

عنون فی متعالی الانسلی من فضل عا بنی همامی

نشره في دار الكتب في سنة ١٢٠٤ هـ

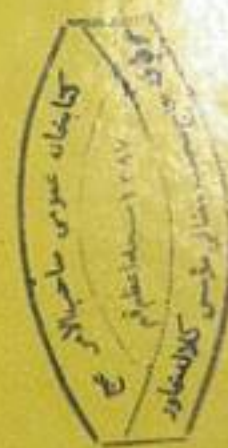
سرانجام و عجب مقابله حضرت جلالت المیرین محمد خان کمالی و توانا شایسته خدای

نستور خواستی مطبع مشرقی نوکش محمد مجاز حاکم



① 14

$\frac{1}{12}$ ۲۳



نام کتاب
تاریخ هندوستان
شماره قفسه
۱۸۹۷۹

اطلاعات

اس طبیع میں ہر علم و فن کی کتب موجود ہیں مثلاً عقیدہ کو فہرست ل سے جو طبعہ موجود ہے اور درخواست کرنے سے مل سکتی ہے معلوم ہو سکتا ہے کہ قیمت اس سال میں نہایت ارزان مقرر ہوئی ہے اور ہم صرف اخلاق و موعظت و تصوف کی کتابیں ذیل میں درج کر رہے ہیں

کتب علم اخلاق و موعظت

احیاء العلوم - تصنیف امام غزالی رح -

اخلاق محمدی - مصنفہ محمد علی یزدی اخلاق میں -

خارستان محشی - موعظت و اخلاق میں آیا -

کتاب نظم و نثر گفتار میں بعینہ ہم پہلوئے گلستان

ہو اور صفات معنوی فصیح و اندرز میں اویسی کے

ہم پایہ و ہم میزان ہے گلستان کے آٹھ باب

اسکا سولہ باب پر حساب ہو خار کو بعد گل کا رنگ

جسما ہے اسلیق مبتدی کو اسکے بعد گلستان کا بنا

زیبا ہے فشی دیندیاں صاحب میر فشی ایچ بی

پہو پال نے اصل نسخہ بڑی کوشش سے صحیح کر کے

بیجا گویا از سر نو نام مصنف کا زندہ کیا اسکی خوبی

صوری و معنوی قابل دید ہے -

تہذیب القومین - از خواجہ سید محمد فخر الدین

صاحب اردو میں ہے -

اخلاق تا صری - مشہور علم اخلاق میں -

اخلاق محشی - از ملا حسین واعظ -

می باید شنید - از مولوی زینت علی رفعت

فصیح اخلاق میں -

انوار الرحمن للتویر الجنان - ملفوظات حضرت

عبد الرحمن مدنی صاحب عرفان -

جامع الاخلاق - ترجمہ اردو اخلاق جلالی -

و خیرہ سعادت - علم اخلاق میں تصنیف

لالہ لاجی صاحب بھائی جاس پتھر کا فصل

اول اور آخر کا ترجمہ ہے

نور عین - اخلاق و تصوف میں -

فشی گوگل پر شاہ صاحب -

گلہ سحہ اخلاق - معروف بتالیف ہر گویند

مؤلفہ بابو ہر گویند سہامی صاحب میں گوگل

علم اخلاق میں اردو زبان -

اخلاق سروری - اردو زبان شریف و نظم

آموزش علم تہذیب و اخلاق کی بہت نادر کتاب

ہی - کتاب ایسی ہے کہ اطفال و بستان کو ابتدا

اس کتاب کو پڑھائیں تا وہ ملفوظیت سے اخلاق

سیکھیں اور وقت شعور کے نتیجہ نیک حاصل کریں

عمون و متعالی لازمی مرفض عالی ہمالی

تہذیب و تمدن کی بنیادی لب جہت و اتفاق مسیحی لوامع الاشراق معرفت



میں افادت مجری مقالی حضرت جلال الدین محمد جلالی و انشا شریفی

بہشت خواشی مطبع فشی نوکشو مجمع مجاہد

۱۴۰۲
۱۵۴۲
۱۵۴۲

[illegible]

۱۲
۶۷۸
۷۷۸۴۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم

و به نستعین بنی اسیم

افشتاح کلام بنام واجب الاعظام سلطانی سرود که بامر نبی
ازلی جنود مجتهد و اعیان ممکنات راز سرحد عدم بدار الملک و ده
متوجه ساخت و مشور خلافت کبری بنام آدم خاکی مرقوم قم غنا
گردانیده او را بحکم خلعت و صلفا و تشریف افراخت و جهت با
بنواخت میبد عی که لوح فطرت انسانی را بنقوش صورت اسماء
موشح ساخته در کنار قابلیت نفس ناطقه نهاد تا چون بمقتضای
و علم آدم الاسماء کلها حقائق اسماء و صفات لم یزل

وَأَنفُتْ أَكْرَمَ رَأْسَ نَامَا ۱۲
لَسَ صَفَاتِ مَن تَعَالَى ۱۳

و دقان حکمت علمی و عملی تحصیل نماید و بر معارف معارف علیّه
ملکات سنّیه با قدم همت برآید در مدرسه ملکوت حکم قال یا ادم
انما یجزم بانما یجزم منصب افاده فتهیان ملا علی راسخ و شاید در
برگامی که بحسب نشانه قدسی فاتحه کتاب ابداع و اختراع و بصورت
انسی دیباچه مکارم اخلاق و لطائف صطناع ست مملی که بقدر
آداب شعائر شرعی و اسرار نو امیس وضعی مستر شدان مسالک
بدایت را از ممالک غوایت خلاص داده بسر منزل کمال گم شدگان
بودی سلوک متعششان فیانی طلب را بمطایای حسن ارشاد
بمنزل زلال وصال رسانید و برآل و صحاب او که حاکم ملت بیضا و
براهه طریقت شهر او فارسان میادین دین و عارسان شریعین اند
دعای دولت حضرت خاقانی صاحب زمانی
خَلَدَ اللهُ تَعَالَى ظِلَالِ خَلَاقَتِ رَافِقِهِ عَلَى الْعَالَمِينَ

[illegible][illegible]

بعد از حمد ملک منعم و صلوات و سلام بر سینه انام علیہ افاضل
 والا کرام توشیح معاقه کلام بذر القاب بیا یون پادشا و لائق باشد
 که جهان بین جہانیاں بنور عدل شمشیر روشن شده و بیضا
 عرصه نامون ازین فضل کاش گلشن گشته خسروی که انجم با کمال
 بگی چشم شده و صاحبقرانی چون او در هیچ قرن ندیده و افلاک
 با آنکه همه تن گوش گشته طنین طنطنه صاحب دولتی باین ترب
 نشیند و سعادت و اقبال بمن سمت غلامی آنحضرت بصفتی
 موصوف شوند ظفر نصرت و نیر و کمال از بیم زوال بسایه خیر عالم
 پناه آرند بغش آفتاب است که چون عد و انرا بر سمت الراس میند
 وقت زوال خود و اندام است که شرار آتش شرارت و جت را زمینند
 مخالفان باز نشاندهی بل تشیست که چون از جبهه ای زوگانه و نیز
 دشمنان را گیا به صفت تر و خشک بسوزاند آینه روشنی است که

بعد از حمد ملک منعم و صلوات و سلام بر سینه انام علیہ افاضل
 والا کرام توشیح معاقه کلام بذر القاب بیا یون پادشا و لائق باشد
 که جهان بین جہانیاں بنور عدل شمشیر روشن شده و بیضا
 عرصه نامون ازین فضل کاش گلشن گشته خسروی که انجم با کمال
 بگی چشم شده و صاحبقرانی چون او در هیچ قرن ندیده و افلاک
 با آنکه همه تن گوش گشته طنین طنطنه صاحب دولتی باین ترب
 نشیند و سعادت و اقبال بمن سمت غلامی آنحضرت بصفتی
 موصوف شوند ظفر نصرت و نیر و کمال از بیم زوال بسایه خیر عالم
 پناه آرند بغش آفتاب است که چون عد و انرا بر سمت الراس میند
 وقت زوال خود و اندام است که شرار آتش شرارت و جت را زمینند
 مخالفان باز نشاندهی بل تشیست که چون از جبهه ای زوگانه و نیز
 دشمنان را گیا به صفت تر و خشک بسوزاند آینه روشنی است که

عروس حسامی ملک چهره خود را جزو صفای آن تواند دید و جویست
 کاروان که دشمن سودا می جزبفت جان جوهری از و تواند جت
 پاک گوهریست از خاندان و از نرنگا نچید نیم پیکری که صفت
 سطوت او فیه با س مشید گاهی که چون برق لامع از ابر کف
 دریا نوازش درخشیدن گیرد سیلاب خون اعدا از هر طرف و ان
 گردد و وقتی که چون ابر بهاری بگریه خوریزی دراید غنچه و لمای ابرار
 بشکر خنده و شکر کردار لب بکثایه اگر چه الماس از صاعقه خیزد و بنیش
 بعکس الماس است که صاعقه بگیرد تیرش حمایت سریع که اجلنا
 اعدای دلتوش بر پایی بسته یا پکی ست تیز رو که برسم سفارت
 از ملک الموت با حضار مخالفان آمد معنی ست باریک از دل تار
 خصمش سر برزد و خیاکیست رست در باغ صداد و دلتش جای گرفته
 چرخ طغمت و تارش بر سر خود آسمانیست که خورشید در سایه است

بعد از حمد ملک منعم و صلوات و سلام بر سینه انام علیہ افاضل
 والا کرام توشیح معاقه کلام بذر القاب بیا یون پادشا و لائق باشد
 که جهان بین جہانیاں بنور عدل شمشیر روشن شده و بیضا
 عرصه نامون ازین فضل کاش گلشن گشته خسروی که انجم با کمال
 بگی چشم شده و صاحبقرانی چون او در هیچ قرن ندیده و افلاک
 با آنکه همه تن گوش گشته طنین طنطنه صاحب دولتی باین ترب
 نشیند و سعادت و اقبال بمن سمت غلامی آنحضرت بصفتی
 موصوف شوند ظفر نصرت و نیر و کمال از بیم زوال بسایه خیر عالم
 پناه آرند بغش آفتاب است که چون عد و انرا بر سمت الراس میند
 وقت زوال خود و اندام است که شرار آتش شرارت و جت را زمینند
 مخالفان باز نشاندهی بل تشیست که چون از جبهه ای زوگانه و نیز
 دشمنان را گیا به صفت تر و خشک بسوزاند آینه روشنی است که

بعد از حمد ملک منعم و صلوات و سلام بر سینه انام علیہ افاضل
 والا کرام توشیح معاقه کلام بذر القاب بیا یون پادشا و لائق باشد
 که جهان بین جہانیاں بنور عدل شمشیر روشن شده و بیضا
 عرصه نامون ازین فضل کاش گلشن گشته خسروی که انجم با کمال
 بگی چشم شده و صاحبقرانی چون او در هیچ قرن ندیده و افلاک
 با آنکه همه تن گوش گشته طنین طنطنه صاحب دولتی باین ترب
 نشیند و سعادت و اقبال بمن سمت غلامی آنحضرت بصفتی
 موصوف شوند ظفر نصرت و نیر و کمال از بیم زوال بسایه خیر عالم
 پناه آرند بغش آفتاب است که چون عد و انرا بر سمت الراس میند
 وقت زوال خود و اندام است که شرار آتش شرارت و جت را زمینند
 مخالفان باز نشاندهی بل تشیست که چون از جبهه ای زوگانه و نیز
 دشمنان را گیا به صفت تر و خشک بسوزاند آینه روشنی است که

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

کرم بر سر مدگر چه بخت غافل نشد اینک منقول از پیش صلح و شادمانی کاوند پس کل لغت بر خط الهی خزان نموده اند
 ۲۰
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است

چنانچه بر دو مقدمه در علم الهی بر این قاطعه و دلائل ساطعه مثبت شده
 و قایت انسان که خلاصه اکوان و عین عیان نعمت و جهان
 خلافت الهی است چنانچه مودای نص کریم آتی جا حل غنی الارض
 خلیفه و فحواشی و هو الذی جعلکم خلایف فی الارض افصلح ازل
 میناید و در آیت کریمه انا عرضنا الاءامه علی السموات و الارض
 و انجلال فابین ان یخلفنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه
 کان ظلو ما جولا اگر امانت راحل عقل یا تکلیف کنند چنانچه
 در تفاسیر مشهوره مسطور است بر اول متوجه شود که جن و ملائکه با انسان
 در عقل شریک اند و بر ثانی آنکه جن در تکلیف با انسان شریک است
 پس تحمل آن مخصوص انسان نباشد و از سیاق آیت اختصاص
 انسان بان فهم میشود کما لا یخفی علی من که ذوق سلیم بلکه حل بر خلاق
 الهی باید نمود که تحمل اعبای آن راجز آدمی ضعیف و زور بود

در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است

در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است

بار وجود خویش بنا بر دلم ضعیف
 آسان بار امانت تو نیست کشیده
 لیکن با عشق کشیدن ضعیفست
 قرعه فال بنام من یوزن
 و استحقاق انسان مرتبه خلافت ابا بر کمال قابلیت اوست مضاف
 متقابله را بر وجهی که منظره ایسمای متقابله الهی تواند شد و بهرات
 عالم صورت و معنی قیام تواند نمود چه ملائکه را اگر چه جنت نیست
 و لوازم آن چون اشراقات علمی و توابع آن از لذات عقلی محسوس
 فطرت حاصلست اما از جنت جسمانیت و کثافت مادی و بلی نبیند
 و جسمان فلکی را اگر چه بحسب قواعد حکمت نفس ناطقه هست اما کمالات
 نفسانیه ایشان فطریست و جسمان ایشان از کیفیات متخالفه
 طبایع مختلفه بریست و سیر در درج مختلفه و مراتب متغیره و
 تقلب و اطوار نقص و کمال و تحول و تقایب احوال و جاهله
 بر جمیع حقائق علوی و معنی ندارد بخلاف نشاء انسانی که

در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است

در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است

در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است که در این کتاب از کتب معتبره است

५५५

۱۰۰

17. 10. 1947

۲۲

[illegible][illegible]

مکلفین و سلطان و شیخ الاسلام و علما و ارباب دین و شایان و بزرگان

الكبر رجع الأمر كله وميانه متفقان هر دو طریق هیچ خلاف نیست
 چنانچه منقولست که شیخ عارف محقق مدقق قدوة ارباب العیانت
 صفوة ایمان الانسان شیخ ابوسعید بن ابی الخیر را با قدوة الحكماء
 المتأخرین شیخ ابوعلی بن سینا قدس الله روحهما اتفاق صحیحی فرمود
 و بعد از انقضای آن یکی گفت آنچه او میداند ما می بینیم دیگری
 گفت آنچه او می بیند ما می بینیم و هیچکس از حکما انکار این طریق
 ننموده بلکه همه اثبات کرده اند چنانچه ارسطاطالیس منگوید
 خبره الاقوال المتداولة كالم نحو المترتبة لمطلوبة فمن اراد
 ان يحصلها فليحصل لنفسه نظرة اخرى و افلاطون الهی فرمود
 قد تحقق لي الوقت من المسائل ليس لي عليها برهان و شیخ
 ابوعلی در مقامات العارفين میفرماید فمن احب ان يعرفها
 فليست ترج الى ان يصير من اهل المشاهدة دون المشاهدة

این کتاب را در روز
 پنجشنبه و شنبه و یکشنبه و دوشنبه
 از بیست و پنج روز
 آنست که در این کتاب
 خود نظری در گویند این کتاب
 ملاقات نیست بلکه در سید
 پس از آنکه تحصیل آن مقصود
 بدوین خدا را که در این کتاب
 در این کتاب

میکنند امولان
 ۷۰ بختین بابت شش روز
 نوسال کویت بر این
 سال و بیلی یعنی با شش
 دیدم نام و اول بیات
 ۷۱ هر کس که در کوه
 ۷۲

چنگیز خان
از اهل شاد و خوشنود
کرد و از اهل شاد
علم تصنیف کرد و بدو
مکتوبات

لے در آن که
شور و شوق کانیا
لے زدن کشت
لے چای و دارو مارا
لے غلبه علی
چشمه و کی کی
نصائح و حاجی
در باب خوبت
کو خوب و داف
بازار

وَمِنْ الْوَصَالِينَ إِلَى الْعَيْنِ دُونَ اسْمِ عَيْنِ الْإِسْمِ وَحَكِيمِ إِلَى
 شَيْخِ شَهَابِ الدِّينِ مَقْتُولِ كَهْمِي رِسُومْتِ هَامِي حَكَمَاتِ مَلُوكَاتِ
 نَقْلِ مِيكَانْدِ كِهْ دَر خَاسَهْ طَعِيفِ كِهْ بِمَطْلَحِ اَيْنِ طَالَفَهْ اَنَزَا عَيْتِ كُونِدِ
 اِبْطَوَارِ اَوِيْدِمِ وَ دَر حَقِيقِ اَوَاكِ كِهْ اَز غَوَا مَضِ مَسْأَلِ حَكْمِي سِتِ اَز وَكْتِهْ چُنْدِ
 پَر سِيْدِمِ بَعْدِ اَز اَنْ شَرْعِ دَر مَحِ اسْتَا وَ خُودِ مَنَلَانِ نَبُو دِ طَرَا
 عَظِيْمِ دَر مَحْتِ اَوَكِرِ دَا زِ وَ سَوَالِ كَرْدِمِ كِهْ اَز مَتَا حَسَنِ كِْسِي بَرِيْ
 رِيْدِ وَ بَاشَدِ كَفْتِ نَهْ وَ نَهْ بَجَرِ نَوِي اَز مَنَقَا وَ هَنَرِ جِسْتِ اَز كَمَالِ اَوِيْدِ
 اَز اَنْ ذَكَرِ بَعْضِي اَز فَلَاسِفَهْ اِسْلَامِ مِيكَرْدِمِ وَ اِهْ بِسِيْجِ كِهْ اَمِ التَّفَاتِ نَبُو
 تَا بَكِرِ بَعْضِي اَز اَرْبَابِ كَشْفِ وَ شَهُو وَ مَثَلِ شَيْخِ جَنِيْدِ اَبَدَاوِي وَ اَبُو زِيْ
 سَطَامِي وَ سَهْلِ بَنِ عَبْدِ اَمْدِ تَشْرِي رِيْدِمِ كَفْتِ اَوَّلِكِ مَهْمِ
 اَلْفَلَاسِفَهْ حَقًّا لِيَكُنْ دَرِيْنِ طَرِيقَهْ اَخْطَارِ بَسِيَارِ وَ مَهَالِكِ بَشِيْمَارِ
 چِهْ خَطَرَاتِ وَ سَاوَسِ وَ وِطَرَاتِ جَوَاسِ وَ تَسْوِيْلَاتِ بَاطِلَهْ وَ تَخْيِيْلَاتِ

[illegible][illegible]

در مقام شرف و عظمی باشد اجماع معلوم انفع آن تواند بود
و آن حکمت علیست که حکما از اطباء روحانی خوانده اند چه معرفت آن
حفظ اعتدال خلقی نفس کامله توان نمود که بمنزله حفظ الصحة
بدن را و بهمان روح نفس قیاس با اعتدال توان کرد که مثلاً دفع
مرض است ابدان را چه ملکات ردیه امراض نفسانی اند و تفصیل کلام
درین مقام آنست که شرف هر علمی یا به نباهت موضوع است یا
بجلاست غایت و منفعت یا بوثاقت بران و محبت و این علم از
جہات شلالت مزید اختصاص مخصوص است چه موضوع نفس طایفه
انسانی است ازان جهت که فعال جمیل و محمود قیاس نمود
بحسب بیت و ارادت از و صادر تواند شد و شرف نفس انسانی
از سیاق سخنان سابق معلوم شد و غایت او کمال چنین جوهر
شریفست چه منفعت زیاده ازان که توسط آن نفس انسانی که در

در مقام شرف و عظمی باشد اجماع معلوم انفع آن تواند بود
و آن حکمت علیست که حکما از اطباء روحانی خوانده اند چه معرفت آن
حفظ اعتدال خلقی نفس کامله توان نمود که بمنزله حفظ الصحة
بدن را و بهمان روح نفس قیاس با اعتدال توان کرد که مثلاً دفع
مرض است ابدان را چه ملکات ردیه امراض نفسانی اند و تفصیل کلام
درین مقام آنست که شرف هر علمی یا به نباهت موضوع است یا
بجلاست غایت و منفعت یا بوثاقت بران و محبت و این علم از
جہات شلالت مزید اختصاص مخصوص است چه موضوع نفس طایفه
انسانی است ازان جهت که فعال جمیل و محمود قیاس نمود
بحسب بیت و ارادت از و صادر تواند شد و شرف نفس انسانی
از سیاق سخنان سابق معلوم شد و غایت او کمال چنین جوهر
شریفست چه منفعت زیاده ازان که توسط آن نفس انسانی که در

بیشتری و سعی بلکه ادنی ازان باشد بمرتبہ اعلی از ملک سازد پس
بعضی اکابر آنرا کسیر علم خوانده اند چه اس موجودات که در
جهت سبب آن بمرتبه رسد که اشرف موجودات ممکنه باشد
و بنا برین است که قدما می حکما که بر تو حکمت از مشکوٰۃ انوار جوت اقتباس
نموده بودند طالب فضیلت را اول بعلم تهذیب اخلاق ارشاد
فرموده اند بعد ازان بعلم منطق یا ریاضی بعد ازان لطیفی بعد از آن
بالمی و حکیم ابوعلی منسکویتیم ریاضی بر منطق کرده و این طریق
اقربست چه بواسطه مهارت ریاضی نفس متعود یقین شود و ملکه
استقامت و متانت در و حاصل گردد و نفس در میان تکلف و تحقیق
و تعسف و دقیق شعار و شود و اکثر متغلات منطق بی التفات بطرف
از ریاضی بعکس این صفات موسوم اند بلکه کمال در شغف جدال اند
و نهایت تحقیق ایراد مغالطه یا ابایی شکی شمرند و از نجاست که فلاطون

در مقام شرف و عظمی باشد اجماع معلوم انفع آن تواند بود
و آن حکمت علیست که حکما از اطباء روحانی خوانده اند چه معرفت آن
حفظ اعتدال خلقی نفس کامله توان نمود که بمنزله حفظ الصحة
بدن را و بهمان روح نفس قیاس با اعتدال توان کرد که مثلاً دفع
مرض است ابدان را چه ملکات ردیه امراض نفسانی اند و تفصیل کلام
درین مقام آنست که شرف هر علمی یا به نباهت موضوع است یا
بجلاست غایت و منفعت یا بوثاقت بران و محبت و این علم از
جہات شلالت مزید اختصاص مخصوص است چه موضوع نفس طایفه
انسانی است ازان جهت که فعال جمیل و محمود قیاس نمود
بحسب بیت و ارادت از و صادر تواند شد و شرف نفس انسانی
از سیاق سخنان سابق معلوم شد و غایت او کمال چنین جوهر
شریفست چه منفعت زیاده ازان که توسط آن نفس انسانی که در

این قاصران که ع بدنام کنند و نکونامی چند + وصف بحال
 ایشانست عرضه طعن بگمان شده عصمتنا الله وسائر المسلمين عن
 اطمینان و ائو لیس فی نعتہ و القول و العمل و لا حول و لا قوة الا
 بالله و ما النصر الا من عند الله کشف عطا شاید که حجاب
 شسته دیده بصیرت طالبان را از ادراک محاسن این جوامع قفسی نشود
 و عروس حمله شاد مانع شود پس واجب نمود قرض آن شبهه نمودن
 و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این صناعت
 وقتی مستحق شود که اخلاق قابل تغیر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر
 نیست بلکه خلاف آن بودیم بر سائر تسابلق مینماید و از فحوائص نص
 حقائق مولوی و مایه نطق عن النبی خیر قال صلی الله علیه و سلم اذ انتم غنم
 و بجبل زال عن مکانہ قصده قوه و اذ انتم غنم بجبل زال عن خلقه
 فلا قصده قوه فانہ سيعود الی ما جبل علیه بطریق مبالغه استفاد میشود

این قاصران که ع بدنام کنند و نکونامی چند + وصف بحال
 ایشانست عرضه طعن بگمان شده عصمتنا الله وسائر المسلمين عن
 اطمینان و ائو لیس فی نعتہ و القول و العمل و لا حول و لا قوة الا
 بالله و ما النصر الا من عند الله کشف عطا شاید که حجاب
 شسته دیده بصیرت طالبان را از ادراک محاسن این جوامع قفسی نشود
 و عروس حمله شاد مانع شود پس واجب نمود قرض آن شبهه نمودن
 و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این صناعت
 وقتی مستحق شود که اخلاق قابل تغیر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر
 نیست بلکه خلاف آن بودیم بر سائر تسابلق مینماید و از فحوائص نص
 حقائق مولوی و مایه نطق عن النبی خیر قال صلی الله علیه و سلم اذ انتم غنم
 و بجبل زال عن مکانہ قصده قوه و اذ انتم غنم بجبل زال عن خلقه
 فلا قصده قوه فانہ سيعود الی ما جبل علیه بطریق مبالغه استفاد میشود

که اصل از وال خلاق ممکن نیست و بحسب قواعد حکمت نیز اخلاق تابع
 مزاجست و مزاج قابل تبدیل نیست و اگر کسی شمع استناعت تبدیل مزاج
 کند بنا بر اختلاف مزاج شخصی واحد در هر سن بلکه در هر حال گوئیم
 هر شخصی را عرض المزاجی است متوسط میان حدی معین از هفت لطف
 و حدی معین از افراده در کیفیت از کیفیات اربعه و تواند بود که خلقت
 در همه مراتب عرض المزاج لازم باشد و زوال آن مستلزم زوال مزاج
 شخصی آن شخص باشد که بقای او بدون آن محالست و چنانچه بعضی
 در ازلت آن خلق بحث شده که رنگی بشستن نگر و سفید
 و لند و در حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و تسلیات و اورد است
 معا و ن المعادن الذہب و الفضة خیار کم فی انجالیة خیار کم فی
 الاسلام اذ انتم غنم و از اینجا معلوم میشود که اصل و فضیلت طهارت
 و صفای جوهر فطر است و با کثافت ذاتی و حساست اصلی در

که اصل از وال خلاق ممکن نیست و بحسب قواعد حکمت نیز اخلاق تابع
 مزاجست و مزاج قابل تبدیل نیست و اگر کسی شمع استناعت تبدیل مزاج
 کند بنا بر اختلاف مزاج شخصی واحد در هر سن بلکه در هر حال گوئیم
 هر شخصی را عرض المزاجی است متوسط میان حدی معین از هفت لطف
 و حدی معین از افراده در کیفیت از کیفیات اربعه و تواند بود که خلقت
 در همه مراتب عرض المزاج لازم باشد و زوال آن مستلزم زوال مزاج
 شخصی آن شخص باشد که بقای او بدون آن محالست و چنانچه بعضی
 در ازلت آن خلق بحث شده که رنگی بشستن نگر و سفید
 و لند و در حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و تسلیات و اورد است
 معا و ن المعادن الذہب و الفضة خیار کم فی انجالیة خیار کم فی
 الاسلام اذ انتم غنم و از اینجا معلوم میشود که اصل و فضیلت طهارت
 و صفای جوهر فطر است و با کثافت ذاتی و حساست اصلی در

از ازلت آن خلق بحث شده که رنگی بشستن نگر و سفید
 و لند و در حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و تسلیات و اورد است
 معا و ن المعادن الذہب و الفضة خیار کم فی انجالیة خیار کم فی
 الاسلام اذ انتم غنم و از اینجا معلوم میشود که اصل و فضیلت طهارت
 و صفای جوهر فطر است و با کثافت ذاتی و حساست اصلی در

[illegible]

تکمیل آن از ان قبیل باشد کہ کہنے خواهد کہ تجلیہٴ جاجہ را بدرجہ اول یا ثانی
رساند تا تحقیق آئین ابرہہ بنضہ و در ہب آورد این خیال محال است و

جوہر جام جم اطمینت کا کن کر

اینست تقریر شبهه بروحی از تفصیل و از برای رفع آن تمهید مقدمه فوق

وَأَنْ يَسْتَكْفِرَ لَهُ خَلْقُ الْمَلَكَةِ بِسِتِّ نَفْسٍ رَأَى مَقْتَضَى سَهْلَةٍ صَدُورِهَا

از روی احتیاج بفکر و رویت و مملکتی است سخ و نفس و دور

حکمت نظری معلوم شد که کیفیت نفسانی اگر مسترین الزواست آنرا

حال میگویند و اگر بطبی الزو است ملکه و سبب و جو خلق نفس را دوسین

تواند بود یکی طبیعت چنانچه مزاج شخصی در اصل فطرت بر آن جدا

که استعداد کیفیت خاص در بیشتر باشد تا با دنی سبب بآن میسر شود

چنانچه مزاج حار یا س غصب اولی حار طرب شهوت او بار و رب طرب

نیاز و بار دیس ملاوت را چنانچه به تفصیل کتب حکمت طبین

مقام اقدس کربلا
پادشاه دہلی
امیر غازی
کرخان غازی
شیر علی خان
میرزا غازی
میرزا غازی

١٠٠

۳۹
ای در ایستای حال استیلا زود
کوشش خوش نمی آید بیکر
که آن آن چنان مگر شود
پندمت آن عمل که کند
ملازم و از دست و دود بختیار
خلافات و در آن یک
فخیریت آن دولت و دولت
موسم

و دیگر عاوت و آن چنان باشد که در ابتدا با احتیاط از اولت فعلی نماید

و تکرار و ممارست متمیز و فوسود و چنانچه به سبوت بی نهایت آن

از وصاوت تواند شد و حین ذخلق باشد بعضی بر آنند که تمامست اخلاق

جمع اند یعنی مقتضای طبیعت اند و قابل و الی مستند چنانچه در

تقریر اشکال مبسوط شد و جسمی برانند که بعضی اخلاق مقتضای

طبیعت است و قابل زوال است بعضی عادی قابل اول و بی

بر آنکه که هیچ خلق طبیعی است و نه مخالف طبیعت بلکه نفس فطری
 از تمام محض است و اما آنکه از تمام محض است و اما آنکه از تمام محض است

خود قابل محض است طریقی تصادری یا باستانی وان و می باشد که می تواند

مرج بود و یاد سوار می چون مخالف سرج باشد و می دید بر آید
 و در اصناف قطرات زخم می کشند و نماز است شهادت و نماز است و

مردم در اصل طغیان بر سر بیبوت و بمرور و بیبوت و بیبوت
 ایضا طبیعت ملکات و کسب میکنند و شر و شوم و بعضی از قدامی

حکما عکس این فرستادند گفتند که انسان در صفت طبیعت

[illegible][illegible]

...

لا بد از کمالی که در این علم است و در هر خود نویست مترج بطلت پس اصل طبع است

شهر کوزست قبول خیر توسط تعلیم تا ویب میکند اگر شر در و در طبع
نباشد و جوهر ظلمانی بر جوهر انسانی غالب نه چالینوس نیست که بعضی
بطبع اهل خیرند بعضی بطبع اهل شرند بعضی قابل هر دو طبع و در
اثبات نه سبب و چنین گفت که اگر همه افراد انسان و طبع خیر باشند
و شرارت عارض لا محاله اتفاقا شر را از خیر بکنند یا از خیر بکنند اول
در ایشان قوتی که مقتضی شرست باشد و چنانکه بطبع خیر نبوده باشند بذا
و اگر در ایشان هم قوت خیر باشد و هم قوت شر و قوت شر غالب
باشد هم این محدور لازم آید و بعد ثانی که اتفاقا شر را از خیر بکنند هم این
محدور لازمست چه آن غیر بطبع شر باشد پس هم خیر نبوده باشند
و چون محبت بعینا ابر میکنند در ابطال آنکه همه شر را بطبع شر باشند و بعد از
ابطال این دو وجه میگوید بعبان و شاید همینکه طبیعت بعضی مردم

افزونگی و قالی

اقتضای

بسیار از این طبع است که در هر خود نویست مترج بطلت پس اصل طبع است
شهر کوزست قبول خیر توسط تعلیم تا ویب میکند اگر شر در و در طبع
نباشد و جوهر ظلمانی بر جوهر انسانی غالب نه چالینوس نیست که بعضی
بطبع اهل خیرند بعضی بطبع اهل شرند بعضی قابل هر دو طبع و در
اثبات نه سبب و چنین گفت که اگر همه افراد انسان و طبع خیر باشند
و شرارت عارض لا محاله اتفاقا شر را از خیر بکنند یا از خیر بکنند اول
در ایشان قوتی که مقتضی شرست باشد و چنانکه بطبع خیر نبوده باشند بذا
و اگر در ایشان هم قوت خیر باشد و هم قوت شر و قوت شر غالب
باشد هم این محدور لازم آید و بعد ثانی که اتفاقا شر را از خیر بکنند هم این
محدور لازمست چه آن غیر بطبع شر باشد پس هم خیر نبوده باشند
و چون محبت بعینا ابر میکنند در ابطال آنکه همه شر را بطبع شر باشند و بعد از
ابطال این دو وجه میگوید بعبان و شاید همینکه طبیعت بعضی مردم

لا بد از کمالی که در این علم است و در هر خود نویست مترج بطلت پس اصل طبع است

اقتضای خیر میکنند و هیچ وجه از ان انتقال نمیکند ایشان اند که
طبیعت بعضی قصصای شر میکنند و هیچ وجه قبول خیر میکنند ایشان
بسیارند تا قوتی متوسطند که بجا است اینجا خیر شوند و هم صاحب شر
شریر نیست دلیل جالینوس بر وجهی که در اخلاق ناصری نقل کرده فطرت
لبیب و من آن پوشیده نیست چه بحسب اصول فلسفی افراد انسانی را
بدایتی زمانی نیست و بران تعدیر تواند بود که عروض شرارت هر دو
را از خیر باشد و هم جرا و صلاقتی نشود و بعد می که شریر بالذات
چه تسلسل در مثل این امور قریب تسلسل در معذات است و از ایشان
جمله نیست بلکه دو قسمت و همچنین در شق دوم تواند بود که عروض خیر
از خیر باشد بر همان منوال لیکن شیخ ابوعلی در شفا می آورد که اگر
انست که بسبب طوفانات که در قوای عظمی واقع میشود بسبب طبایع
منطقین یا قوت انطباق اگر واقع باشد یا انتقال اوج و خفیف و غیره

بسیار از این طبع است که در هر خود نویست مترج بطلت پس اصل طبع است
شهر کوزست قبول خیر توسط تعلیم تا ویب میکند اگر شر در و در طبع
نباشد و جوهر ظلمانی بر جوهر انسانی غالب نه چالینوس نیست که بعضی
بطبع اهل خیرند بعضی بطبع اهل شرند بعضی قابل هر دو طبع و در
اثبات نه سبب و چنین گفت که اگر همه افراد انسان و طبع خیر باشند
و شرارت عارض لا محاله اتفاقا شر را از خیر بکنند یا از خیر بکنند اول
در ایشان قوتی که مقتضی شرست باشد و چنانکه بطبع خیر نبوده باشند بذا
و اگر در ایشان هم قوت خیر باشد و هم قوت شر و قوت شر غالب
باشد هم این محدور لازم آید و بعد ثانی که اتفاقا شر را از خیر بکنند هم این
محدور لازمست چه آن غیر بطبع شر باشد پس هم خیر نبوده باشند
و چون محبت بعینا ابر میکنند در ابطال آنکه همه شر را بطبع شر باشند و بعد از
ابطال این دو وجه میگوید بعبان و شاید همینکه طبیعت بعضی مردم

اقتضای

موضع از ارض که صلاحیت عمارت دارد و مسکن حیوانات متغییه می تواند بود
و آن بقاع قریب بمعدل النهار است تا عرض معین در آب معمور میشود
و چنانکه ارض منقسم میشود پس در بحر و کشتی که صلاحیت عمارت
نداشته باشد بنا بر کثرت عرض و برین تعدیر حیوانات بنا
نماید که در بعد از آن بتولد حادث شوند نه بتولد و هیچ بران
بر تسناع حدوث آن انواع بتولد نیست چه در بسیاری از آن
انواع مشاهد میشود که هم تولد هم توالد حادث میشوند مثل حیات که
از روی آدمی پیدا میشود و عقارب از انجیر و بادروج و موش از د
و ضفدع از مطر و لازم نیست که حدوث بعضی انواع بتولد چون تپا
مید نبود باشد بکلی نباشد زیرا که شاید موقوف بر وضعی معین باشد که
درین متطاو له تنگ شود و شبیه است که در عالم ازین نوع حوادث
درین میدانید بنگرند باشد و آن قیامت عظمی باشد بلکه چون تناسل و تولد

است که در صورتی که در ارض عمارت دارد و مسکن حیوانات متغییه می تواند بود
و آن بقاع قریب بمعدل النهار است تا عرض معین در آب معمور میشود
و چنانکه ارض منقسم میشود پس در بحر و کشتی که صلاحیت عمارت
نداشته باشد بنا بر کثرت عرض و برین تعدیر حیوانات بنا
نماید که در بعد از آن بتولد حادث شوند نه بتولد و هیچ بران
بر تسناع حدوث آن انواع بتولد نیست چه در بسیاری از آن
انواع مشاهد میشود که هم تولد هم توالد حادث میشوند مثل حیات که
از روی آدمی پیدا میشود و عقارب از انجیر و بادروج و موش از د
و ضفدع از مطر و لازم نیست که حدوث بعضی انواع بتولد چون تپا
مید نبود باشد بکلی نباشد زیرا که شاید موقوف بر وضعی معین باشد که
درین متطاو له تنگ شود و شبیه است که در عالم ازین نوع حوادث
درین میدانید بنگرند باشد و آن قیامت عظمی باشد بلکه چون تناسل و تولد

موضع از ارض که صلاحیت عمارت دارد و مسکن حیوانات متغییه می تواند بود
و آن بقاع قریب بمعدل النهار است تا عرض معین در آب معمور میشود
و چنانکه ارض منقسم میشود پس در بحر و کشتی که صلاحیت عمارت
نداشته باشد بنا بر کثرت عرض و برین تعدیر حیوانات بنا
نماید که در بعد از آن بتولد حادث شوند نه بتولد و هیچ بران
بر تسناع حدوث آن انواع بتولد نیست چه در بسیاری از آن
انواع مشاهد میشود که هم تولد هم توالد حادث میشوند مثل حیات که
از روی آدمی پیدا میشود و عقارب از انجیر و بادروج و موش از د
و ضفدع از مطر و لازم نیست که حدوث بعضی انواع بتولد چون تپا
مید نبود باشد بکلی نباشد زیرا که شاید موقوف بر وضعی معین باشد که
درین متطاو له تنگ شود و شبیه است که در عالم ازین نوع حوادث
درین میدانید بنگرند باشد و آن قیامت عظمی باشد بلکه چون تناسل و تولد

منوط بحر کات ارادی است مثل جماع و ارادیات ضروری نیستند پس
لا محاله بانسان تولدی قائل باشد تا قطع نوع لازم نیاید چه
ضروری نیست که از هر شخصی بحد بماند و نه آن شخص تا بعد از آن میگوید
کس تامل در اصول حروف و صنایع نماید بداند که همه حادث اند از
رویت شخصی معین حاصل شده اند و تسلی بر حدوث آنها آنکه یونانیو
تسراید میشوند و حدوث آنها دلالت میکند بر آنکه انسان بعد از
انقراض در سلسله توالد مبدئی است زیرا که بسی از آن صنایع از آن
قبیست که انسان که مختص بخاجیتی سماوی یا الهامی بانی که از
طور متعارف خارج باشد نباشد بدون آن نمیتواند بود پس هر
شخصی که اختراع آن کرده باشد مستغنی باشد از آن دو قوام خود و از برای
دیگری نوع انشا و اختراع آن نمود باشد تا اینجا سخن شمع است سخن
جالیئوس ابنابرین و جی جیست لیکن درین سخن نیز آثار اختراع

منوط بحر کات ارادی است مثل جماع و ارادیات ضروری نیستند پس
لا محاله بانسان تولدی قائل باشد تا قطع نوع لازم نیاید چه
ضروری نیست که از هر شخصی بحد بماند و نه آن شخص تا بعد از آن میگوید
کس تامل در اصول حروف و صنایع نماید بداند که همه حادث اند از
رویت شخصی معین حاصل شده اند و تسلی بر حدوث آنها آنکه یونانیو
تسراید میشوند و حدوث آنها دلالت میکند بر آنکه انسان بعد از
انقراض در سلسله توالد مبدئی است زیرا که بسی از آن صنایع از آن
قبیست که انسان که مختص بخاجیتی سماوی یا الهامی بانی که از
طور متعارف خارج باشد نباشد بدون آن نمیتواند بود پس هر
شخصی که اختراع آن کرده باشد مستغنی باشد از آن دو قوام خود و از برای
دیگری نوع انشا و اختراع آن نمود باشد تا اینجا سخن شمع است سخن
جالیئوس ابنابرین و جی جیست لیکن درین سخن نیز آثار اختراع

منوط بحر کات ارادی است مثل جماع و ارادیات ضروری نیستند پس
لا محاله بانسان تولدی قائل باشد تا قطع نوع لازم نیاید چه
ضروری نیست که از هر شخصی بحد بماند و نه آن شخص تا بعد از آن میگوید
کس تامل در اصول حروف و صنایع نماید بداند که همه حادث اند از
رویت شخصی معین حاصل شده اند و تسلی بر حدوث آنها آنکه یونانیو
تسراید میشوند و حدوث آنها دلالت میکند بر آنکه انسان بعد از
انقراض در سلسله توالد مبدئی است زیرا که بسی از آن صنایع از آن
قبیست که انسان که مختص بخاجیتی سماوی یا الهامی بانی که از
طور متعارف خارج باشد نباشد بدون آن نمیتواند بود پس هر
شخصی که اختراع آن کرده باشد مستغنی باشد از آن دو قوام خود و از برای
دیگری نوع انشا و اختراع آن نمود باشد تا اینجا سخن شمع است سخن
جالیئوس ابنابرین و جی جیست لیکن درین سخن نیز آثار اختراع

منوط بحر کات ارادی است مثل جماع و ارادیات ضروری نیستند پس
لا محاله بانسان تولدی قائل باشد تا قطع نوع لازم نیاید چه
ضروری نیست که از هر شخصی بحد بماند و نه آن شخص تا بعد از آن میگوید
کس تامل در اصول حروف و صنایع نماید بداند که همه حادث اند از
رویت شخصی معین حاصل شده اند و تسلی بر حدوث آنها آنکه یونانیو
تسراید میشوند و حدوث آنها دلالت میکند بر آنکه انسان بعد از
انقراض در سلسله توالد مبدئی است زیرا که بسی از آن صنایع از آن
قبیست که انسان که مختص بخاجیتی سماوی یا الهامی بانی که از
طور متعارف خارج باشد نباشد بدون آن نمیتواند بود پس هر
شخصی که اختراع آن کرده باشد مستغنی باشد از آن دو قوام خود و از برای
دیگری نوع انشا و اختراع آن نمود باشد تا اینجا سخن شمع است سخن
جالیئوس ابنابرین و جی جیست لیکن درین سخن نیز آثار اختراع

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۴۹
 ۱- شوق منسوب به شکوه
 ۲- انشعاب شوق به طبع و مراد
 ۳- از این نسبت قافیه و کلمات
 ۴- کشیده یعنی حاصل کار و کلام
 ۵- شاعر و مؤلف چون غزل و غزل
 ۶- نکلان و سبزه زان و درخت
 ۷- صفات و قوت و اثر
 ۸- محمود و بدست بهشت و دنیا
 ۹- نباتات
 ۱۰- قوت و طبع اول و اول و آخر
 ۱۱- قوت و طبع اول و اول و آخر
 ۱۲- قوت و طبع اول و اول و آخر

و دیگری قوت شهوی و آن مبدء جلب ملائمت و قوت اولی قیام
که مساط باشد جمیع قوای فی تا اصل ازان قوی منفعل نشود بلکه همه
در تحت تصرف او مجبور و متغیر باشند و هر یک بجاری که این قوت
تعیین نماید اقدام نمایند بقسم ایشان و انقصار و تحت قهر این
قوت احوال مملکت نشاء انسانی تنظیم باید و شاید که چنانچه
از قوای بدنی بدون فساد این قوت فعلی قیام نمایند چه خوب
اختلال احوال شود و چون هر یک از قوای فعلی خاص خود بر وجهی که
مقتضای عقل باشد اقدام نمایند از تهذیب عقل نظری که شعبه اول
از قوت ادراکست حکمت حاصل شود و از تهذیب عقل عملی که شعبه ثانیست
از همان قوت عدالت پیدا شود و از تهذیب قوت غضب شجاعت و از
تهذیب شهوی عفت و برین تقریر که گزارش یافت عدالت کمال
قوت عملی باشد و هر مصلحتی دیگر گفته اند که نفس انسانی را قوت قیام

[illegible]

و باجماع ائمه ایشان درین موضع بساطت فهم میشود و دیگر مواضع صحیح
بتربک آن کرده اند و بر تفریق ریاض و عدالت کمال قوت علی است
و بر تفریق ثانی اختصاص باوند دارد و مگر آنکه گویند احتمال هر یک از
قوی و اگر چه آن قوت نظری باشد تعلق بقوت علی میدارد و بر تفریق
ثانی ملکات ثلثه یا جزا اند عدالت را یا بمنزله حبس همچون کیفیت
عناصر مزاج را که در آن نیز دو احتمالست و مختار حکما بساطت نیست و
بر تفریق ریاض و عدالت سگانه موقوف علییه عدالت اند ازین و که کمال
قوت علی نیست که هر قوتی در تحت امر او بود اما تصرف هر یک بر وجه
اعتدال باشد و عدالت عبارت از نیست و ظاهرست که ملکه تصرف
مجموع در محال لائقه بان بروج اعتدال بحسب ویت و مصلحت
بی ملکه اعمال یک یک از آن نمیتواند بود و تفصیل کلام درین معنی آنکه
هرگاه که ملکات سگانه حاصل شود و هر آنکه عقل علی را قوت استعلا

[illegible]

۵۳

بر قوت بدنی حاصل گردد چنانچه قوی مأمور نیست و او با شهوات
از ایشان تاثیر نشود چنانچه در مدت مدیدی بانی آن فرست پس اگر
این را قوت عدالت نامند چنانچه امام حجة الاسلام و ارجح اختیار
فرموده و تعبیر این چنین گفته اند *حَالَةُ النَّفْسِ وَ قُوَّةُ*
بِمَا تَسْتَوْسِلُ لِعُضْبٍ وَ الشَّهْوَةِ وَ تَحْمِلُهَا عَلَى مُقْتَضَى الْحُكْمَةِ وَ تَقْبِطُهَا
فِي الْأَشْتَرِ سَائِلٍ وَ الْإِقْبَاضِ عَلَى حَسَبِ مُقْتَضَا مَا أَمَرَنِي سَيِّطُ
باشد مستلزم ملکات سگانه و کمال عقل علی باشد و این ملکه از دو
رئیس مطلق باشد و دیگر ملکات بمنزله خدام چه استعمال قوی اگر چه
عقل نظری باشد بر وجه اصلاح بحسب وقت کمیت و کیفیت و کول
باین قوت است و از وجهی دیگر نیز بر مطلق قوت نظریست و جمیع قوی
خادم اند و از وجه غایه الغایات کمال آن قوت است تجلی بحقائق موجودات
که سعادت قصوی است و اگر عدالت بر نفس ملکات شمشه اطلاق کنند

دوست و ابد در سر سبیلید
 سوزن ز پست میان کشید
 دریا را سوزانده را بعلی ام
 لعل حبل متین نیست
 را توئی که جوان کس نیست
 غصیب شربت او دردی گزین
 قفسهای مکتوب و جوی کجاست
 بای کس

حاصل گردد چنانچه قوی مأمور نیست و او باشت و
 تاثیر نشود چنانچه دست مدیانی آن فرست پس اگر
 عدالت نامند چنانچه امام حجة الاسلام در احیای اختیار
 بریف آن چنین گفته العَدْلُ حَالُهُ لِلنَّفْسِ وَ قُوَّةُ
 لِعَضْبٍ وَ الشَّهْوَةُ وَ تَحْلُمُهُ عَلَى مُقَصَّةِ الْحُكْمَةِ وَ لِنَبْطِهَا
 عَالٍ وَ الْإِنْقِيَاضُ عَلَى حَسْبِ مُقْتَضَا مَا أَمَرَنِي سَيْطَانُ
 مَمْلُكَاتٍ سَكَانَهُ وَ كَمَا لِعَقْلِ عَلَى بَاشَدِ وَ آيْنِ مَلِكِهِ اَزْوَاجِهِ
 بَاشَدِ وَ دِكِرِ مَمْلَكَاتٍ بِنَزَلِهِ خَدَامِ چِه اَسْتَعْمَالَ قُوَّتِی اِگر چه
 بَاشَدِ بَر وَ جِه اَصْلَحِ حَسْبُ قِت كَمِيت وَ كِفِيت مَوْكُول
 وَ اَزْوَاجِی دِگِر تَرَسِ مَطْلُوقِ قُوَّتِ نَظَرِيتِ قِجْمَعِ قُوَّتِ
 قِه حَايَةِ الْغَايَاتِ كَمَا لَ اَنْ قُوَّتِ تَحْلِي حَقَائِقِ مَوْجُودَاتِ
 مَعْنَوِيست و اگر عدالت انفس ملكات ثمة اطلاق كنند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

واختیار انسان عظم متعلق بان حکمت علی است و شجاعت ملکه فقیهه
 قوت غضبیه است نفس ناطقه را تا در محالک و مخاوف تثبیت نماید و زلزل
 بخود راه نهد و مقتضای ای صحیح عمل کند و عفت آنکه قوت شهوی
 مطیع نفس ناطقه شود تا تصرف او بحسب اقتضای رای عقلی باشد
 اثر حریت و اطلاق از قید تعبیه هوای نفس خدمت دواعی مختلفه در
 ظاهر شود که گفته اند شعر
 زانکه دنیا ستا بنده و تسلط
 وعدالت نیست اینم قوتها
 بایکدیگر اتفاق کنند و قوت میثقه را امتثال نمایند اختلاف هوئی تجاذب
 قوی صاحبش ادر و طه حیرت نیکنند و اثر انصاف و مضاف و ظلم
 شود و سخن در تحقیق عدالت گذشت گفت اند که هر یک از این فضائل تا
 متعدی بغیر نشود صاحب از استحقاق محروم باشد و صاحب
 ملکه انفاق در وجه لافقه را تا از اثری بغیر از منفاق خویشد یعنی

این ملکه انفاق را تا از اثری بغیر از منفاق خویشد یعنی
 قوت غضبیه است نفس ناطقه را تا در محالک و مخاوف تثبیت نماید و زلزل
 بخود راه نهد و مقتضای ای صحیح عمل کند و عفت آنکه قوت شهوی
 مطیع نفس ناطقه شود تا تصرف او بحسب اقتضای رای عقلی باشد
 اثر حریت و اطلاق از قید تعبیه هوای نفس خدمت دواعی مختلفه در
 ظاهر شود که گفته اند شعر
 زانکه دنیا ستا بنده و تسلط
 وعدالت نیست اینم قوتها
 بایکدیگر اتفاق کنند و قوت میثقه را امتثال نمایند اختلاف هوئی تجاذب
 قوی صاحبش ادر و طه حیرت نیکنند و اثر انصاف و مضاف و ظلم
 شود و سخن در تحقیق عدالت گذشت گفت اند که هر یک از این فضائل تا
 متعدی بغیر نشود صاحب از استحقاق محروم باشد و صاحب
 ملکه انفاق در وجه لافقه را تا از اثری بغیر از منفاق خویشد یعنی

صاحب ملکه قوت غضبیه را در خیال غیور خوانند و شجاع و صاحب محبت
 قوت عقلی است تبصر خوانند حکیم اما چون تعدی بغیر کند و موجب خون
 و رجایی غیر شود و آتشش و ابهت او در قلوب اسخ گردد و روح او بر دم
 بهم لازم شود و همانا مراد بتحقیق مح درین مقام حکم عقل است موجب
 مدح او و ظاهر است که بدون خوف و جاعقل حکم بر لزوم مح او
 دیگران نمیکند چه اگر کسی متحلی باصناف کمالات باشد تا از و ترقب
 نفس یا ترهب ضرری نباشد عقل اقدام بهرح او بر کسی واجب اند چون
 یکی ازین دو باشد تقرب با و بذکر جمیل از برای جلب نفع یا دفع ضرر
 بل موجب شمر و علی اختلاف مراتب الخوف و الرجا و هو خیر مرئوب و مرغی
 ملعه سوم در تحت هر یک از اجناس چهارگانه انواع بسیار
 و از آن جمله آنچه شهرت مرقوم است تدوین و سطو قلم بین خواست
 اما انواع حکمت غیر محصور است لیکن بحسب مشهور است اول و کا

این ملکه انفاق را تا از اثری بغیر از منفاق خویشد یعنی
 قوت غضبیه است نفس ناطقه را تا در محالک و مخاوف تثبیت نماید و زلزل
 بخود راه نهد و مقتضای ای صحیح عمل کند و عفت آنکه قوت شهوی
 مطیع نفس ناطقه شود تا تصرف او بحسب اقتضای رای عقلی باشد
 اثر حریت و اطلاق از قید تعبیه هوای نفس خدمت دواعی مختلفه در
 ظاهر شود که گفته اند شعر
 زانکه دنیا ستا بنده و تسلط
 وعدالت نیست اینم قوتها
 بایکدیگر اتفاق کنند و قوت میثقه را امتثال نمایند اختلاف هوئی تجاذب
 قوی صاحبش ادر و طه حیرت نیکنند و اثر انصاف و مضاف و ظلم
 شود و سخن در تحقیق عدالت گذشت گفت اند که هر یک از این فضائل تا
 متعدی بغیر نشود صاحب از استحقاق محروم باشد و صاحب
 ملکه انفاق در وجه لافقه را تا از اثری بغیر از منفاق خویشد یعنی

و تفسیر آنکه در این اثر مرآت نفیست
در بیان فیض و مدد از فیض اول
فیض بر انسان نیست این باطل است
فایز است بر کس فیض به
کتاب لایق مولانا می رسم
پیشتر خارج طلب مغرب و عربین
بفرش می گود و زمین حق از او که شود
خنده مولانا فیروز محمد اصف علی

چنان باشد که از ایشان خطه و خطه
محمّد

گردد و تمامی سالیان حضرت محمد و آل او را
معاذ الله که گمان نمودن را بر خداوند
عظیم است که کتاب ما را در سالیان
پا نهد و حال هم در سالیان که
از خود و از شما جدا شده و از دنیا
و از این صحنه محض چشم
دیده و از این که یکبار داشت و یکبار
از روی استانت قبول
و بعد از این

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الحمد لله" (Praise be to God).

فصل در بیان احوال و صفات نفسانی و کمال نفسانی و مسافع
و اما معلوم است که نفس را در طلب جمیل حقیقی و کمال نفسانی مسافع
و مکاره این جهانی ملحوظ نظر است بار باشد تا بوجدان فیت آن
تعمیم و شادمان نشود و بعد که از مرگ نیز پاک ندارد چنانکه بعضی از سنیان
میدان مکارم اخلاق گفته اند تا آن دیوانگان مرگ آشنایم که الموت

و اما معلوم است که نفس را در طلب جمیل حقیقی و کمال نفسانی مسافع
و مکاره این جهانی ملحوظ نظر است بار باشد تا بوجدان فیت آن
تعمیم و شادمان نشود و بعد که از مرگ نیز پاک ندارد چنانکه بعضی از سنیان
میدان مکارم اخلاق گفته اند تا آن دیوانگان مرگ آشنایم که الموت
آن مردیم که عشت مرمیسم
جانیت بعایت مراد و خدا
شعر این عایت که بجا فظ کرد
و اما ثبات قوت مقابله با الام
و شاد است تا بریادی در تاثیر نکند و شکسته زیاده از وجدان و روینا
و اما حاکم طمانیت است که بسبب آن زود از و بلکه مطلقا مغلوب و غلبه
و اما سکون آنست که در خصوصیات یا محاربات که جهت حفظ حرمتین
ملت یا شمت نفس و بصیرت ضرورت شود و خفت نماید اما شمت

فصل در بیان احوال و صفات نفسانی و کمال نفسانی و مسافع
و اما معلوم است که نفس را در طلب جمیل حقیقی و کمال نفسانی مسافع
و مکاره این جهانی ملحوظ نظر است بار باشد تا بوجدان فیت آن
تعمیم و شادمان نشود و بعد که از مرگ نیز پاک ندارد چنانکه بعضی از سنیان
میدان مکارم اخلاق گفته اند تا آن دیوانگان مرگ آشنایم که الموت

فصل در بیان احوال و صفات نفسانی و کمال نفسانی و مسافع
و اما معلوم است که نفس را در طلب جمیل حقیقی و کمال نفسانی مسافع
و مکاره این جهانی ملحوظ نظر است بار باشد تا بوجدان فیت آن
تعمیم و شادمان نشود و بعد که از مرگ نیز پاک ندارد چنانکه بعضی از سنیان
میدان مکارم اخلاق گفته اند تا آن دیوانگان مرگ آشنایم که الموت

عرض است بر اقتنای امر عظام از جهت او خاز و کرمیل و اجر و ثل
و اما تحمل ملکه تکلف و تمایل آلات بدنی است در اکتساب فضائل حمیده
و تمایل پسندیده و اما تواضع آنست که خود را فرقی بر کسانی که در جاده و
از و باشند ندانند و ملاک در سب این ملکه تذکره اشترک است و انسانی است
در امور فطری و ممت نقص و افتقار و صفات عجب و عظم و عیار
و حدت صلی و قربت جلی که مضمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی
خلقکم من نفس واحدة و مکنون ما خلقکم و لا تعلمون الا انفس و احدیه فصا
از ان میناید و حجاب خفا از چهره حقیقت آن میکشاید و اما حمیت آنست که
در حفظ حمی ملت و حرمت تمام و ن جانم زنده و در ان باب همی تصبی لغایا
لازم مرد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یغیور و لا یجل عیبر
حرم القوا حش و قال صلی الله علیه و سلم ان سعد الغیور و اما انحر
منه و الله انحر منی و اما قوت ملکه تاثیر و شایه تا لم ابنا خشی خطا

فصل در بیان احوال و صفات نفسانی و کمال نفسانی و مسافع
و اما معلوم است که نفس را در طلب جمیل حقیقی و کمال نفسانی مسافع
و مکاره این جهانی ملحوظ نظر است بار باشد تا بوجدان فیت آن
تعمیم و شادمان نشود و بعد که از مرگ نیز پاک ندارد چنانکه بعضی از سنیان
میدان مکارم اخلاق گفته اند تا آن دیوانگان مرگ آشنایم که الموت

فصل در بیان احوال و صفات نفسانی و کمال نفسانی و مسافع
و اما معلوم است که نفس را در طلب جمیل حقیقی و کمال نفسانی مسافع
و مکاره این جهانی ملحوظ نظر است بار باشد تا بوجدان فیت آن
تعمیم و شادمان نشود و بعد که از مرگ نیز پاک ندارد چنانکه بعضی از سنیان
میدان مکارم اخلاق گفته اند تا آن دیوانگان مرگ آشنایم که الموت

[illegible]

ملی از میان ایشان از قتل خلاص یافت فرمود که جبرئیل منوراً
 و گفت که همه بکشش این را بگذار زیرا که او نجاست و سخاوت او
 نزد ما مشهورست و در اخبار آمده است که الله تعالی وحی می فرستد
 علیه السلام کرد و فرمود که سامری را بکش زیرا که او نجاست و دور
 حدیث نبویست ^{بند} ^{از} ^{آیه} ^{دار} ^{الانجیاری} و در تحت سخا انواع بسیارست
 و تفصیل آن از مَطُولات چشم توان داشت و باید دست که شجاعت
 غالباً مستلزم سخاوت میباشد چه هرگاه که نفس تحمل انحطاط
 و تثبیت در مخاوف که منطقت مملوک باشد ملکه گردد و بنده روح نرود
 خطیر نماید هر آینه نقصان و فوات مال او را در نظر عمت بسیار در نیاید
 و خلاف این بغایت نادرست و مستلزم سخاوت شجاعت است
 اکثری نیست اگر چه بیشتر از مستلزم دیگر ملکات است اما انواعی
 در تحت جنس عدالتست هم دوازده است اول صداقت دوم وفاء

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

سوم و فایده ششمت چنانست که صدقه ششم کفایت هفتم
حسن شرکت هشتم حسن قضایانهم تو دو دهم تسلیم یازدهم توکل
دوازدهم عبادت اما صداقت عبارتست از دوستی صادق
علامت صدق محبت آنکه احکام تنبیهی در آنچه شرعاً عقلاً
رفع توان کرد دفع نمایند و رابطه اتحاد مستحکم دارند بر وجهی که هر چه
بر خود پسندند بر صدیق پسندند و هر چه در حق خود خواهند حق
خواهند و حضرت رسالت پناه علیه السلام صلوات الله ایشانت
باین معنی فرمود و حنیث قال صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتی
یرحب لرائضه ما یحب لنفسه اما الفت نیست که آراشی طائفه عقائد
ایشان در معاونت یکدیگر متالف و متفق شود و اما وفا نیست که از
طریق مواسات تجاوز نمایند و بعضی تفسیرش با تجاوز مواسیه
و قضای حقوق نمود و اما شفقت تاثر و نفعاست از ناملایمی که

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في هذه الأمة
مبعوثا بالحق والهدى
والرحمة والبركات
التي لا تحصى ولا تعد
والله اعلم بالصواب

بر کسی واقع شود و چه سمت بر ازلت آن چه نزد ارباب بیان
اصحاب ایمان سبزه من و محقق است که تمامت ذرات کائنات از شریع
وحدت حقیقه فیض وجود میسایند و جمیع اعیان ممکنات در انضام
لبان تربیت از افاق و یق حلافت توفیق آنحضرت مساوی لافهم
و متقارب المحیط و المقام اند خصوصا افراد انسانی که بموجب نص حکم
فرقانی علاقه اتحاد و انسانی ایشان مبسم و محکم و رابطه ایتلاف
جسانی میان ایشان است که مستحکم است متشوی

بنی آدم اعضاے یکدیگرند	که در آنس زینش زیکن جوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیخشی	نشاید که نامت نهند آدمی

و این مقام را در تب مختلفه درج متفاوته است از شیخ شریعی
قدس سر بر منقول است که از چوبی که بر بنیمة روزگار ضرب اعضاء او

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في هذه الأمة
مبعوثا بالحق والهدى
والرحمة والبركات
التي لا تحصى ولا تعد
والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في هذه الأمة
مبعوثا بالحق والهدى
والرحمة والبركات
التي لا تحصى ولا تعد
والله اعلم بالصواب

ظاهر شد و ستر این معنی اگر چه بر محبوبان ضیق مضایقات می که
نظر ایشان گشت اشیا نرسیده به حال حقیقت حال نهیه حقائق را
از ظروف حروف اساطیر مسطور بکتاب متداوله فر گیرند و در احب
و هم و خیال ضبط نمایند و تجا و از طوا بر کلمات مصنفان سیج و جبه
ندارند مخفی خواهد بود لیکن بر طالب دید و باز که سبیل تقلید غشا و بصیرت
نشده باشد و عبارتمویات جدال و تدلیسات اهل ضلال چشم
فطانت او را پیموشید و پوشیده نماند که و هم در امور طبیعی فطانت اند
از تحلیل حموضت در دندان خد پیداشود و ترو بر بر یوا بر بند و و
بسیطه طرگرد و با آنکه اگر در زمین بر همان قدر مسافت حرکت کند و هم سقوط
نباشد و همانا بعد از تذکر این احوال عقل را از قبول امثال آنچه در خیال
نموده شد تنگانی نماند و این جمیست که از جهت تنزل بهادر که انصام
عاریان حکمت سببی بر لوح تدوین ثبت رفت و الایمیت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه في هذه الأمة
مبعوثا بالحق والهدى
والرحمة والبركات
التي لا تحصى ولا تعد
والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...

از غایت استحسان تعجب کنند و بر وفور دانش ایشان گواهی دهند
حال آنکه ایشان را یقین و اطمینان هیچ مسئله نباشد و نفس ایشان
بیچ نقش راسخ نه حال ایشان در شبیه بعلم و اذکیا همچون حال
بعضی حیوانات و محاکات افعال و اقوال انسانی چون در موطو
یا کو دکان در شبیه بالغان
که بر هر شمع و کو مهره بهر دو
مطلب از جان حق صریح نمایند و در مبحث اگر چه ظاهر باشد و چنانکه
انها تصرف و فطرتی ندارند کنند باو غالیط ممتو به بتیان و گمان
و با آنکه در سائل قیاسیه که هم را در آن مجال فراحت نیست و خلقت
نیست و آنکه در مطالب عالییه عادی بلند کنند و پس باطل بلباس حق
طن و تخمین بصورت علم یقین نمایند و از تحقیق و تدقیق نهان
حکمت اعلی مارج کمال است معرفت آن جو حکیم را حاصل

الحمد لله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...

الحمد لله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...

تفرقه میان این طائفه و کما بر اکثر مردم متعجب باشند و اما در مقابل عفت
چنانکه جسمی از لذات ذوی اعراض کشند از برای چیزی از آن
جنس که بیش از آن باشد چون اکثر زمان که اظهار پراو ام نزو
و جباله صید عوام سازند تا بدان وسیله باغراض فاسد و
واعراض کاسه و نیویوسل جویند یا آنکه از لذات آگاهی
نهشته باشند چون اهل جبال رسایق که از شهر باد و در شانه بهشت
آنکه از کثرت تناول و تعاطی از لذات ملال و کلال ایشان
را و یافته باشند یا آنکه در اصل فطرت را بنا بر مرضی نقصان شسته
در ایشان باشد یا بجهت خوف از آلام و امراض یا اطلاع مردم توینج
که بر آن ترش تب تواند شد و این طائفه عیفت نباشند و اما در خوا
عمل اسخیا صاد شود و کسی که نمی باشد چون جمعی که بدل مان بجهت
متبع از شنوات نمایند یا بجهت ریای طمع فرید جا و جلال یا دفع ضرر

الحمد لله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...
الحمد لله رب العالمین...

۸۶
 در بیان جلیب متغلی نباشد صادر شود یا از جهت ریا و جمعیت یا از ان جهت
 که بدان وسیله جلیب قلوب عواکمند سبب از دیاجو مال ساز
 و عاقل تحقیق کسی باشد که تعذیل قوتهای خود کرده باشد و
 جمیع افعال از بوسه عقل بهنج عمت ال باشد چنانچه هیچ یک
 از قوی زیادت از ان قسط که عمت ال از برای ایشان تعیین کنند نطلبند
 بر هر یک تغلب نکنند و بعد از ان در معامله با بنی نوع همین تسبیح است
 کند و طاعت او در عموم اوقات مقصور بر استقامت است و امل باشد و امر
 دیگر مقصود او نبود مگر تبعیت این قوی میسر شود که نفس را بهیستی نفسانی
 که مقتضای تأدب کلی باشد حاصل شد باشد تا جمیع آثار افعال او
 بحکیمه است ال متغلی و از جهت خست لال متغلی باشد و دیگر فضائل
 مثل این است بار باید که تا تفرقه میان تربیت و راجع و موهو تمام عیا
 معلوم شود و عبارت مذکور به شعوب ساطت عدالت است که لا ینحی

در بیان جلیب متغلی نباشد صادر شود یا از جهت ریا و جمعیت یا از ان جهت
 که بدان وسیله جلیب قلوب عواکمند سبب از دیاجو مال ساز
 و عاقل تحقیق کسی باشد که تعذیل قوتهای خود کرده باشد و
 جمیع افعال از بوسه عقل بهنج عمت ال باشد چنانچه هیچ یک
 از قوی زیادت از ان قسط که عمت ال از برای ایشان تعیین کنند نطلبند
 بر هر یک تغلب نکنند و بعد از ان در معامله با بنی نوع همین تسبیح است
 کند و طاعت او در عموم اوقات مقصور بر استقامت است و امل باشد و امر
 دیگر مقصود او نبود مگر تبعیت این قوی میسر شود که نفس را بهیستی نفسانی
 که مقتضای تأدب کلی باشد حاصل شد باشد تا جمیع آثار افعال او
 بحکیمه است ال متغلی و از جهت خست لال متغلی باشد و دیگر فضائل
 مثل این است بار باید که تا تفرقه میان تربیت و راجع و موهو تمام عیا
 معلوم شود و عبارت مذکور به شعوب ساطت عدالت است که لا ینحی

در بیان جلیب متغلی نباشد صادر شود یا از جهت ریا و جمعیت یا از ان جهت
 که بدان وسیله جلیب قلوب عواکمند سبب از دیاجو مال ساز
 و عاقل تحقیق کسی باشد که تعذیل قوتهای خود کرده باشد و
 جمیع افعال از بوسه عقل بهنج عمت ال باشد چنانچه هیچ یک
 از قوی زیادت از ان قسط که عمت ال از برای ایشان تعیین کنند نطلبند
 بر هر یک تغلب نکنند و بعد از ان در معامله با بنی نوع همین تسبیح است
 کند و طاعت او در عموم اوقات مقصور بر استقامت است و امل باشد و امر
 دیگر مقصود او نبود مگر تبعیت این قوی میسر شود که نفس را بهیستی نفسانی
 که مقتضای تأدب کلی باشد حاصل شد باشد تا جمیع آثار افعال او
 بحکیمه است ال متغلی و از جهت خست لال متغلی باشد و دیگر فضائل
 مثل این است بار باید که تا تفرقه میان تربیت و راجع و موهو تمام عیا
 معلوم شود و عبارت مذکور به شعوب ساطت عدالت است که لا ینحی

در بیان جلیب متغلی نباشد صادر شود یا از جهت ریا و جمعیت یا از ان جهت
 که بدان وسیله جلیب قلوب عواکمند سبب از دیاجو مال ساز
 و عاقل تحقیق کسی باشد که تعذیل قوتهای خود کرده باشد و
 جمیع افعال از بوسه عقل بهنج عمت ال باشد چنانچه هیچ یک
 از قوی زیادت از ان قسط که عمت ال از برای ایشان تعیین کنند نطلبند
 بر هر یک تغلب نکنند و بعد از ان در معامله با بنی نوع همین تسبیح است
 کند و طاعت او در عموم اوقات مقصور بر استقامت است و امل باشد و امر
 دیگر مقصود او نبود مگر تبعیت این قوی میسر شود که نفس را بهیستی نفسانی
 که مقتضای تأدب کلی باشد حاصل شد باشد تا جمیع آثار افعال او
 بحکیمه است ال متغلی و از جهت خست لال متغلی باشد و دیگر فضائل
 مثل این است بار باید که تا تفرقه میان تربیت و راجع و موهو تمام عیا
 معلوم شود و عبارت مذکور به شعوب ساطت عدالت است که لا ینحی

در بیان جلیب متغلی نباشد صادر شود یا از جهت ریا و جمعیت یا از ان جهت
 که بدان وسیله جلیب قلوب عواکمند سبب از دیاجو مال ساز
 و عاقل تحقیق کسی باشد که تعذیل قوتهای خود کرده باشد و
 جمیع افعال از بوسه عقل بهنج عمت ال باشد چنانچه هیچ یک
 از قوی زیادت از ان قسط که عمت ال از برای ایشان تعیین کنند نطلبند
 بر هر یک تغلب نکنند و بعد از ان در معامله با بنی نوع همین تسبیح است
 کند و طاعت او در عموم اوقات مقصور بر استقامت است و امل باشد و امر
 دیگر مقصود او نبود مگر تبعیت این قوی میسر شود که نفس را بهیستی نفسانی
 که مقتضای تأدب کلی باشد حاصل شد باشد تا جمیع آثار افعال او
 بحکیمه است ال متغلی و از جهت خست لال متغلی باشد و دیگر فضائل
 مثل این است بار باید که تا تفرقه میان تربیت و راجع و موهو تمام عیا
 معلوم شود و عبارت مذکور به شعوب ساطت عدالت است که لا ینحی

ملحقه پنجم باید دانست که باز برای هر یکی از فضائل مذکور است که
 خدا آنست و چون اجناس فضائل چهار است چنانکه گذشت اجناس
 زوایل نیز در باروی الازی همین عدد و تواند بود اول جمل باز برای حکمت
 دوم جبن باز برای شجاعت سوم شرو باز برای هفت چهارم جو برای
 عدالت و آنچه بحسب نظر دقیق ظاهر شود است که هر فضیلتی که
 که چون از ان حد تجاوز نماید خواه با فراط و خواه بقسط زیادت گرا
 پس فضائل بمنزله اوساط اند و زوایل بمنزله اطراف مانند مرکز و در مرکز
 تعیین است با آنکه ابع نقاط از محیط است و دیگر نقاط غیر متناهی از جو
 هر یک از طرفی محیط نزدیکترند پس باین برای فضیلتی زوایل
 غیر متناهی باشد همچنین استقامت در سلوک طریق فضیلت شایسته است
 بر خط مستقیم باشد و انحراف بجانب ذیلت چون انحراف از ان خط
 که اقصر خطوط و مسافت بین نقطه مستقیم است و میان نقطه خط مستقیم



در بیان جلیب متغلی نباشد صادر شود یا از جهت ریا و جمعیت یا از ان جهت
 که بدان وسیله جلیب قلوب عواکمند سبب از دیاجو مال ساز
 و عاقل تحقیق کسی باشد که تعذیل قوتهای خود کرده باشد و
 جمیع افعال از بوسه عقل بهنج عمت ال باشد چنانچه هیچ یک
 از قوی زیادت از ان قسط که عمت ال از برای ایشان تعیین کنند نطلبند
 بر هر یک تغلب نکنند و بعد از ان در معامله با بنی نوع همین تسبیح است
 کند و طاعت او در عموم اوقات مقصور بر استقامت است و امل باشد و امر
 دیگر مقصود او نبود مگر تبعیت این قوی میسر شود که نفس را بهیستی نفسانی
 که مقتضای تأدب کلی باشد حاصل شد باشد تا جمیع آثار افعال او
 بحکیمه است ال متغلی و از جهت خست لال متغلی باشد و دیگر فضائل
 مثل این است بار باید که تا تفرقه میان تربیت و راجع و موهو تمام عیا
 معلوم شود و عبارت مذکور به شعوب ساطت عدالت است که لا ینحی



در بیان جلیب متغلی نباشد صادر شود یا از جهت ریا و جمعیت یا از ان جهت
 که بدان وسیله جلیب قلوب عواکمند سبب از دیاجو مال ساز
 و عاقل تحقیق کسی باشد که تعذیل قوتهای خود کرده باشد و
 جمیع افعال از بوسه عقل بهنج عمت ال باشد چنانچه هیچ یک
 از قوی زیادت از ان قسط که عمت ال از برای ایشان تعیین کنند نطلبند
 بر هر یک تغلب نکنند و بعد از ان در معامله با بنی نوع همین تسبیح است
 کند و طاعت او در عموم اوقات مقصور بر استقامت است و امل باشد و امر
 دیگر مقصود او نبود مگر تبعیت این قوی میسر شود که نفس را بهیستی نفسانی
 که مقتضای تأدب کلی باشد حاصل شد باشد تا جمیع آثار افعال او
 بحکیمه است ال متغلی و از جهت خست لال متغلی باشد و دیگر فضائل
 مثل این است بار باید که تا تفرقه میان تربیت و راجع و موهو تمام عیا
 معلوم شود و عبارت مذکور به شعوب ساطت عدالت است که لا ینحی

[illegible]

بیش از یکی نتواند بود و خطوط غیر تقیمه نامناهی باشد پس استقامت بر طبق
کمال جز بیک هیچ نتواند بود و آنحرف آن را ساج غیر مناهای باشد
چون دیاقن وسط حقیقه در غایت صعوبت بعد از یافت ثبات بر آن
صعب استقامت بر جاده اعتدال در غایت تعسر و اشکال باشد و لهذا
حضرت ابدی الثقلین الی الصراط استقیم علیه افضل التحیات و اتم التسلیم فرمود
سینه منی سوره بود چه در اینجا استقامت وارد است آنجا که می فرماید
فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَارْتَبِطْ بِحَبْلِ الْجَمَادِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ بِمَعْلُومَةٍ
کرده اند که از موسی باریکتر و از شمشیر نازکتر است همانا که صراط استقیم که سوره
فاتحه مشتمل بر طلب ایت است همین معنی تواند بود چون در عظامی حکما
و اساطین اولیا مقرر است که امور شری که مخبر صادق بان حد و حد
فرموده تا آن صورت اخلاق و اعمال است که در موطن معاوج کم مرتبه بان
بر انسان ظاهر خواهد شد چنانچه فرموده النَّاسُ نِيَامٌ فَأَذَانُكَ أَوَّلُ نَبَاتٍ

واصل بیت که در مقام آفرینش موانع حکم برترین
 معنی از اینها ظاهر بود و چنانچه در آیه
 بعد از این که در مرتبه مقام است و مرتبه
 افعال به بعد از این است و موانع قاطع
 پس گویند که اینها در مرتبه
 و افعال خود نمی نمایند و چون
 معنی از اینها ظاهر بود و چنانچه
 بعد از این که در مرتبه مقام است و مرتبه
 افعال به بعد از این است و موانع قاطع
 پس گویند که اینها در مرتبه
 و افعال خود نمی نمایند و چون
 معنی از اینها ظاهر بود و چنانچه

۶۹
ما حال بودن اسرار قدسی و احوال
چند از آن صوفیای که در این کتاب
اشعار است اگر چه منقولات است
صورتی است که صورتی کرم دارد
صورتی که صورتی با شرف دارد
صورتی که صورتی با کرم دارد
صورتی که صورتی با شرف دارد

بیداران را از آن معنی آگاهی میسر شد و این معنی در مواضع متعدد از کتب
و سنت بتصریح و تلویح مودعی شده است و ما در آن صورت خواه از زحمت
و خواه از مسکرات و اعمال و اخلافت که درین فناء انداخته باشد چنانچه
فحواشی کریمه و آن ^تبسم ^تالحیطة بالکافرین و حدیث نبوی که فرموده
الذی یشریب فی انیة الذی یب و الفیضة انما یخرج من فی بطنه نار ^تنعم
و ان ارض الجنة قینان غراسها سبحان الله و بکرمه ^تافصاحی هر
از آن مینماید اگر طالب صادق عبار خیالات و اوام از پیش دیده
بصیرت باز نشانند و قریب فطانت را از رتبه تقلید ابل سوم بر بلند
بلکه حدیث مشهور آنکه دنیا مزرعة الاخرة و دنیا مرغی نمیکنند اگر گوشت

موش استماع رودیت
کلی نو چشم من بکشت بر آرزو
دیقان بالخورده چرخش گفت با
پس نابین مقدمات صراط مستقیم
آخری که بحسب فصل انبیا در موطن حشر از جهنم کشند مثال تو بیط

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و باقی مراتب حسب قرب بان تر به در حد فضیلت معدود و میشود همچنانکه
در اعتدال مذنی دیگر مراتب اگر چه در حاق اعتدال مذنی نیستند خالی از اشوا
بخلاف نه باینکه از ایشان خطی بین و افعال ظاهر میشود در ملک مراتب
اعتدال منفرجه طند و بنابرین است در تفاوت در مدارج کمال تفاوت
و قرب بحاق وسط اعتدال باشد و قواعد طب و حافی بر قیاس و
قواعد طب جسمانی و شکی نیست که اعتدال بمنجسی نیز اگر چه سعی و دار و اما
خالی از صعوبت نیست و اگر چه در تمام مبالغه و صفت آن بدقت
حدت سیف نمایند و در از کار نه و اندینند منی شش کمالی صراطی ارفع
و چون انحراف از وسط یا بطرف افراط باشد بطرف تفریط پس باز
فضیلت دور و نیک باشد که آن فضیلت وسط میان هر دو باشد و چون
بین شده که اجناس فضیلت چهار است اجناس ذویه هشت باشد و از آن
طرف باشد نسبت حکمت و آن منفه و بله باشد منفه طرف افراط است

و باقی مراتب حسب قرب بان تر به در حد فضیلت معدود و میشود همچنانکه
در اعتدال مذنی دیگر مراتب اگر چه در حاق اعتدال مذنی نیستند خالی از اشوا
بخلاف نه باینکه از ایشان خطی بین و افعال ظاهر میشود در ملک مراتب
اعتدال منفرجه طند و بنابرین است در تفاوت در مدارج کمال تفاوت
و قرب بحاق وسط اعتدال باشد و قواعد طب و حافی بر قیاس و
قواعد طب جسمانی و شکی نیست که اعتدال بمنجسی نیز اگر چه سعی و دار و اما
خالی از صعوبت نیست و اگر چه در تمام مبالغه و صفت آن بدقت
حدت سیف نمایند و در از کار نه و اندینند منی شش کمالی صراطی ارفع
و چون انحراف از وسط یا بطرف افراط باشد بطرف تفریط پس باز
فضیلت دور و نیک باشد که آن فضیلت وسط میان هر دو باشد و چون
بین شده که اجناس فضیلت چهار است اجناس ذویه هشت باشد و از آن
طرف باشد نسبت حکمت و آن منفه و بله باشد منفه طرف افراط است

و آن استعمال قوت فکر است در آنچه حسب نیست یا یاد از قدر جیب و از آن
کر پزی خوانند و بلکه طرف تفریط و آن تعطیل قوت فکر است با یاد و فکر
استعمال آن واجب تقصیر استعمال آن بکثر از حد واجب و و از آن
طرف شجاعت اند و آن شجاعت و همین اول طرف افراط است آن
آدم همت بر ممالک که عقل از جمیل نداند و آنی طرف تفریط و آن است
از چیزی که حد از آن مستحسن نیست و و و از آن طرف غفلت اند و آن شجاعت
و محمود اول افراط است و آن میل نفس لشهوت زیاد از مقدار تحسن
ثانی تفریط و آن سکون نفس است از حرکت و طلب لذات ضرور
که شرح عقل آنرا استحسن یا جاست و باشد از رنجی است یا نه از رنجی خلقت
و و و از آن طرف حد است و آن ظلم است و نظام اول طرف افراط
و آن تصرف و حقوق مردم اموال ایشان است ثانی تفریط و آن
ظلم است از ظلم و تقیاد او در آنچه مستهای او باشد بطریق

و آن استعمال قوت فکر است در آنچه حسب نیست یا یاد از قدر جیب و از آن
کر پزی خوانند و بلکه طرف تفریط و آن تعطیل قوت فکر است با یاد و فکر
استعمال آن واجب تقصیر استعمال آن بکثر از حد واجب و و از آن
طرف شجاعت اند و آن شجاعت و همین اول طرف افراط است آن
آدم همت بر ممالک که عقل از جمیل نداند و آنی طرف تفریط و آن است
از چیزی که حد از آن مستحسن نیست و و و از آن طرف غفلت اند و آن شجاعت
و محمود اول افراط است و آن میل نفس لشهوت زیاد از مقدار تحسن
ثانی تفریط و آن سکون نفس است از حرکت و طلب لذات ضرور
که شرح عقل آنرا استحسن یا جاست و باشد از رنجی است یا نه از رنجی خلقت
و و و از آن طرف حد است و آن ظلم است و نظام اول طرف افراط
و آن تصرف و حقوق مردم اموال ایشان است ثانی تفریط و آن
ظلم است از ظلم و تقیاد او در آنچه مستهای او باشد بطریق

نظریه بر اینست که هرگاه دو مقدار را با هم مقایسه کنیم و بخواهیم بدانیم که آیا یکی از آنها بزرگتر است یا نه باید به نسبت آنها نگاه کنیم...

چون این صناعت مقصودست بر تفاوت ازان حیثیت که میان ایشان بحسب حد ثقل یا میان از منتهی تخطئه میان ایشان بحسب مقدار ثقی ملائم یا منافر حاصل شود و ثقی اول را علم تالیف خوانند ثانی را علم ابطال و چون دو نغمه مختلف و حدت ثقل حاصل شود لامحاله تفاوت میان ایشان یا بر نسبتی ملائم باشد یا بر نسبتی منافر چه اگر تفاوت میان ایشان مثل فعل باشد بمثل بالقوه ملائم باشد والا منافر و مراد بمثل فعل نیست که قدر فاضل مساوی اقل باشد و این در صورتی تواند بود که یکی ضعف دیگری باشد مثل چهار و دو و شش و سه و از این بعد ذی لکل خوانند و مراد بمثل بالقوه آنکه آن شی که مثل فعل نیست بتضعیف مثل فعل تواند شد و این قسمست یکی آنکه این قوت از اجاب قدر تفاوت باشد چون شش و چهار که تفاوت میان ایشان بدو و دو تضعیف چهار میشود و از این نسبت اندک با بجز خوانند دوم آنکه قوت

نظریه بر اینست که هرگاه دو مقدار را با هم مقایسه کنیم و بخواهیم بدانیم که آیا یکی از آنها بزرگتر است یا نه باید به نسبت آنها نگاه کنیم...

افزاید

نظریه بر اینست که هرگاه دو مقدار را با هم مقایسه کنیم و بخواهیم بدانیم که آیا یکی از آنها بزرگتر است یا نه باید به نسبت آنها نگاه کنیم...

از جانب احد المتفاوتین باشد چون شش و دو که تفاوت میان ایشان چهار است و چهار است و دو که احد المتفاوتین است بیست و چهار میشود و از این نسبت کثیر الاضعاف خوانند و هر یک یک برین وجه باشد یا راجح یا بین وجه شود ملائم باشد هر چه بخلاف این باشد منافر و از اینجا معلوم شد که هر نغمه که میان ایشان نسبت غیر عددی باشد یعنی نسبتی از نسب محتمل باشد که مخصوص مقادیر است و عددیافته میشود و متناظر باشد چون نغمه که از کل متراحت شود نغمه که از جزوی ازان حاصل شود که نسبت از کل همچون نسبت ضلع مربع باشد بقطر و اگر نسبت بینما نسبت عددی باشد اقل معنی آنست که باشد بین اعداد

نظریه بر اینست که هرگاه دو مقدار را با هم مقایسه کنیم و بخواهیم بدانیم که آیا یکی از آنها بزرگتر است یا نه باید به نسبت آنها نگاه کنیم...



تفاوت مجزوی باشد که بالقوه عدد و زائد بود و راجع نشود بیکه
از نسب ملائمه آن بران مجوه که بعد ازین مشروح خواهد شد البته
متفاوت باشد مثل دویسمه که یکی زیاده بر دیگری باشد چهار سیم
یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سبعست نه هفت که اقل است تضعیف یازده میشود نه چهار سبع که
قد تفاوت است و اگر اقل مغنی اکثر باشد خالی از ان نیست که قد تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از بعد می اکثر
خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر بینهما تفاوت مجزویت که
بالقوه عدد زائد است اگر آن جنس نصف و مادون او بعد می نمیکند
همچون نصف و ثلث آنرا ابعاد وسطی گویند و آن منحصرست در بین دو
چه اگر تفاوت ربع و سیم باشد جزو تفاوت عدد نصف کند و اگر
به سبع و خمس باشد عدد مادون نصف کند قسم اول از ابعاد وسطی را

تفاوت مجزوی باشد که بالقوه عدد و زائد بود و راجع نشود بیکه
از نسب ملائمه آن بران مجوه که بعد ازین مشروح خواهد شد البته
متفاوت باشد مثل دویسمه که یکی زیاده بر دیگری باشد چهار سیم
یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سبعست نه هفت که اقل است تضعیف یازده میشود نه چهار سبع که
قد تفاوت است و اگر اقل مغنی اکثر باشد خالی از ان نیست که قد تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از بعد می اکثر
خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر بینهما تفاوت مجزویت که
بالقوه عدد زائد است اگر آن جنس نصف و مادون او بعد می نمیکند
همچون نصف و ثلث آنرا ابعاد وسطی گویند و آن منحصرست در بین دو
چه اگر تفاوت ربع و سیم باشد جزو تفاوت عدد نصف کند و اگر
به سبع و خمس باشد عدد مادون نصف کند قسم اول از ابعاد وسطی را

بعد می پنجمه گویند مثل دویسمه و سیم ثانی را بعد می الاربعه خوانند
مثل سه و چهار و اگر تفاوت مجزویت که عدد نصف مادون آن میکنند
آنرا ابعاد صغیر گویند و آن از زائد بالربعمت و این اقسام که در سه
بین العددین یا تعدی است یا تفاوت مجزوی که بالقوه عدد زائد است
تا آنجا که تفاوت محسوس تواند شد و حلق انسان را کم است اصدان
باشد ملائم باشند و معتبر و اگر تفاوت بر تیره باشد که در حس نیاید
یا بغایت قلیل نماید بر حلق انسان یا با و آن متعذر آید و حیطه اعتبار
این فن داخل نباشد چه بر تقدیر تفاوت اوجس یا قلت تفاوت در حس
لذتی معتد به که مطلب است از تالیف حاصل نشود و نسبت این نیز اگر چه
از آلات دیگر اخراج توان کرد لکن چون نه بر منوال طبیعی آنست
که اصوات خلقی است طبیعت را زیاده غیبی در آن نباشد و فصل
لذتی از ان حاصل نشود و صناعت موسیقی موضوع از برای تنجی فضل

تفاوت مجزوی باشد که بالقوه عدد و زائد بود و راجع نشود بیکه
از نسب ملائمه آن بران مجوه که بعد ازین مشروح خواهد شد البته
متفاوت باشد مثل دویسمه که یکی زیاده بر دیگری باشد چهار سیم
یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سبعست نه هفت که اقل است تضعیف یازده میشود نه چهار سبع که
قد تفاوت است و اگر اقل مغنی اکثر باشد خالی از ان نیست که قد تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از بعد می اکثر
خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر بینهما تفاوت مجزویت که
بالقوه عدد زائد است اگر آن جنس نصف و مادون او بعد می نمیکند
همچون نصف و ثلث آنرا ابعاد وسطی گویند و آن منحصرست در بین دو
چه اگر تفاوت ربع و سیم باشد جزو تفاوت عدد نصف کند و اگر
به سبع و خمس باشد عدد مادون نصف کند قسم اول از ابعاد وسطی را

تفاوت مجزوی باشد که بالقوه عدد و زائد بود و راجع نشود بیکه
از نسب ملائمه آن بران مجوه که بعد ازین مشروح خواهد شد البته
متفاوت باشد مثل دویسمه که یکی زیاده بر دیگری باشد چهار سیم
یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
سبعست نه هفت که اقل است تضعیف یازده میشود نه چهار سبع که
قد تفاوت است و اگر اقل مغنی اکثر باشد خالی از ان نیست که قد تفاوت
مثل اقل است یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از بعد می اکثر
خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر بینهما تفاوت مجزویت که
بالقوه عدد زائد است اگر آن جنس نصف و مادون او بعد می نمیکند
همچون نصف و ثلث آنرا ابعاد وسطی گویند و آن منحصرست در بین دو
چه اگر تفاوت ربع و سیم باشد جزو تفاوت عدد نصف کند و اگر
به سبع و خمس باشد عدد مادون نصف کند قسم اول از ابعاد وسطی را

[illegible]

پس مطلع نظم این فن نشود از اینجا معلوم شد که نسبت که نه بر منوال اصوات
نسب حقیقی انسانیت معتبر نیست و نهایت نسبت اصوات خلوق بحسب
استقرار و ابتداء کبار است که یکی ضعف ضعف دیگری باشد چون
یک چهارم و در صغارا آنکه زائد باشد بحسب شری از سی و شش جزو یعنی
باشد و دیگر و مافوق این مراتب معتبر نیست و اما بیان کیفیت رجوع
یا آنکه نسبت ضعیفی که آنرا نسبت مثالی گویند اصل و شرف نسبت و
از غایت شرف و قرب و بوجد است آنکه احد طرفی او قائم مقام آن
دیگر میشود بر وجهی که همچنان ملائمت باقیست یعنی اگر نعمه ضعف باشد
و دیگر نصف و بجای نصف ضعف بکار دارند عکس رشته انتظام
انقسام نیابد و رابطه استیام اخرازم نپذیرد مثلاً نعمه که هشت باشد
چون ضعف نعمه است که چهار باشد اگر بجای چهار هشت نهند و باقی
که سه باشد تالیف دهند نه هشت و سه بعدی ملائم حادث شود

موزی که محرم **ع** ای بانی اصف کاه صفت
 نشان بکار انداخته بدو تاج و تخت
 و منصبی **ع** که در این مقام
 کرد از طاعت و تقوی و استقامت
 باین مقام **ع** درستی آن کعبه گستره نشسته در این شهر
 و پیروزان نام نرید از نصیب کاه و باد
 افکار و کسب کسب نری بکار و نام
 آفرانم باری می بخشد ای موزی که
 موزی که محرم **ع** که موزی که محرم **ع**
 که موزی که محرم **ع** که موزی که محرم **ع**

۱۰۵
چهارم استحقاق
اولی در اوصاف این شخص است
دوم در کمالات و صفات
سوم در کمالات و صفات
چهارم در کمالات و صفات
پنجم در کمالات و صفات
ششم در کمالات و صفات
هفتم در کمالات و صفات
هشتم در کمالات و صفات
نهم در کمالات و صفات
دهم در کمالات و صفات

۱. میان ایشان اتفاق اولی نیست و ملائمت ایشان ملائمت
 ۲. چهار که نصف هشت است با سه ملائمت دارد و اگر از جانب همین
 ۳. اعتبار کنی و گوئی سه نصف شش است و میان او و هشت ملائمت
 ۴. همین مقصود حاصل شود و چهار تقدیر راجع به بعد ذی الاربعه شود
 ۵. و اگر پنج را با سه تعالی کنند ملائمت آید و راجع با بعد و صغارا شود و برآید
 ۶. میان پنج و شش نسبتی ملائمت از ابعاد و صغارا و سه قائم مقامش
 ۷. است یا گوئیم میان دو و نیم و سه نسبت ابعاد و صغاراست پنج قائم مقام
 ۸. دو و نیم است و این صورتهار اتمام متفق با اتفاق ثانی گویند و از اینجا
 ۹. فطن صاحب بصیرت را روشن شود که بعد ذی خمس را بعد
 ۱۰. کثیر الاضعاف گویند و الاربع راجع میتوان داشت و بعد ذی الاربع
 ۱۱. بعد ذی خمس چه اگر در صورت اولی دورا قائم مقام چهار و سه راجع
 ۱۲. بعد ذی الاربع شود و اگر سه اقام مقام شش گزید راجع به کثیر الاضعاف

[illegible]

108 ✓

[illegible]

1.9

تتمه حاشیه صفحه ۱۸ و قسم ثانیه که طرفین را که معلوم اند بهم ضرب نمایند حاصل
برسط معلوم تقسیم کنند و بسط مجهول را بدو گاه باشد که هر دو بسط و بسط اصطلاحین معلوم باشند و
طرف آخر مجهول پس برین تقدیر ضرب و اصطلاحین را بر طرف معلوم تقسیم کنند تا طرف مجهول حاصل
گردد و طرفی اخراج و بسط را یعنی نسبت که تفاضل طرفین را که معلومند و اصطلاح ضرب کنند حاصل را بر طرف
قسمت نمایند خواهی قسمت را از طرف اعظمین یا از طرف باقی و بسط باشد چنانچه در نزد دوست و طرفین
فرض کنیم چنانچه هر بسط را یعنی میان ایشان حاصل نماید تفاضل را که نسبت است به نسبت ضرب کردیم حاصل
این یکصد و شصت و بیست و هفت طرفین کسی دوست قسمت نمودیم خارج قسمت که کفایت داشت آنست که
که باقی ماند و بسط را یعنی است چه نسبت تفاضل میان او و مضرب که نسبت به تفاضل میان او و مضرب که نسبت
نسبت دو دوازده و نسبت باشد که آن نسبت شصت است از مجموع **فصل** و بیان بواقی از هر دو
و یک گانه که در آن اعمی نسبت عدد و نسبت هندسی نسبت تا یعنی گذشت و چه چهارم آنکه نسبت تفاضل طرفین
به تفاضل اصطلاحین بر نسبت اعظم باشد یعنی چنانچه اعظم را بصغر از است به آن نسبت نزدیکان
اصغر و اوسط باشد بر تفاضل میان او و بسط و اعظم چون این تناسب بر نسبت یعنی است این را نسبت
گویند مانند سه و پنج و شش چه تفاضل اصغرین است و تفاضل اعظمین یکی نسبت میان ایشان نسبت
شش سه و بسط یعنی نسبت ضعف طرفین استخراج اوسط درین نسبت مائل و لافقی است که نسبت تا یعنی
شد و فرقی همین قدر که اینجا تفاضل طرفین معلومین را و اصطلاح ضرب کنند و آنجا را اعظم را بر بسط
مغز و در نزد دوست که طرفین را و بسط بقدر باشد چه نسبت تفاضل میان او و مضرب که نسبت به تفاضل میان
او و مضرب که نسبت به طرف اعظم است با اخر یعنی نسبت مثل و مثبوت و چه چنانکه نسبت تفاضل
اصغرین به تفاضل اصطلاحین بر نسبت اوسط باشد یعنی دو و چهار پنج و تفاضل اصغرین که نسبت
که تفاضل اعظمین باشد مانند نسبت چهار دو و اعمی نسبت ضعف بود و از خواص این قسم است که ضرب
در اوسط ضعف ضرب است و اصغر و درین معادله است بلکه مخصوص است بر آن اوسط ضعف اصغر و اوسط
شش که آن نسبت تفاضل اصغرین به تفاضل اعظمین بر نسبت اعظم باشد اوسط بود چون یک و چهار و شش
تفاضل اصغرین است و تفاضل اعظمین و نسبت میان مثل شش چه نسبت است میان مثل نصف و
از خواص این نسبت آنکه اگر نسبت مثل و جز بود و اوسط است جز و باشد اگر چند شش بر آن از آنند

[illegible]

حق او باشد و اگر زیادتی نقصانی باشد تلافی و مدارک باید نمود اینست
شبهیه است منقسمه و اما در قسم دوم گاه نسبت منقسمه استعمال کنند
و گاه متصله اول چنانچه گوی نسبت این بزاز باین جامه چون نسبت
این بخارست باین کرسی پس ^{مفصله ۱۲} و معاوضه نیست و ثانی همچنانکه گوی نسبت
این جامه باین زر چون نسبت این زرست باین کرسی پس ^{مفصله ۱۳} و معاوضه
بکرسی حقیقی نیست این مثالین وجه اخلاق صری مذکورست و ظاهر آنکه این
مثال مختلف است بلی اگر نسبت جامه بزرچون نسبت کرسی بزر باشد و در
حیف نباشد لیکن این نسبت متصله نیست لکن ^{آن غایت است} حکم من تعریف ^{آن غایت است} متصله
و اما در قسم سوم شبهیه نسبت منقسمه واقع شود چنانچه گوی نسبت این
شخص بارتب خویش همچون نسبت شخص دیگرست بارتب خویش اگر
حیف و ضرری بشخص اول ^{آن غایت است} نسبت مکافات او باید داد و اعلاست
مرعی باشد و بجه خط اعتدال و زوایان میعرفت و مسطح حاصل نشود چون

[illegible]

اور اک موسط چنانچہ سابقہ ایمانی بآن فیت غایت صعوبت و مشکل است پس
 جمع ہمیز ان شریعت الہی باید کرد چہ منسجم حدت حضرت جنت تعالیٰ
 تقدس چون انسان فی لطیف است تعویض او جز معاونت و مشارکت
 صورت نمند و در مشارکت معاونت ضرورت مثل آن کہ تجار از برای
 بزرگزان پزد و بندگر برای گوشت نماید و حیاط از برای انسان چارہ و زدن ساج
 از برای اوسبج کند و علی بن ابی طالب نسبت امور مختلفہ الماہیۃ بہد گیری فی توسط
 امری وجدانی کہ محاکات اعتبار عیار ہر طرف تواند بود مطمئن نشود پس
 بنا برین حاجت بموسط و نیاز حاصل شود و از عادل توسط خواهند یکین
 صفت و استیلا بعادلی ناطق دارد کہ آن پادشاہ عادلست پس حضرت
 حق پادشاہ را برگزید تا ید او شیر فرمود تا اگر کسی بعدالت ینار منقاد شود
 زیادت از حق خود طلبہ و پامی از جاد استقامت بیرون نہد شیر قاطع
 او را سوراہ سازد پس حفظ عدالت بسہر صورت بندگی شریعت است

[illegible]

۱۱۳
 بقصدی دولت قورکود و سوز
 در این صفت اربع و ده کی باشد
 در شریعت نماز و شصت و شصت
 در ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷
 در ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱
 در ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵
 در ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹
 در ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳
 در ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷
 در ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱
 در ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵
 در ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹
 در ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳
 در ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷
 در ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱
 در ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵
 در ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹
 در ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳
 در ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷
 در ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱
 در ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵
 در ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹
 در ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳
 در ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷
 در ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱
 در ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵
 در ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹
 در ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳
 در ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷
 در ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱
 در ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵
 در ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹
 در ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳
 در ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷
 در ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱
 در ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵
 در ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹
 در ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳
 در ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷
 در ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱
 در ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵
 در ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹
 در ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳
 در ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷
 در ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱
 در ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵
 در ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹
 در ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳
 در ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷
 در ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱
 در ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵
 در ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹
 در ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳
 در ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷
 در ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱
 در ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵
 در ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹
 در ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳
 در ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷
 در ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱
 در ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵
 در ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹
 در ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳
 در ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷
 در ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱
 در ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵
 در ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹
 در ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳
 در ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷
 در ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱
 در ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵
 در ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹
 در ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳
 در ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷
 در ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱
 در ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵
 در ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹
 در ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳
 در ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷
 در ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱
 در ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵
 در ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹
 در ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳
 در ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷
 در ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱
 در ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵
 در ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹
 در ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳
 در ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷
 در ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱
 در ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵
 در ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹
 در ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳
 در ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷
 در ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱
 در ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵
 در ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹
 در ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳
 در ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷
 در ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱
 در ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵
 در ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹
 در ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳
 در ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷
 در ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱
 در ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵
 در ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹
 در ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳
 در ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷
 در ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱
 در ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵
 در ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹
 در ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳
 در ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷
 در ۵۵۸ و ۵۵

دوم پادشاه اول سوم دینار چنانکه حکما گفته اند ناموس کبر شرعیت ناموس
دوم سلطانست که تابع شرعیت چه ^عالدین الملک توأمان و ناموس مردم
دینارست ناموس لغت ایشان تدبیر سیاستست پس شرعیت که ^بس
اکبرست متبوع گشت پادشاه را که ناموس و دست اقتدایا و عباد که در ^بناموس
سوم را که دینارست در فرمان ناموس دوم که پادشاهست عباد بود و در ^بشخص
کلام حقائق اعلام شارقی بنه نیست آنجا که میفرماید و انزلنا منکم الکتاب
و لنهینان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه کما یشد و یؤنسافع
لناس چه کتاب اشارتست بشرعیت و میزان با آنچه معیار متقدیرشیا
والت معرفت نسب امور متفاوت بهر گیر شود دینار در آن ^بخط است حدید
که در قبضه اقتدار پادشاه و کینه گزاسیاست کردار باشد و بر ال این سخنان
سه باشد اول جابر اعظم که ناموس الهی اطاعت ننماید او را کافرو ^بناسق
خوانند دوم جابر اوسط که پادشاه مان اطاعت متابعت نکند و او را ^بع

[illegible]

و طاعی گویند سوم جابر صغر که بر راه عدالت که مقتضای دین است نرفت
و زیادت از حق خود طلبید و اولی خانین ^{علیه} ساریق خوشه قضاوت ^{علیه} عظمیت
از جابر سوم چه کس که از داوران قضاوت ^{علیه} او امر و نهی ^{علیه} اشاعت الهی بیرون آید
بر این طاعت می چکد ام از ان دو ناموس ^{علیه} گیر از چشم نتوان دشت و
همه فساد را از او متولد تواند شد و آنکه از حیطة فرمان پادشاه مان بیرون بود
نص و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم از رتبه اطاعت پادشاه
حقیقه بیرون افتد باشند و مناسبت از توقع باشد و هر کس تقدیر مکان دفع ^{علیه} او
باشد حکایت ناقلان اثنا ملوک نامدار کتب تواریخ و اخبار آورده
که سلطان ملک شاه ضعی که عهد خدیش ^{علیه} ملوک نامدار بود و در آن
روزگار زمام اختیار ممالک در قبضه اقتدار او خوش ^{علیه} گون ^{علیه} دو ^{علیه} حکام اطاعت
او سر نهاده و آبلق ایام تازیانه امر نهی او را تن و داده و بر دست ^{علیه} نه ماه رمضان
قبضه ^{علیه} پیشاپوش ^{علیه} برام ^{علیه} کز ^{علیه} زیادت نصرت شعار خود ساخت و خاطر را نماند ^{علیه} تر و دو ^{علیه}

[illegible]

عَلَمًا وَسُلْطَانًا عَالَمًا از پرتو انوار عدالت گسری و شریعت پرورش ایشانی
منور و جیب فلاك از نفحات عاطفت و رحمت ایشانی معطر گشت و
مدار امور صراح جمهور با احکام شریعت غرا و ملاک مراسم ممالک بر سر ملت
زهرست حق سبحانه و تعالی تا بلال در سایه تربیت سلطان نورشید
مدارج کمال برمی آید بلال دولت حضرت سلطان سلیمان مکان آفتاب
و ظلال انوار آثار حضرت صاحبقران اسکندر زمان مستخدم کاسر دوران
بنایت کمال رسانید و زمین الکمال زوال مصون کواکب سعادت
و اقبال آن دو نیر فلک اہست و جلال را از صمت مہبوط و بال نامون دارد
بِخِشِ اَمَحِّ وَ کَلِمَاتِهِ وَ الْعَارِفِينَ بِبَيِّنَاتِ آيَاتِ ذَاتِهِ وَ صِفَاتِهِ مَنُور
اِطَاعًا لیس گرفت عدالت نہ جزوست انضیلت بلکه ہمہ فضیلت است
و جو کہ مقابل اوست نہ جزوست از زوالت بلکه ہمہ ذلیلت است و عدالت
اولا متعلق بذات شخص است و قوامی او چنانچہ ایمانی بدان فت ثابنا

قسمت های

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

اصلاح حال
اصلاح حال

۱۲۲
 و درین مرتبه هر یک از اینها که در حق تعالی باشد و چنانکه گفته اند که چون
 زمام صلاح انام قبضه اقدار چنین بزرگواری باشد زمانه نورانی بود
 میاسن روزگار بایون آثارش برکت و حرث و سبیل پیدا شود و چنانچه
 که در زمانه کسری کیسه یافتند و در آن انهای گندم بود و بغایت بزرگ
 و بیک دانه خرمای و بر آن کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاهان
 عدالت بر کمال بود و برکت و درین مرتبه بود و آن درین زمانه
 ازین اوست و عاقبت حضرت خاقانی صاحب زمانی در آنکه آن نوع
 جمعیت رفاهیت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ملک که از
 دستبرد و ظالمان پایمال ممالک شده بود وری آبادانی نهایت
 یارب پناه خلق جهانش تو کرد و اندر پناه خویش بر این سپار
 ملحه منتم و اقسام عدالت ارسطاطلیس تقسیم آن بر سه قسم نمود
 یکی آنچه اقدام بان جهت ادای حق عبودیت حق تعالی باشد که جوهر

و درین مرتبه هر یک از اینها که در حق تعالی باشد و چنانکه گفته اند که چون
 زمام صلاح انام قبضه اقدار چنین بزرگواری باشد زمانه نورانی بود
 میاسن روزگار بایون آثارش برکت و حرث و سبیل پیدا شود و چنانچه
 که در زمانه کسری کیسه یافتند و در آن انهای گندم بود و بغایت بزرگ
 و بیک دانه خرمای و بر آن کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاهان
 عدالت بر کمال بود و برکت و درین مرتبه بود و آن درین زمانه
 ازین اوست و عاقبت حضرت خاقانی صاحب زمانی در آنکه آن نوع
 جمعیت رفاهیت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ملک که از
 دستبرد و ظالمان پایمال ممالک شده بود وری آبادانی نهایت
 یارب پناه خلق جهانش تو کرد و اندر پناه خویش بر این سپار
 ملحه منتم و اقسام عدالت ارسطاطلیس تقسیم آن بر سه قسم نمود
 یکی آنچه اقدام بان جهت ادای حق عبودیت حق تعالی باشد که جوهر

و درین مرتبه هر یک از اینها که در حق تعالی باشد و چنانکه گفته اند که چون
 زمام صلاح انام قبضه اقدار چنین بزرگواری باشد زمانه نورانی بود
 میاسن روزگار بایون آثارش برکت و حرث و سبیل پیدا شود و چنانچه
 که در زمانه کسری کیسه یافتند و در آن انهای گندم بود و بغایت بزرگ
 و بیک دانه خرمای و بر آن کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاهان
 عدالت بر کمال بود و برکت و درین مرتبه بود و آن درین زمانه
 ازین اوست و عاقبت حضرت خاقانی صاحب زمانی در آنکه آن نوع
 جمعیت رفاهیت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ملک که از
 دستبرد و ظالمان پایمال ممالک شده بود وری آبادانی نهایت
 یارب پناه خلق جهانش تو کرد و اندر پناه خویش بر این سپار
 ملحه منتم و اقسام عدالت ارسطاطلیس تقسیم آن بر سه قسم نمود
 یکی آنچه اقدام بان جهت ادای حق عبودیت حق تعالی باشد که جوهر

خاعت وجودی سابقه استحقاق و جسد بر موجود انداخته و ذرات ممکنات
 از خزانه لطف الهی معسم نامنهای نواخته و کت متعنه نیست که بنده
 آنچه میان او و میان حق باشد طریق فضل سلوک دارد و رعایت رسوم
 عبودیت هیچ قبیله نامری نگذارد و دوم آنچه متعلق است بشاگردانی
 نوع چون تعظیم سلاطین و تکریم علما و ائمه دین و ادای امانات و انصاف
 و معاملات سوم آنچه قیام بان برای ادای حقوق اسلاف باشد مثل قضا
 دیون و نفیض و صیای ایشان و شال و تک و قطع بر احکام شریعت
 متمم کلام اخلاق علیه السلام و توحید من الملک انخلان و اندک آنحضرت
 حکم او و توحید جوامع الکلم و مواضع متعدد و شریعت عبارتی و طیفه اشارتی
 بیان جمع اقسام عدالت فرموده مثل تعظیم الامر الله و الشفقت علی
 خلق الله تعالی که شتمل بر تمام اقسام عدالت است چه رعایت عدالت
 یا در امور متعلقه باین عبودیت و حقست و اولی اشارت بان یا امو

و درین مرتبه هر یک از اینها که در حق تعالی باشد و چنانکه گفته اند که چون
 زمام صلاح انام قبضه اقدار چنین بزرگواری باشد زمانه نورانی بود
 میاسن روزگار بایون آثارش برکت و حرث و سبیل پیدا شود و چنانچه
 که در زمانه کسری کیسه یافتند و در آن انهای گندم بود و بغایت بزرگ
 و بیک دانه خرمای و بر آن کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاهان
 عدالت بر کمال بود و برکت و درین مرتبه بود و آن درین زمانه
 ازین اوست و عاقبت حضرت خاقانی صاحب زمانی در آنکه آن نوع
 جمعیت رفاهیت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ملک که از
 دستبرد و ظالمان پایمال ممالک شده بود وری آبادانی نهایت
 یارب پناه خلق جهانش تو کرد و اندر پناه خویش بر این سپار
 ملحه منتم و اقسام عدالت ارسطاطلیس تقسیم آن بر سه قسم نمود
 یکی آنچه اقدام بان جهت ادای حق عبودیت حق تعالی باشد که جوهر

و درین مرتبه هر یک از اینها که در حق تعالی باشد و چنانکه گفته اند که چون
 زمام صلاح انام قبضه اقدار چنین بزرگواری باشد زمانه نورانی بود
 میاسن روزگار بایون آثارش برکت و حرث و سبیل پیدا شود و چنانچه
 که در زمانه کسری کیسه یافتند و در آن انهای گندم بود و بغایت بزرگ
 و بیک دانه خرمای و بر آن کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاهان
 عدالت بر کمال بود و برکت و درین مرتبه بود و آن درین زمانه
 ازین اوست و عاقبت حضرت خاقانی صاحب زمانی در آنکه آن نوع
 جمعیت رفاهیت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ملک که از
 دستبرد و ظالمان پایمال ممالک شده بود وری آبادانی نهایت
 یارب پناه خلق جهانش تو کرد و اندر پناه خویش بر این سپار
 ملحه منتم و اقسام عدالت ارسطاطلیس تقسیم آن بر سه قسم نمود
 یکی آنچه اقدام بان جهت ادای حق عبودیت حق تعالی باشد که جوهر

و درین مرتبه هر یک از اینها که در حق تعالی باشد و چنانکه گفته اند که چون
 زمام صلاح انام قبضه اقدار چنین بزرگواری باشد زمانه نورانی بود
 میاسن روزگار بایون آثارش برکت و حرث و سبیل پیدا شود و چنانچه
 که در زمانه کسری کیسه یافتند و در آن انهای گندم بود و بغایت بزرگ
 و بیک دانه خرمای و بر آن کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاهان
 عدالت بر کمال بود و برکت و درین مرتبه بود و آن درین زمانه
 ازین اوست و عاقبت حضرت خاقانی صاحب زمانی در آنکه آن نوع
 جمعیت رفاهیت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ملک که از
 دستبرد و ظالمان پایمال ممالک شده بود وری آبادانی نهایت
 یارب پناه خلق جهانش تو کرد و اندر پناه خویش بر این سپار
 ملحه منتم و اقسام عدالت ارسطاطلیس تقسیم آن بر سه قسم نمود
 یکی آنچه اقدام بان جهت ادای حق عبودیت حق تعالی باشد که جوهر

و درین مرتبه هر یک از اینها که در حق تعالی باشد و چنانکه گفته اند که چون
 زمام صلاح انام قبضه اقدار چنین بزرگواری باشد زمانه نورانی بود
 میاسن روزگار بایون آثارش برکت و حرث و سبیل پیدا شود و چنانچه
 که در زمانه کسری کیسه یافتند و در آن انهای گندم بود و بغایت بزرگ
 و بیک دانه خرمای و بر آن کیسه نوشته بود که در زمانی که پادشاهان
 عدالت بر کمال بود و برکت و درین مرتبه بود و آن درین زمانه
 ازین اوست و عاقبت حضرت خاقانی صاحب زمانی در آنکه آن نوع
 جمعیت رفاهیت بکافه بلاد و قاطبه عباد رسید و عرصه ملک که از
 دستبرد و ظالمان پایمال ممالک شده بود وری آبادانی نهایت
 یارب پناه خلق جهانش تو کرد و اندر پناه خویش بر این سپار
 ملحه منتم و اقسام عدالت ارسطاطلیس تقسیم آن بر سه قسم نمود
 یکی آنچه اقدام بان جهت ادای حق عبودیت حق تعالی باشد که جوهر

اینکه در هیچ طرف افضل صورت نبندد و رعایت اعتدال محض و سبوت مطلق باید نمود و هر جماعتی از حکما گفته اند اگر رابطه محبت و علاقه مودت میان مردم مستحکم بودی مستیلاج بسلسله عدالت نبودی چه اهل معاملات بواسطه محبت با یکدیگر در مقام اشیاء بودی چه جامی آنکه طمع و حق غیر نموند و تحقیق این سخن آنکه رابطه محبت آنست از رابطه عدالت محبت و محبت جبله طبیعی و عدالت و حدتی قهری قسری با آنکه عدالت بی محبت نظم نشود پس پادشاه مطلق محبت باشد و عدالت ناسب او تواند بود و سایر مقام آنکه مبدء ایجاد اشیا بمقتضای کثرت کثره مخفیاً فاجنبیت آن آخرت خلقت انفاق محبت است پس دوام و نظام نیز مبتنی بر این اند بودی

بدای عشق کهن سال که هر روز کنی زیر فرمان تو هر جا که ضعیفیت و قوی و تمام بحث محبت و حکمت منزلی خواهد آمد انشاء الله تعالی
لمعه هشتم در ترتیب کتاب فضائل حکمت مقرر شده که مباد

اینکه در هیچ طرف افضل صورت نبندد و رعایت اعتدال محض و سبوت مطلق باید نمود و هر جماعتی از حکما گفته اند اگر رابطه محبت و علاقه مودت میان مردم مستحکم بودی مستیلاج بسلسله عدالت نبودی چه اهل معاملات بواسطه محبت با یکدیگر در مقام اشیاء بودی چه جامی آنکه طمع و حق غیر نموند و تحقیق این سخن آنکه رابطه محبت آنست از رابطه عدالت محبت و محبت جبله طبیعی و عدالت و حدتی قهری قسری با آنکه عدالت بی محبت نظم نشود پس پادشاه مطلق محبت باشد و عدالت ناسب او تواند بود و سایر مقام آنکه مبدء ایجاد اشیا بمقتضای کثرت کثره مخفیاً فاجنبیت آن آخرت خلقت انفاق محبت است پس دوام و نظام نیز مبتنی بر این اند بودی

اینکه در هیچ طرف افضل صورت نبندد و رعایت اعتدال محض و سبوت مطلق باید نمود و هر جماعتی از حکما گفته اند اگر رابطه محبت و علاقه مودت میان مردم مستحکم بودی مستیلاج بسلسله عدالت نبودی چه اهل معاملات بواسطه محبت با یکدیگر در مقام اشیاء بودی چه جامی آنکه طمع و حق غیر نموند و تحقیق این سخن آنکه رابطه محبت آنست از رابطه عدالت محبت و محبت جبله طبیعی و عدالت و حدتی قهری قسری با آنکه عدالت بی محبت نظم نشود پس پادشاه مطلق محبت باشد و عدالت ناسب او تواند بود و سایر مقام آنکه مبدء ایجاد اشیا بمقتضای کثرت کثره مخفیاً فاجنبیت آن آخرت خلقت انفاق محبت است پس دوام و نظام نیز مبتنی بر این اند بودی

حرکات که مودی کمالیات شود یا طبیعت است یا صنعت اوکل مانند حرکت نقطه در الموار صورت مختلفه تا کمال حیوانی رسد و دوم مانند حرکت چرخ بساط الا تنقنه تا بمرتبه کمال تختی رسد و طبیعت بر صنعت تقدم است چه متناو باشد و بی ادبی عالیست بی مداخلت ارادت انسانی و صدور صنعت بعد از ارادت انسانیست پس طبیعت صنعت را بنزد استاد و معلم است و چون کمال توانی در تشبیه با و آنست کمال صنعت در تشبیه طبیعت و تشبیه او طبیعت در تقدیم و تاخیر اسباب و تدبیر آن بروج لائق تواند بود تا کمالی که بر فعل طبیعت تقدیر آتی مترتب است از صنعت بواسطه صدور تدبیر انسانی حاصل شود و بازمی که صنعت را بود و آن حصول آن کمال است بر حسب ارادت و مشیت مثلاً چون انسان بیضه مرغ را در دست مناسب است سینه مرغ تربیت نماید چو زده بسیار بیک دفعه حاصل شود که مثل آن بیک دفعه از طریق حضانت مرغ حاصل شدن محسوس باشد

اینکه در هیچ طرف افضل صورت نبندد و رعایت اعتدال محض و سبوت مطلق باید نمود و هر جماعتی از حکما گفته اند اگر رابطه محبت و علاقه مودت میان مردم مستحکم بودی مستیلاج بسلسله عدالت نبودی چه اهل معاملات بواسطه محبت با یکدیگر در مقام اشیاء بودی چه جامی آنکه طمع و حق غیر نموند و تحقیق این سخن آنکه رابطه محبت آنست از رابطه عدالت محبت و محبت جبله طبیعی و عدالت و حدتی قهری قسری با آنکه عدالت بی محبت نظم نشود پس پادشاه مطلق محبت باشد و عدالت ناسب او تواند بود و سایر مقام آنکه مبدء ایجاد اشیا بمقتضای کثرت کثره مخفیاً فاجنبیت آن آخرت خلقت انفاق محبت است پس دوام و نظام نیز مبتنی بر این اند بودی

۱۳۱
 بعد از تمهید این مقدمه گوئیم چون تهذیب اخلاق که نظر این فن مقصور بر
 امری صنایعست هر آینه در آن باب اقله طبیعت باید کرد برین مرحله پنجم
 در ترتیب جو مقدم باشد و تهذیب مقدم دارند چون کامل در مراتب قوی
 واقع شود ظاهر گردد که اول قوتی که طفل حاصل شود قوت طلب غذا باشد
 چه در همان ساعت که متولد شود میل بشیر کند و این محض الهام بانی تواند
 که مقتضای اخطای کل شیء و خلقه هم بدین ذرات کائنات را شامل است
 و چون قوت او زیادت شود درین طلب دفع صوت گردد و نظائر آن بول جگر
 و در مبادی حال بنا بر غلبه حکم اجمال تمیز میان امور متشابه مثل صورت مادر و
 نتواند کرد و چون اس ظاهر باطن او قوت گیرد و خیالش بر حفظ مثل محسوسه
 قادر شود صور مطالب که از راه حواس باورسید باشد التماس نماید چون بصیرت
 مادر و غیر آن و بعد از تکمال این قوت نوعی از تکمال قوت غضبی در ظاهر
 تا وضع مضار نماید و آنچه جز جسم و مانع او باشد دریل مطالب و رغائب
 ظاهر

باید که در این فن مقصور بر تهذیب اخلاق که نظر این فن مقصور بر امری صنایعست هر آینه در آن باب اقله طبیعت باید کرد برین مرحله پنجم در ترتیب جو مقدم باشد و تهذیب مقدم دارند چون کامل در مراتب قوی واقع شود ظاهر گردد که اول قوتی که طفل حاصل شود قوت طلب غذا باشد چه در همان ساعت که متولد شود میل بشیر کند و این محض الهام بانی تواند که مقتضای اخطای کل شیء و خلقه هم بدین ذرات کائنات را شامل است و چون قوت او زیادت شود درین طلب دفع صوت گردد و نظائر آن بول جگر و در مبادی حال بنا بر غلبه حکم اجمال تمیز میان امور متشابه مثل صورت مادر و نتواند کرد و چون اس ظاهر باطن او قوت گیرد و خیالش بر حفظ مثل محسوسه قادر شود صور مطالب که از راه حواس باورسید باشد التماس نماید چون بصیرت مادر و غیر آن و بعد از تکمال این قوت نوعی از تکمال قوت غضبی در ظاهر تا وضع مضار نماید و آنچه جز جسم و مانع او باشد دریل مطالب و رغائب ظاهر

باید که در این فن مقصور بر تهذیب اخلاق که نظر این فن مقصور بر امری صنایعست هر آینه در آن باب اقله طبیعت باید کرد برین مرحله پنجم در ترتیب جو مقدم باشد و تهذیب مقدم دارند چون کامل در مراتب قوی واقع شود ظاهر گردد که اول قوتی که طفل حاصل شود قوت طلب غذا باشد چه در همان ساعت که متولد شود میل بشیر کند و این محض الهام بانی تواند که مقتضای اخطای کل شیء و خلقه هم بدین ذرات کائنات را شامل است و چون قوت او زیادت شود درین طلب دفع صوت گردد و نظائر آن بول جگر و در مبادی حال بنا بر غلبه حکم اجمال تمیز میان امور متشابه مثل صورت مادر و نتواند کرد و چون اس ظاهر باطن او قوت گیرد و خیالش بر حفظ مثل محسوسه قادر شود صور مطالب که از راه حواس باورسید باشد التماس نماید چون بصیرت مادر و غیر آن و بعد از تکمال این قوت نوعی از تکمال قوت غضبی در ظاهر تا وضع مضار نماید و آنچه جز جسم و مانع او باشد دریل مطالب و رغائب ظاهر

مقاومت کند و اگر در دفع مستقل نتواند شد به تنهایی و مستعانه به تنهایی
 جوید و بعد از تکمال این قوت نوعی اثر خاص نفس ناطقه که قوت تمیز
 در ظاهر شود و اول آثار ظهور این قوت چیست و آن تمیز و تفرقه میان
 نیک و بد جمیل و قبیح است و این قوت نیز بتدریج در خارج کمال ترقی
 باشد و چون قوت شهوانی و غضبیه شخص را بکمالی که لافقت با و برآید
 صرف عنایت ب حفظ نوع نماید مثلاً قوت اولی چون شخص را بتغذیه و
 بکمالی که شخص را لائق باشد نزدیک گرداند و آخر تحصیل شخص دیگر نماید بوسیله
 آن نوع باقی بماند پس با و منی در پدید آید و شهوت کمال و میل بتلذذ
 بتبعیت حادث گردد و قوت ثانی چون در حفظ شخص شکن و سطر شود
 بزوب از حرم حرمت نوایس سیاست و عصیت که معظم منافع آن
 راجع بانواع میشود اقدام نماید و اما قوت سوم چون در ادراک جزئیات متبحر
 شود و قوت عقلیات و تصور انواع و اجناس نماید پس هر یک از این قوتها

باید که در این فن مقصور بر تهذیب اخلاق که نظر این فن مقصور بر امری صنایعست هر آینه در آن باب اقله طبیعت باید کرد برین مرحله پنجم در ترتیب جو مقدم باشد و تهذیب مقدم دارند چون کامل در مراتب قوی واقع شود ظاهر گردد که اول قوتی که طفل حاصل شود قوت طلب غذا باشد چه در همان ساعت که متولد شود میل بشیر کند و این محض الهام بانی تواند که مقتضای اخطای کل شیء و خلقه هم بدین ذرات کائنات را شامل است و چون قوت او زیادت شود درین طلب دفع صوت گردد و نظائر آن بول جگر و در مبادی حال بنا بر غلبه حکم اجمال تمیز میان امور متشابه مثل صورت مادر و نتواند کرد و چون اس ظاهر باطن او قوت گیرد و خیالش بر حفظ مثل محسوسه قادر شود صور مطالب که از راه حواس باورسید باشد التماس نماید چون بصیرت مادر و غیر آن و بعد از تکمال این قوت نوعی از تکمال قوت غضبی در ظاهر تا وضع مضار نماید و آنچه جز جسم و مانع او باشد دریل مطالب و رغائب ظاهر

باید که در این فن مقصور بر تهذیب اخلاق که نظر این فن مقصور بر امری صنایعست هر آینه در آن باب اقله طبیعت باید کرد برین مرحله پنجم در ترتیب جو مقدم باشد و تهذیب مقدم دارند چون کامل در مراتب قوی واقع شود ظاهر گردد که اول قوتی که طفل حاصل شود قوت طلب غذا باشد چه در همان ساعت که متولد شود میل بشیر کند و این محض الهام بانی تواند که مقتضای اخطای کل شیء و خلقه هم بدین ذرات کائنات را شامل است و چون قوت او زیادت شود درین طلب دفع صوت گردد و نظائر آن بول جگر و در مبادی حال بنا بر غلبه حکم اجمال تمیز میان امور متشابه مثل صورت مادر و نتواند کرد و چون اس ظاهر باطن او قوت گیرد و خیالش بر حفظ مثل محسوسه قادر شود صور مطالب که از راه حواس باورسید باشد التماس نماید چون بصیرت مادر و غیر آن و بعد از تکمال این قوت نوعی از تکمال قوت غضبی در ظاهر تا وضع مضار نماید و آنچه جز جسم و مانع او باشد دریل مطالب و رغائب ظاهر

باید که در این فن مقصور بر تهذیب اخلاق که نظر این فن مقصور بر امری صنایعست هر آینه در آن باب اقله طبیعت باید کرد برین مرحله پنجم در ترتیب جو مقدم باشد و تهذیب مقدم دارند چون کامل در مراتب قوی واقع شود ظاهر گردد که اول قوتی که طفل حاصل شود قوت طلب غذا باشد چه در همان ساعت که متولد شود میل بشیر کند و این محض الهام بانی تواند که مقتضای اخطای کل شیء و خلقه هم بدین ذرات کائنات را شامل است و چون قوت او زیادت شود درین طلب دفع صوت گردد و نظائر آن بول جگر و در مبادی حال بنا بر غلبه حکم اجمال تمیز میان امور متشابه مثل صورت مادر و نتواند کرد و چون اس ظاهر باطن او قوت گیرد و خیالش بر حفظ مثل محسوسه قادر شود صور مطالب که از راه حواس باورسید باشد التماس نماید چون بصیرت مادر و غیر آن و بعد از تکمال این قوت نوعی از تکمال قوت غضبی در ظاهر تا وضع مضار نماید و آنچه جز جسم و مانع او باشد دریل مطالب و رغائب ظاهر

[illegible]

در اوقات رزولیت کسب فضیلت پس طالب را اولاً نظر باید کرد و حال خود
 که در نفسانی است
 نگاه بر ترقی که سبق گریافت اگر احوال بر قانون اعتدال باشد حفظ آن
 باید که کوشید اگر منحرف باشد بر آن با اعتدال اشتغال باید نمود و تربیت
 بر تکرار قریب طبعی نگاه باید داشت و بعد از تهذیب این قوی بر حفظ قواعد است
 توفیر عنایت باید نمود و ملاک اعمال احوال خود عدالت سخن تابانیت
 کمال حقیقه وصل شود **مجموع** در حفظ صحت نفس و جمع نفس ریا
 باشد واجب بود و محافظت آن کردن آن ملکه فاضله را عمل آوردن و سر
 و محافظت با اختیار و احتراز از صحت اشرا و تاثیر اخلاق مصاحب در نفس
 است و لهذا احکام گفته اند طبیعت و دوست یعنی پنهان اخلاق نهشین و میگرد
 و همچنانکه از خلط اشرا و احتراز جهت از استماع حکایات ایشان نیز همین
 معنی باید داشت خصوصاً که بمقامات مخیله و تمویهات باطله تزمین احوال ایشان
 کرد و باشد چاره ضرورت مجلس یا استماع یک بیت زمین شیو و چندان رذیلت

[illegible][illegible]

و نفس پیدا شود که خلاص از آن جز با تدا و روزگار تعلقات و شوار و محالجات
بسیار میسر نشود و بسیار باشد که سبب فقرت و غوایت عالمان تبصر گردد
و آنچه در علم فقه مقررست که انشاء و انشای اشعار که مشتمل بر حکایات فنی و
غریب در آن باشد حرمت مستند بهین حکمت است آنکه از آلات مطرب هر چه
شعار شایان حرمت محرمست هم ازین سیاق است چه هر آینه تخیل این
و تصور آن بوجه استحسان حبیبجان شهوت میلان طبیعت بآن گردد
و سترای معنی آنکه در جلالت انسانی بنا بر تعلق نفس به بدن وستی که نفس را بدین
و اسطه با قوامی جسمانی صلاست و اعمی شهوت غضب کورست و مثل میل
بهوای نفس همچون میل فرو و آمنت که در آن کلفتی تعلیمی حسیست
و معارج فضائل بعینه بر بندگی فتن که تخیل مشاق و عیب و ترک
شستیات و مستلذات میسر گردد
عم عروج بر فلک سروی پرشوار
از نجاست که در حدیث مصطفوی علیه الصلوٰه و السلام واردست حُفَّتِ

[illegible][illegible]

۱۳۲
 این کتاب از کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری
 کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری

چون پادشاه آن زمان اورا بتامل امر فرمود چنانچه عادت آن زمان بود که از حکما
 الناس تامل مینمود اند تا پس ایشان تبرک جویند اختیار زنی سیطه نمود
 در تمام آن بلاد سلطنت مشهور بود تا باین طریق قوت غضبه را مقهور گردانید
 و قلیس سفهای شهنشهر خود را خلوت فرمود میداد تا بر ملا اورا تفریح و توجیح
 کنند و اگر از نفس خود گسائی نمیکنند اورا با تزام شقت اعمال صاف و قوی می نمود
 تا دیب کند و بجلد مزاولت اموری نماید که طبع را در آن مجال اجمال و خیال بنا
 تا تمرن شود و بتمام اعمال را اگر چه غیره باشد حقیر شمرده چه موجب تهاون
 نفس شود و از اینجاست که بعضی اید شریعت تصریح فرموده اند که هر گاه اگر چه
 شمرند نظربان شخص کبیر شود و او را نص حدیث مصطفوی نقل نمود و مانند
 ارتکاب صغائر طالب نصرت نشود چه صغائر است بدیج بر کبار باعث شود و قوت
 بهر از حکم کبیر و کبیر شود و علی اختلاف بین العلماء و باید که در تفحص
 نفس سی طبع نماید و چون بر آن چه کمالینوس گفته بر خور در او میدارد

این کتاب از کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری
 کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری

این کتاب از کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری
 کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری

این کتاب از کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری
 کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری

و مقتضای حکمت الهی یعنی و بعضی هم محبت سبب خفای عیبت
 و طیفه آن باشد که دوستی و ناخستیا را نماید و بعد از طول موت
 و مجاست تنفسا عیوب خود را و نماید درین باب مبالغه و احتجاج بکار
 و با آنکه گوید که من تو را هیچ عیب نمی بینم رضی نشود که هر گاه که
 بر سوال اصرار نماید چون بعضی او را اخبار کند اظهار قیض کند بلکه اظهار سر
 و مقتضای عمل عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرموده که هر گاه که
 را ای عیوبی آنرا احسانی در حق خود شمر و شکر آن بر خود حب اند و از آن
 عیوب مشغول شود و اگر از دوست کار نکشاید از دشمن مثل این عرض آید
 دشمن غالباً در اظهار عیوب شخص مجابا کند بلکه سعی در افشای آن نماید
 بدین سبب او را بر عیوب خود اطلاع حاصل آید و در غلغل که متوقع باشد
 احتیاط طبع بجای آورد نهست معنی آنکه جالینوس در جانی دیگر گفته که نیکان
 را از دشمنان انتفاع باشد و از عیوب علی السلام منتفع است که من ادب

این کتاب از کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری
 کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری

این کتاب از کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری
 کاتب
 محمد بن علی بن محمد
 در شهر تبریز
 در ماه رجب
 سن ۱۰۰۰
 قمری

و حکایتی از صلواتی که فرموده از علاج که در برص عاجز نیست اما از علاج احمق عاجز و اقرب علاجی که فی الجمله توقع نفی از ان توان داشت اشتغال

بعلوم ریاضیست چه مطالب آن حق از باطل امتیاز نام ارم و هم از زیادت مجال خلعت نیست چنانکه حساب امثال آن نفس اولدت یقین یابد به مقتضای جمیع کذا آن نوع طمانین لذت دنیا بدلیل خود مطلع شود بهمش بیطگرد و دستعدا که حساب فضائل در پوید شود و اما اراضت دفع اگر چه از حیطه حصر تجاوزست لکن ترین آن خیرست کی غضب دوم

چون اشتداد یا بدان کت ضعیف باشد مانع از عصا که مجاری و نفی انداز چون غلظت شود از غلظت خایه عقل مستور گردد و در این ضعیف حکما

تشکیل انسان ریخالی فانی و اندکوار زیران مشوید که از ان بغیر از غوغا و خیر چیزی گیر معلوم نشود و در حال علاج مشکل باشد چه دین ترس چه چندی بصر

اشتغال کند موجب یا دقتی اشتغال ناز شود و تغییر وضع کردن مثلا از جلوس بایام عکس امثال آن نافع باشد آب سرد شایسته در شرط آنکه مقدور می توقع باشد و همچنین مضو کردن بخواب فتن موجب نص صیفت هم کارم خلاق صلی علی علیه وسلم و امر به قبول غضب مختلف باشد بعضی کبریت صفت از اندک شری اشتغال پذیرد بعضی رغبت دار و بی تمی می فی الجمله دیگر و بعضی چون چوب خشک در اشتغال متوسط الحال و بعضی بنایت در متاثر شود این شیء چون از مجرب و باشد بلکه بنابر وقایع اعمال فکرت و عواقب باشد محمود است تفاوت میان این مراتب ابتدا می جهان غضب باشد اما بعد از تو ترس باب همه مراتب است و ای آدم

نمانند بلکه غضب صاحب تبه افر باشد چه البته ظهور غضب دنیا بر سببی قوی اندک انداخته است سالت پنا علیه صلوات الله فرموده و ایام که غضب اینم و در حد

بغیر از ان یک چیز است که در برص عاجز نیست اما از علاج احمق عاجز و اقرب علاجی که فی الجمله توقع نفی از ان توان داشت اشتغال بعلوم ریاضیست چه مطالب آن حق از باطل امتیاز نام ارم و هم از زیادت مجال خلعت نیست چنانکه حساب امثال آن نفس اولدت یقین یابد به مقتضای جمیع کذا آن نوع طمانین لذت دنیا بدلیل خود مطلع شود بهمش بیطگرد و دستعدا که حساب فضائل در پوید شود و اما اراضت دفع اگر چه از حیطه حصر تجاوزست لکن ترین آن خیرست کی غضب دوم

چون اشتداد یا بدان کت ضعیف باشد مانع از عصا که مجاری و نفی انداز چون غلظت شود از غلظت خایه عقل مستور گردد و در این ضعیف حکما

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائف
نبيهم في الدارين
والذين هم رؤساء
الانبياء في كل
زمان وزمان
والذين هم
المرسلون
والذين هم
المرسلون
والذين هم
المرسلون

مودیه بهلاک تو که کند اینجست چون ابوهریرہ را حضرت مصطفوی علیہ السلام
بولہ السلام طلب نصیحتی کرد و نوبت او را از غضب نبی فرمود و بہمان اقتضای
صحابہ پیش وی حضرت مصطفیٰ صلوات اللہ علیہ آید و سوال کرد کہ چیست
فرمود کہ من خلق باز اطرف است آنحضرت آمد ہمین سوال کرد حضرت ہمین
فرمود دیگر اطرف چیست ہمین سوال کرد ہمین اب شنیہ و ہمین از قفا پس حضرت
روی با و کرد و فرمود کہ فہم میکنی دین است کہ بغضب فرمی و در کلام مجیب است
و الکاذبین العیظ والعافین عن الناس و علی غضب جو سار امر اضرف
اباب آن تواند بود پس اگر عجب باشد آن طہیست ذب حق خود بہتفاق
منزلتی کہ فی الواقع ستمی آن باشد بطریق غرض آنکہ ملاحظہ بقاصص معاصی
نماید و آن کمال دیگران ہم استبار کند بچک نیست کہ اگر بظہر انصاف اعتبار
حال او و کمالی کہ حصیصہ باشد ظاہر نشود و حضرت حق سبحانہ تعالی ہر روز از
ذرات موجودات را منظر اسمی خاص مرآت صفیہ تعیین گردید کہ غیری اورا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائف
نبيهم في الدارين
والذين هم رؤساء
الانبياء في كل
زمان وزمان
والذين هم
المرسلون
والذين هم
المرسلون
والذين هم
المرسلون

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائف
نبيهم في الدارين
والذين هم رؤساء
الانبياء في كل
زمان وزمان
والذين هم
المرسلون
والذين هم
المرسلون
والذين هم
المرسلون

شکست نیست و نظام عالم بر سر خدا نیست و کافیرین ملکات طلاس
بکارت گمش و اگر افتخار باشد سعادت نبی یا خارجی مثل مال جمال یا نسب
و جاہ اگر مالست عاقل معلومست کہ امر خارجی خصوصاً کہ از انانیت غشبت
نسب این نیست سبب افتخار نتواند شد و اگر جالست تعسرت چیزی کہ باید کہ
عارضہ کہ موجب تنزل مزاج باشد معسر نفس و است لائق بمقامات اہل

دانش و کمال بود میت	بر مال جمال بخوش معنی شود
کازا پیشی بر نہ این اتہی	و اگر نسبست کہ عبارت از کفر

یکی از پدہست چون ض کنیم کہ آن پر حاضر شود و گوید این شرف کہ تو دعو
سیکے بحقیقت مرست بر نفس خود و چہ شرفست کہ بدن افتخار توانی کرد و از
عاجز آید و ایضا شاید کہ یکی از فضلائی مان پرش معارضہ کند و آن شرف
بر و راجع آید پس چگونه انتساب آن شخص بایہ مقامات بر شل آن فضلا تواند شد
و این شریفہ ناقصانست کہ فضیلتی کہ در پیران خود تصور کنند و رفوق بر فضلا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خلائف
نبيهم في الدارين
والذين هم رؤساء
الانبياء في كل
زمان وزمان
والذين هم
المرسلون
والذين هم
المرسلون
والذين هم
المرسلون

بگویند که این را از طایفه ابرج و دیگران شک چون عقیق جبر که برسان
میبارید ویم شک و ز خرد بار بار و ای آن اندر وقت اوقات امرش
آن نبود چندان سودای بوی آن قبه و عیش جای گرفته بود و قبه بود
فلک با چندین گوشه و چرخ و چشم او تا یک می نمود لعل با همه سنگین
از آن حال تشنه و زنده و فدا و مرد جان با چندین اجمالی ازین جا و دیگر خوش
چندان که خواص اعیان و طلب هر نفسی که در سلی خاطر پادشاه آن
تواند شد می اجتهاد و بی محبت و حرمان با گشتند و از الامر عنان گشت
و زمام تاسک از قبضه اقتدارش بیرون رفت و خللی کلی با مملکتش یافت
این حال ملکوتی آمد و مردمی را اگر متاعی شریف یا جوهری لطیف بدست
مستغلبان بطلب طمع آن خیرند و در آن راه آن زیوستنیز اگر تسامحت نماید
بغم و جوع گراید و اگر جسد و دافعت دراید و معرض ملک و دایه ارجان آید
چرا عقل اختیار خیزی کند که عرض می رسد اندر حدیث چنانچه چنان نیست

بگویند که این را از طایفه ابرج و دیگران شک چون عقیق جبر که برسان
میبارید ویم شک و ز خرد بار بار و ای آن اندر وقت اوقات امرش
آن نبود چندان سودای بوی آن قبه و عیش جای گرفته بود و قبه بود
فلک با چندین گوشه و چرخ و چشم او تا یک می نمود لعل با همه سنگین
از آن حال تشنه و زنده و فدا و مرد جان با چندین اجمالی ازین جا و دیگر خوش
چندان که خواص اعیان و طلب هر نفسی که در سلی خاطر پادشاه آن
تواند شد می اجتهاد و بی محبت و حرمان با گشتند و از الامر عنان گشت
و زمام تاسک از قبضه اقتدارش بیرون رفت و خللی کلی با مملکتش یافت
این حال ملکوتی آمد و مردمی را اگر متاعی شریف یا جوهری لطیف بدست
مستغلبان بطلب طمع آن خیرند و در آن راه آن زیوستنیز اگر تسامحت نماید
بغم و جوع گراید و اگر جسد و دافعت دراید و معرض ملک و دایه ارجان آید
چرا عقل اختیار خیزی کند که عرض می رسد اندر حدیث چنانچه چنان نیست

بگویند که این را از طایفه ابرج و دیگران شک چون عقیق جبر که برسان
میبارید ویم شک و ز خرد بار بار و ای آن اندر وقت اوقات امرش
آن نبود چندان سودای بوی آن قبه و عیش جای گرفته بود و قبه بود
فلک با چندین گوشه و چرخ و چشم او تا یک می نمود لعل با همه سنگین
از آن حال تشنه و زنده و فدا و مرد جان با چندین اجمالی ازین جا و دیگر خوش
چندان که خواص اعیان و طلب هر نفسی که در سلی خاطر پادشاه آن
تواند شد می اجتهاد و بی محبت و حرمان با گشتند و از الامر عنان گشت
و زمام تاسک از قبضه اقتدارش بیرون رفت و خللی کلی با مملکتش یافت
این حال ملکوتی آمد و مردمی را اگر متاعی شریف یا جوهری لطیف بدست
مستغلبان بطلب طمع آن خیرند و در آن راه آن زیوستنیز اگر تسامحت نماید
بغم و جوع گراید و اگر جسد و دافعت دراید و معرض ملک و دایه ارجان آید
چرا عقل اختیار خیزی کند که عرض می رسد اندر حدیث چنانچه چنان نیست

نیت کلام در سبب غضب و عداوت و هر که بجهت اعتدال تعلی باشد عصب
بر آسان نماید عصب جویست و خروج از صراط مستقیم عدالت که هیچ و فحش
و آنکه جماعتی توهم کنند شدت غضب و فراط جویست باشد و آن باطل از شجاعت
و نه خیال فاسد است چگونه که سبب توهم شود چون فساد احوال نفس
و حرمان و قارب عصب و خدم خیل چشم ز جمل تحسن شد و آنرا حضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود که شجاعترین شمعان نکست که چال غضب
نفس و باشد چون از بعضی غزوات با گشت فرمود و رجعت ازین جهاد
الاضعاف الی انجماد الا کبر یعنی با گشت از غزای کوچیک بغزای بزرگ گفتند که
غزای بزرگ که هست فرمود جهاد با نفس خود که آغذه می آید و کوفت شکست
و حقین جنگ و اگر با فراط غضب دارت کیفیت نیز منضم شود و مجبور است
تسبیخ نموده بهایم و جهادات چون ظهور و آلات امتعه و هر طریقه شکی و
بضر بایست و قتل امثال کبوتر و گریه تشفی جوید اگر قطعه ملام طبع او نیاید فصل

بگویند که این را از طایفه ابرج و دیگران شک چون عقیق جبر که برسان
میبارید ویم شک و ز خرد بار بار و ای آن اندر وقت اوقات امرش
آن نبود چندان سودای بوی آن قبه و عیش جای گرفته بود و قبه بود
فلک با چندین گوشه و چرخ و چشم او تا یک می نمود لعل با همه سنگین
از آن حال تشنه و زنده و فدا و مرد جان با چندین اجمالی ازین جا و دیگر خوش
چندان که خواص اعیان و طلب هر نفسی که در سلی خاطر پادشاه آن
تواند شد می اجتهاد و بی محبت و حرمان با گشتند و از الامر عنان گشت
و زمام تاسک از قبضه اقتدارش بیرون رفت و خللی کلی با مملکتش یافت
این حال ملکوتی آمد و مردمی را اگر متاعی شریف یا جوهری لطیف بدست
مستغلبان بطلب طمع آن خیرند و در آن راه آن زیوستنیز اگر تسامحت نماید
بغم و جوع گراید و اگر جسد و دافعت دراید و معرض ملک و دایه ارجان آید
چرا عقل اختیار خیزی کند که عرض می رسد اندر حدیث چنانچه چنان نیست

علاج بدلی و آن سکون نفس است از حرکت با تمام قوت سیکه حرکت اولی باشد
و آن ضد غضب است چه آن فرط است و چه حرکت هر آینه اعراض و لا یزال من
باشد مثل بوی آن نفس و عیش و طمع فاسد و حقوق و وقت شایسته کار
و کسل و حباحت که فشار حرمان از همه سعادات باشد و بیکسین ظلمه از ظلم برو
بفضلاح نفس و اهل و استماع تطایع از شتم و قذف و ننگ و دشمنی از آنچه عار
شنا آن ظاهر باشد و تعطیل مهمات و علاج این مرض چنان سازد مرض دفع
و آن بنیة نفس بر شناعة این حال تواند بود و تحریک غضب به برات لاف
چون غضب افرا و انسانی مرکز است چون نقص باشد تحریک متواتر چون آتش
از سنگ برزند و بهیر لائق افر خست که در دیاب غصمت کسبیا زو
این باشد و لامست تعرض کسانیکه در شتم و تحفان و مبالا کنند نافع
و این ساق زکریست آنچه منقولست که منسوب نوح را که والی ماکه خراسان
و جمع مفاسد می نمود که عظیم اطباء می زنن بآن عتواف بعد از علاج آن کشتن

علاج بدلی و آن سکون نفس است از حرکت با تمام قوت سیکه حرکت اولی باشد
و آن ضد غضب است چه آن فرط است و چه حرکت هر آینه اعراض و لا یزال من
باشد مثل بوی آن نفس و عیش و طمع فاسد و حقوق و وقت شایسته کار
و کسل و حباحت که فشار حرمان از همه سعادات باشد و بیکسین ظلمه از ظلم برو
بفضلاح نفس و اهل و استماع تطایع از شتم و قذف و ننگ و دشمنی از آنچه عار
شنا آن ظاهر باشد و تعطیل مهمات و علاج این مرض چنان سازد مرض دفع
و آن بنیة نفس بر شناعة این حال تواند بود و تحریک غضب به برات لاف
چون غضب افرا و انسانی مرکز است چون نقص باشد تحریک متواتر چون آتش
از سنگ برزند و بهیر لائق افر خست که در دیاب غصمت کسبیا زو
این باشد و لامست تعرض کسانیکه در شتم و تحفان و مبالا کنند نافع
و این ساق زکریست آنچه منقولست که منسوب نوح را که والی ماکه خراسان
و جمع مفاسد می نمود که عظیم اطباء می زنن بآن عتواف بعد از علاج آن کشتن

علاج بدلی و آن سکون نفس است از حرکت با تمام قوت سیکه حرکت اولی باشد
و آن ضد غضب است چه آن فرط است و چه حرکت هر آینه اعراض و لا یزال من
باشد مثل بوی آن نفس و عیش و طمع فاسد و حقوق و وقت شایسته کار
و کسل و حباحت که فشار حرمان از همه سعادات باشد و بیکسین ظلمه از ظلم برو
بفضلاح نفس و اهل و استماع تطایع از شتم و قذف و ننگ و دشمنی از آنچه عار
شنا آن ظاهر باشد و تعطیل مهمات و علاج این مرض چنان سازد مرض دفع
و آن بنیة نفس بر شناعة این حال تواند بود و تحریک غضب به برات لاف
چون غضب افرا و انسانی مرکز است چون نقص باشد تحریک متواتر چون آتش
از سنگ برزند و بهیر لائق افر خست که در دیاب غصمت کسبیا زو
این باشد و لامست تعرض کسانیکه در شتم و تحفان و مبالا کنند نافع
و این ساق زکریست آنچه منقولست که منسوب نوح را که والی ماکه خراسان
و جمع مفاسد می نمود که عظیم اطباء می زنن بآن عتواف بعد از علاج آن کشتن

علاج بدلی و آن سکون نفس است از حرکت با تمام قوت سیکه حرکت اولی باشد
و آن ضد غضب است چه آن فرط است و چه حرکت هر آینه اعراض و لا یزال من
باشد مثل بوی آن نفس و عیش و طمع فاسد و حقوق و وقت شایسته کار
و کسل و حباحت که فشار حرمان از همه سعادات باشد و بیکسین ظلمه از ظلم برو
بفضلاح نفس و اهل و استماع تطایع از شتم و قذف و ننگ و دشمنی از آنچه عار
شنا آن ظاهر باشد و تعطیل مهمات و علاج این مرض چنان سازد مرض دفع
و آن بنیة نفس بر شناعة این حال تواند بود و تحریک غضب به برات لاف
چون غضب افرا و انسانی مرکز است چون نقص باشد تحریک متواتر چون آتش
از سنگ برزند و بهیر لائق افر خست که در دیاب غصمت کسبیا زو
این باشد و لامست تعرض کسانیکه در شتم و تحفان و مبالا کنند نافع
و این ساق زکریست آنچه منقولست که منسوب نوح را که والی ماکه خراسان
و جمع مفاسد می نمود که عظیم اطباء می زنن بآن عتواف بعد از علاج آن کشتن

و بر قصور از تدبیر آن عاقل و قرا و نو و نداری ارکان دولت آن قرار است که
با حمد و زکریای تازی که راز آن چنین علاج و اصلاح مزاج بود و شورت بندگی خضیا
او فرستادند چون بکنا قلم رسیدم سید رکوب سفینه تماشایی نمود و او را سپید
بسته درستی انداختند چون دریا عجب کرد و پادشاه رسید انواع تدبیرات لاف
و تصرفات فائده عمل آورد و چه چکه نام از سخاوت بیرون مقصود دنیا

از قصاص کسر گبین صفت میزند
روغن بادام خشک میسند

بعد از آن پادشاه گفت هر چند بجات جسمانی نمودم نفعی بران متر نشد اکنون
تدبیری نفسانی ماند اگر از مراد دولت آن انجامی حاصل شود و بها و الایاس کل
پس پادشاه را آنها بجام برود و ستر نمود که بگری میاید بعد از آنکه حرارت
درین پادشاه متعل شد با کار و شید و برابر او آمد و انواع خوشن بآن کشاد گفت
تو فرمودی که ملوک پستی پستی روی آید اندازند با امانت چندین فرسخ
می آورند ترن خیر حالی همین کار و تو تمام هر نمود پادشاه انار و غضب

علاج بدلی و آن سکون نفس است از حرکت با تمام قوت سیکه حرکت اولی باشد
و آن ضد غضب است چه آن فرط است و چه حرکت هر آینه اعراض و لا یزال من
باشد مثل بوی آن نفس و عیش و طمع فاسد و حقوق و وقت شایسته کار
و کسل و حباحت که فشار حرمان از همه سعادات باشد و بیکسین ظلمه از ظلم برو
بفضلاح نفس و اهل و استماع تطایع از شتم و قذف و ننگ و دشمنی از آنچه عار
شنا آن ظاهر باشد و تعطیل مهمات و علاج این مرض چنان سازد مرض دفع
و آن بنیة نفس بر شناعة این حال تواند بود و تحریک غضب به برات لاف
چون غضب افرا و انسانی مرکز است چون نقص باشد تحریک متواتر چون آتش
از سنگ برزند و بهیر لائق افر خست که در دیاب غصمت کسبیا زو
این باشد و لامست تعرض کسانیکه در شتم و تحفان و مبالا کنند نافع
و این ساق زکریست آنچه منقولست که منسوب نوح را که والی ماکه خراسان
و جمع مفاسد می نمود که عظیم اطباء می زنن بآن عتواف بعد از علاج آن کشتن

علاج بدلی و آن سکون نفس است از حرکت با تمام قوت سیکه حرکت اولی باشد
و آن ضد غضب است چه آن فرط است و چه حرکت هر آینه اعراض و لا یزال من
باشد مثل بوی آن نفس و عیش و طمع فاسد و حقوق و وقت شایسته کار
و کسل و حباحت که فشار حرمان از همه سعادات باشد و بیکسین ظلمه از ظلم برو
بفضلاح نفس و اهل و استماع تطایع از شتم و قذف و ننگ و دشمنی از آنچه عار
شنا آن ظاهر باشد و تعطیل مهمات و علاج این مرض چنان سازد مرض دفع
و آن بنیة نفس بر شناعة این حال تواند بود و تحریک غضب به برات لاف
چون غضب افرا و انسانی مرکز است چون نقص باشد تحریک متواتر چون آتش
از سنگ برزند و بهیر لائق افر خست که در دیاب غصمت کسبیا زو
این باشد و لامست تعرض کسانیکه در شتم و تحفان و مبالا کنند نافع
و این ساق زکریست آنچه منقولست که منسوب نوح را که والی ماکه خراسان
و جمع مفاسد می نمود که عظیم اطباء می زنن بآن عتواف بعد از علاج آن کشتن

این کوشید حیوان صفت باب عطف سرفرونی و در بلکه انسان صورت
میل بعالم بالا کند قوامی جسمانی را تحصیل اسباب لذات عقلی صرف نماید و نشاء
قطع تعلق از علایق جسمانی کرده مقتضای خود را قبل آن نموده بموت ارادی میرسد
چون هر طبیعی در دنیا مضیق زمان مکان سعادت علی علین جوار قدس العالی
و مقصد صدق که استقرار نبی و تصدیق استحال نماید و حیات طبیعی ابدی
فانز کرد و چنانچه افلاطون گفته است بالاراد و عقلی لطیفی نطفه

خرام زوکرین منزل ویران و م	راحت جان طلبم و ز پی جانا ندم
بهوای رخ او در صفت قص کنان	تالب چشمه خورشید خشان و م

است علاج امراض قوت دفع لایا امراض قوت جذب نیز از اجزای طبیعت
از خیر تقریط یا از ذرات کیفیت و تحت هر یک انواع بسیار است لیکن مخوفین
آن چهار است اول افراط شهوت دوم بطالت سوم خرن چهارم حسد و زکر
علاج ایشان وجه اختصار الاتق نموده علاج افراط شهوت آن اگر با کولات

این کوشید حیوان صفت باب عطف سرفرونی و در بلکه انسان صورت
میل بعالم بالا کند قوامی جسمانی را تحصیل اسباب لذات عقلی صرف نماید و نشاء
قطع تعلق از علایق جسمانی کرده مقتضای خود را قبل آن نموده بموت ارادی میرسد
چون هر طبیعی در دنیا مضیق زمان مکان سعادت علی علین جوار قدس العالی
و مقصد صدق که استقرار نبی و تصدیق استحال نماید و حیات طبیعی ابدی
فانز کرد و چنانچه افلاطون گفته است بالاراد و عقلی لطیفی نطفه

در شرکات باشد ملاحظه زوالت آنها و نسبت شرکات و تبعات و مفاسد شرکات
باید نمود مثل معانی مذلت و سقوط شمس زوال هابیت هر گونه زوالت نمود
فطنت و ظهور بلا و حد و نوع از علت که موجب عطف طبیعتی آن مرتب میشود
چنانکه اطبا گفته اند مشایخ امراض افراط در کل شرکات حضرت اصدیق
فرموده که گویانی بغض نطفه تصحوا و در حدیثی دیگر فرموده انبطنه راس کل دار و اگر
بمناسبت شنبه باشد بگذر معانی سابقه ملاحظه باید نمود که عظم اسباب ضعف بدن
فساد عقل و نقصان عمر و تلف مال حرص مناک است و امام حجه الاسلام ابو جعفر
غزالی علیه الرحمه من الملک المستعالی شنبه این شهوت بامل ظالم کرده اگر
او را مطلق العنان گذارد همه احوال عیبت بستاند و ایشان را بقدر فاقه رساند و بگوید
خزان سلطان و اجر الشکریان نشانده قوت شهوت نیز اگر مقهور عقل بناید
تمام مواد مصالحه و اخلاط محمود که مقتسب رعایای قوامی غایب است و در جو و صرف نماید
و جمیع قوی اعضا را منسوک و ضعیف سازد چون حکم عقل پنج حد بقدر و احسن

در شرکات باشد ملاحظه زوالت آنها و نسبت شرکات و تبعات و مفاسد شرکات
باید نمود مثل معانی مذلت و سقوط شمس زوال هابیت هر گونه زوالت نمود
فطنت و ظهور بلا و حد و نوع از علت که موجب عطف طبیعتی آن مرتب میشود
چنانکه اطبا گفته اند مشایخ امراض افراط در کل شرکات حضرت اصدیق
فرموده که گویانی بغض نطفه تصحوا و در حدیثی دیگر فرموده انبطنه راس کل دار و اگر
بمناسبت شنبه باشد بگذر معانی سابقه ملاحظه باید نمود که عظم اسباب ضعف بدن
فساد عقل و نقصان عمر و تلف مال حرص مناک است و امام حجه الاسلام ابو جعفر
غزالی علیه الرحمه من الملک المستعالی شنبه این شهوت بامل ظالم کرده اگر
او را مطلق العنان گذارد همه احوال عیبت بستاند و ایشان را بقدر فاقه رساند و بگوید
خزان سلطان و اجر الشکریان نشانده قوت شهوت نیز اگر مقهور عقل بناید
تمام مواد مصالحه و اخلاط محمود که مقتسب رعایای قوامی غایب است و در جو و صرف نماید
و جمیع قوی اعضا را منسوک و ضعیف سازد چون حکم عقل پنج حد بقدر و احسن

در شرکات باشد ملاحظه زوالت آنها و نسبت شرکات و تبعات و مفاسد شرکات
باید نمود مثل معانی مذلت و سقوط شمس زوال هابیت هر گونه زوالت نمود
فطنت و ظهور بلا و حد و نوع از علت که موجب عطف طبیعتی آن مرتب میشود
چنانکه اطبا گفته اند مشایخ امراض افراط در کل شرکات حضرت اصدیق
فرموده که گویانی بغض نطفه تصحوا و در حدیثی دیگر فرموده انبطنه راس کل دار و اگر
بمناسبت شنبه باشد بگذر معانی سابقه ملاحظه باید نمود که عظم اسباب ضعف بدن
فساد عقل و نقصان عمر و تلف مال حرص مناک است و امام حجه الاسلام ابو جعفر
غزالی علیه الرحمه من الملک المستعالی شنبه این شهوت بامل ظالم کرده اگر
او را مطلق العنان گذارد همه احوال عیبت بستاند و ایشان را بقدر فاقه رساند و بگوید
خزان سلطان و اجر الشکریان نشانده قوت شهوت نیز اگر مقهور عقل بناید
تمام مواد مصالحه و اخلاط محمود که مقتسب رعایای قوامی غایب است و در جو و صرف نماید
و جمیع قوی اعضا را منسوک و ضعیف سازد چون حکم عقل پنج حد بقدر و احسن

در بقای نوع اقتصاد کند چون علی باشد که خراج بطریق است بستاند و در
 ملک و دین و شام و از شغور و صلاح قناطر و برای عساکر منصف و در گداز
 و باید که تامل کند که قرب نان بهر دیگر و لذت را بطعمه بیکه گیرد و در جمیع شریعت
 این چنانکه عقل مسح داند که طعامی میاید خانه خود و بگذارد و برود و شغل آن طعام
 دیگران رونق شمع داند که حرمت شرع عقل بطرف که در خضبت حلال خود
 تجاوز نماید بواقع حرمت که بوقت با اجنبیات خبیثات است در ایام وجودین
 متعاقب شب و عقل بماند برتست چنانچه حدیث مصطفویست که زن نسبت
 برکت در عمر و زرق میشود و در بر سر طهور است که کمترین بلای که بر زنی مسقط
 است که برکت زرق از او شود اگر همان نفس است او حرص با گذاردن
 که اگر در سه عالم فی مثل یکین نماند که با و رسید به تصور کند که در استماع
 از نیست که در هیچ زن دیگر متصور نیست این چنین حالت بلاست تو اند بود
 بقدر اعتدال قوت شهوت احرکت آورد ازین مخاسد محفوظ باشد و قوت

باید که تامل کند که قرب نان بهر دیگر و لذت را بطعمه بیکه گیرد و در جمیع شریعت این چنانکه عقل مسح داند که طعامی میاید خانه خود و بگذارد و برود و شغل آن طعام دیگران رونق شمع داند که حرمت شرع عقل بطرف که در خضبت حلال خود تجاوز نماید بواقع حرمت که بوقت با اجنبیات خبیثات است در ایام وجودین متعاقب شب و عقل بماند برتست چنانچه حدیث مصطفویست که زن نسبت برکت در عمر و زرق میشود و در بر سر طهور است که کمترین بلای که بر زنی مسقط است که برکت زرق از او شود اگر همان نفس است او حرص با گذاردن که اگر در سه عالم فی مثل یکین نماند که با و رسید به تصور کند که در استماع از نیست که در هیچ زن دیگر متصور نیست این چنین حالت بلاست تو اند بود بقدر اعتدال قوت شهوت احرکت آورد ازین مخاسد محفوظ باشد و قوت

عشق با از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تباکین انواع امراض این قوت است
 حکم کرده آن صرف قسمت بطلب یک شخص معین بحسب تهیلا می شود و اعلام
 آن صرف فکر است از اشخص اشتغال بعلوم نیست صناعات نیست که در آن
 بنزد تامل و فرط تعمل احتیاج باشد و بکین شهوت به تنفر و موایجه و تعال
 ملطیات چنانچه در کتب طبی شرح گشته اشراق این سخن در عشق نیست
 که فشا آن افراط شهوت باشد فاما عشق نفسانی که بعد از آن ثواب نیست
 و جدا و ذل نیست بلکه از فنون صناعات چه بلای لطیفه با صوفیه بیه حکم
 جنسیت علت ختم است می عظیم تواند بود و در حدیثی است ایمانی بستر این
 رفت آنچه مناسب خصوص این مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال از اشخص لطیف
 اشرف باشد میلان نفس او بصورت حسن و نفات خیمه و شامل کریمه قوی تواند بود
 بر این چون سال کمال هر دو یک می آید بر نیزند و اعتدال هر دو یک منبع
 سیر میشود و سیر با اتحاد که حقیقت محبت جانست ظاهر خواهد شد چون این دو

عشق با از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه تباکین انواع امراض این قوت است حکم کرده آن صرف قسمت بطلب یک شخص معین بحسب تهیلا می شود و اعلام آن صرف فکر است از اشخص اشتغال بعلوم نیست صناعات نیست که در آن بنزد تامل و فرط تعمل احتیاج باشد و بکین شهوت به تنفر و موایجه و تعال ملطیات چنانچه در کتب طبی شرح گشته اشراق این سخن در عشق نیست که فشا آن افراط شهوت باشد فاما عشق نفسانی که بعد از آن ثواب نیست و جدا و ذل نیست بلکه از فنون صناعات چه بلای لطیفه با صوفیه بیه حکم جنسیت علت ختم است می عظیم تواند بود و در حدیثی است ایمانی بستر این رفت آنچه مناسب خصوص این مقام باشد آنکه هر چند نسبت اعتدال از اشخص لطیف اشرف باشد میلان نفس او بصورت حسن و نفات خیمه و شامل کریمه قوی تواند بود بر این چون سال کمال هر دو یک می آید بر نیزند و اعتدال هر دو یک منبع سیر میشود و سیر با اتحاد که حقیقت محبت جانست ظاهر خواهد شد چون این دو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در فلسفه انداز معانی ایتان در جلد پنجم

بیشتر از حیایات چون سخن عشق نثار آن نیست که به نظر او داد و امانی آن
توان او بدین مقدار اقتصار نموده باصل سخن جوع افتاد و اندکی از بعضی است و او
و اما علاج آن آن نیست نفسانی که از نقد محبوبی فو میطلونی حاصل شود و به
آن ص طبیعت حصول شتیای جسمانی مستلذات فی توقع بقای
زیوی و علاج آن آنست آن که شخاص عالم کون فسا قابل ثبات بقایستند
چنانچه در علاج خوف مرگ اشارتی بان رفت و آنچه ثابت باقی تواند بود و عقلی
سعادات نفسانیست که از حیطه زمان و حوزة مکان تصرف ضد و نظری
سعادتیست چون تقنین کل یا نیمی حاصل شود طمع فاسد خیال محال را بخود
ول در اسباب نیوی که غفلت بل خیال طلست بنند و بلکه بهیئت کمال عقلی
ملکات فاضله که باقیات صاغات سبب اتصال بجوار قدس حضرت جلالت
مقصود او در آن منزل محصل آنست که از آن آلاء الهیه که است خلاصیست به مقام
موطن بهجت حقیقی و هر قدر است پیوند و چنانچه مضمون کریمه الا ان اولیا

بیشتر از حیایات چون سخن عشق نثار آن نیست که به نظر او داد و امانی آن
توان او بدین مقدار اقتصار نموده باصل سخن جوع افتاد و اندکی از بعضی است و او
و اما علاج آن آن نیست نفسانی که از نقد محبوبی فو میطلونی حاصل شود و به
آن ص طبیعت حصول شتیای جسمانی مستلذات فی توقع بقای
زیوی و علاج آن آنست آن که شخاص عالم کون فسا قابل ثبات بقایستند
چنانچه در علاج خوف مرگ اشارتی بان رفت و آنچه ثابت باقی تواند بود و عقلی
سعادات نفسانیست که از حیطه زمان و حوزة مکان تصرف ضد و نظری
سعادتیست چون تقنین کل یا نیمی حاصل شود طمع فاسد خیال محال را بخود
ول در اسباب نیوی که غفلت بل خیال طلست بنند و بلکه بهیئت کمال عقلی
ملکات فاضله که باقیات صاغات سبب اتصال بجوار قدس حضرت جلالت
مقصود او در آن منزل محصل آنست که از آن آلاء الهیه که است خلاصیست به مقام
موطن بهجت حقیقی و هر قدر است پیوند و چنانچه مضمون کریمه الا ان اولیا

لا خوف علیکم منکم ولا منکم منکم ان اشعار بران میفرمایند
و من سره آن لای رمی مایست
جمله حکایت جام از جهان
زهار دل مینماید باغی
و باید که نفس در این موجود خوشنود کند و آنچه در انباشد عکس نشود و با سر و دامن
چنانچه در حدیث است ان الله تعالی جلیته و جلالت جلاله جلاله و الفرح فی
الرضا و التقنین یعنی الله تعالی بحکمت جلال خود سر و شادانی را در دنیا
یقین تبیین فرموده اگر بر و شوار نماید مامل و احوال طبقات مردم تا یک
و اگر چه اصل صنایع باشند مقتضای کل جزب با که نیمه و خون بطور طریقه
خود مسرورند بلکه دیگر از امور مردم میداند پس طالب فضیلت باید که در
از ازل جمالت ضلالت کم نباشد و نظریه زخارف نیوی که درست گیران
باشد نماید بقصد ان ملالت خود را و ندید چنانچه حضرت الله تعالی در کلام
اعجاز نظام حضرت سالت پناه را میفرماید و لا تمدن عینیک الی ما شغلا

بیشتر از حیایات چون سخن عشق نثار آن نیست که به نظر او داد و امانی آن
توان او بدین مقدار اقتصار نموده باصل سخن جوع افتاد و اندکی از بعضی است و او
و اما علاج آن آن نیست نفسانی که از نقد محبوبی فو میطلونی حاصل شود و به
آن ص طبیعت حصول شتیای جسمانی مستلذات فی توقع بقای
زیوی و علاج آن آنست آن که شخاص عالم کون فسا قابل ثبات بقایستند
چنانچه در علاج خوف مرگ اشارتی بان رفت و آنچه ثابت باقی تواند بود و عقلی
سعادات نفسانیست که از حیطه زمان و حوزة مکان تصرف ضد و نظری
سعادتیست چون تقنین کل یا نیمی حاصل شود طمع فاسد خیال محال را بخود
ول در اسباب نیوی که غفلت بل خیال طلست بنند و بلکه بهیئت کمال عقلی
ملکات فاضله که باقیات صاغات سبب اتصال بجوار قدس حضرت جلالت
مقصود او در آن منزل محصل آنست که از آن آلاء الهیه که است خلاصیست به مقام
موطن بهجت حقیقی و هر قدر است پیوند و چنانچه مضمون کریمه الا ان اولیا

قوت شوی این مرض ترین اراض است چه حاشه نعمت و خیر دیگران عمل شود
و هرگز نعم الهی اهل عالم منقطع نگردد پس نالِم حاشه نیز هرگز قطع نیابد و چه
احسان یا کمال نعمت است که تا کُلُّ النَّاسِ لَكَ يَلْتَخِطُّ یعنی آتش حذر من حسنت را
میسوزاند چنانکه آتش هیزم را میسوزاند و بدترین انواع حسد است که در میان علما
میباشد چه امور دنیا و دینی و هر چه در وسطه ضیق مجال محل تراحم است باشد که وصول
نعمت کسی نلی و زال از دیگری متصور نشود بخلاف علم که ازین شائبه منزه است
چه در آن مزاحمت نیست با اتفاق صورت و ال نقصان آن را نیابد فی الواقع
حسد این طائفه هم راجع با سبب نیوی میشود و علاج حسد قریب بعلاج حزن و غصب
باشد و اما غبطت آنست که غربت کند و آنکه مثل آن نعمت که دیگری را باشد
حاصل شود باین معنی و زال نعمت غیر و آن اگر در امور نیوی باشد زائد بر کفایت
و مصالحت موم باشد و بعد کفایت و صلاح محمود و امور اخروی و فضائل انفسا
مطلقا محمود و چون لیبب این مباحث تا مل نماید با و نت آن مباحث و کلام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

جستارهای علمی و ادبی
بررسی و نقد
مباحث و مسائل
آموزش و تدریس
روش و فن

امراض قادیانیه و علاج کذب ملاحظه کند که عرض از لفظ اعلام عبرت یابنده
ضمیمه است کذب فی این عرضست پس صرف لفظ در آن وضع الشی فی غیره
باشد که ظلم عبارت از نیست باعث آن صوابی باشد و از حالت
معلومست برین قبایل سازندگی

لامع دوم در تدبیر منزل و دُری شش است
لمعه اول سبب احتیاج بنزل چرین انسان و بقای شخص بقضا محتاج
و خدای انسانی بی تدبیر صناعتی چون کشتن و دُر و خرد کردن پاک کردن
شستن و پختن و میانه کشیدن و تمهید این اسباب جز بعادت و مشارکت و
تعاون خدای گیر حیوانات که طبیعی است صناعت در آن خل نیست و چون
تمهید مقدار غذا که ضرورت هر روز باشد و در بر و دست پس احتیاج با نیاز
اسباب معاش و حفظ آن از دیگر انبای نوع حاصل باشد و محافظت بی احتیاج
غذا و قوت در آن حفظ توان کرد و دست تغلب ظالمان از آن کوتا باشد میسر نیست

اول سبب احتیاج بمنزل چون انسان و بقای شخص بقدا محتاج
 انسان بی تدبیر صنایع چون کشتن و درون خرد کردن پاک کردن
 و نجس کردن و میانی شود و همی این سبب جز بعادت و مشارکت صورت
 خدا می گیر حیوانات که طبیعی است صناعت در آن مخل نیست چون
 قندار غذا که ضرورت هر روز باشد و در بر و تن است پس احتیاج با وجود
 معاش و حفظ آن از دیگر انبیا نوع حاصل باشد و محافظت بی مسکن
 و استادن حفظ توان کرد دست تغلب ظالمان از آن کوتا باشد نیست
 و در این سبب احتیاج بمنزل و در این سبب احتیاج بمنزل و در این سبب احتیاج بمنزل

کتابخانه عمومی
موسسه عالی علمی و تحقیقاتی
دانشگاه تهران

۱۹۲
مجلس شورای ملی
کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ثبت کتابخانه
شماره ثبت کتابخانه
تاریخ ثبت کتابخانه

پس نمازل احتیاج باشد چون شخص ابرق شب صناعی که تحصیل غذا ضرورت
 احتیاج باشد پس البته او را معافانی باید که وقت غیبت اشتغال او با ضرورت
 اقامت منزل نماید نیابت او بحفظ اغذیه اقوات مشغول گردانند ^{تمام}
 نظری بحال شخصست نظری بحال نوع لابدست از زنی که باز دواج او تواند ^{از او بیست} تسلسل
 حاصل شود پس حکمت الهی مقتضی آن باشد که بتناجیح هم از منزل مضبوط ماند و هم امر
 منقطع شود و چون فرزند حاصل شود تدبیر او بر وجه لائق است چنانچه چون جمعی یعنی
 مرد و زن فرزند مجتمع شوند هر آینه مراعات مصالح ایشان و معاون مشاور باشد
 پس احتیاج بحوان خود باشد باین جماعت که ارکان منزلند انتظام معاش صورت
 ببن منزل پدر مادر فرزند خود هم قوت چون نظام هر گز نمی توانی باین معنی طلبست
 نظام منزل نیز تدبیر صناعی که موجب ابطه لغت باشد مربوط تواند بود ^{از او بیست}
 اشخاص مذکور پادشاهین بپایانست پس یا است منزل سیاست اهل آن معنی
 باشد مدبران بالذات تدبیرات حاصله از غریب ترهیب و عدو عیب کلیت

[illegible]

۱۹۲
کتابخانه کهنه
مالک استاذت کیهن
نفع جانی و دینی
واریت و دینی
استاذت کیهن
عادت کیهن
کتابخانه کهنه

فوق و مدار و طلف عنایت قیام بسیار است باید نمود تا هر یک از این پنج درخت سیر است
بمال لائق رسد از جمله مال امین باشد و مراد از منزل در مقام نه خایه است از
و محل سنگ چوب باشد بلکه مراد الفی مخصوص است میان شتر و بز و والد و ولد
خادم و موم و مسمول باول واقع شود آه در کتب ب سنگ سکون نایند و خواهر
در گاه و خواهر در سایه درخت و غار است و علم تدبیر منزل معرفت طریق سیر است
بن طائفه باشد و بر جوی که از خلیل امین تعویذ اند بود چون احتیاج باین اجتماع عموم خلایق
است پس هر است تحصیل این علم باید نمود و فصل کلیه تدبیر منزل آنکه در نظر کند
در احوال ارکان منزل و هر یک را در محل خود بار و اگر در یکی خلل واقع شود اصلاح
و چنانکه طیب قطع عضوئی از بر می مصلحت عضو شرف عاجز بل حبس میارند
و تدبیر منزل نیز کن احسن را فدای کن اشرف باید داشت اگر چه خصوصیت منزل
فرج محفوظ است چنانکه اشارتی بان فت حکما اشارتی تدبیر اشرف انواع
که نباست نمود و مانند گفت از فضل مساکن نیست که محکم باشد سقف آن ع

[illegible]

۱۹۴۰
 ۱۹۴۱
 ۱۹۴۲
 ۱۹۴۳
 ۱۹۴۴
 ۱۹۴۵
 ۱۹۴۶
 ۱۹۴۷
 ۱۹۴۸
 ۱۹۴۹
 ۱۹۵۰
 ۱۹۵۱
 ۱۹۵۲
 ۱۹۵۳
 ۱۹۵۴
 ۱۹۵۵
 ۱۹۵۶
 ۱۹۵۷
 ۱۹۵۸
 ۱۹۵۹
 ۱۹۶۰
 ۱۹۶۱
 ۱۹۶۲
 ۱۹۶۳
 ۱۹۶۴
 ۱۹۶۵
 ۱۹۶۶
 ۱۹۶۷
 ۱۹۶۸
 ۱۹۶۹
 ۱۹۷۰
 ۱۹۷۱
 ۱۹۷۲
 ۱۹۷۳
 ۱۹۷۴
 ۱۹۷۵
 ۱۹۷۶
 ۱۹۷۷
 ۱۹۷۸
 ۱۹۷۹
 ۱۹۸۰
 ۱۹۸۱
 ۱۹۸۲
 ۱۹۸۳
 ۱۹۸۴
 ۱۹۸۵
 ۱۹۸۶
 ۱۹۸۷
 ۱۹۸۸
 ۱۹۸۹
 ۱۹۹۰
 ۱۹۹۱
 ۱۹۹۲
 ۱۹۹۳
 ۱۹۹۴
 ۱۹۹۵
 ۱۹۹۶
 ۱۹۹۷
 ۱۹۹۸
 ۱۹۹۹
 ۲۰۰۰
 ۲۰۰۱
 ۲۰۰۲
 ۲۰۰۳
 ۲۰۰۴
 ۲۰۰۵
 ۲۰۰۶
 ۲۰۰۷
 ۲۰۰۸
 ۲۰۰۹
 ۲۰۱۰
 ۲۰۱۱
 ۲۰۱۲
 ۲۰۱۳
 ۲۰۱۴
 ۲۰۱۵
 ۲۰۱۶
 ۲۰۱۷
 ۲۰۱۸
 ۲۰۱۹
 ۲۰۲۰
 ۲۰۲۱
 ۲۰۲۲
 ۲۰۲۳
 ۲۰۲۴
 ۲۰۲۵
 ۲۰۲۶
 ۲۰۲۷
 ۲۰۲۸
 ۲۰۲۹
 ۲۰۳۰

مائل درای آن اوسع مقام لائق هر فصلی و مسمی آن محبت باشد و مسمی
در دفع غرق محبتی نقیب تعرض می هم بهره باید ان عی بود و
که بنا باید که ارتفاع آن یاد و ارزشش گز نباشد چون ارزشش گز نباشد
کنند مکی ندان الی این یا آنست الغالین یعنی تا کجا عمارت انجا می
ای سفر قرین تغلیان ملاحظه حال مسایه یه که در چه مسایه بشیر عا و عظام
موجب بسی فساد می شود و افلاطون در کونی گرگان جامی گرفته بود چون
حکمت آن حال کرد و گفت از آنجست که در وقتیکه خواب غلبه کند و از
مطالعه مائل باز دارد و با و از مطرقة ایشان بیدار شوم دوم
دریاست اقوات و موال چون معلوم گشت که انسان را احتیاج با خوا
اقوات از ارق حاصلست پس احتیاط است که از اجناس مختلفه ذخیره کند تا اگر
بعضی اجناس در معرض تلف آید بعضی بماند و جهت ضرورت مصلحت بینا که
عدالت ناموس اصغرست احتیاجست ببا بر عرث نفاست و زانت جوهر

از آن جهت که هر
 نوعی باغچه و بوته و درخت
 با آن میسر و فراوان است
 تحت تربیت و پرورش
 و کار آنی موجب اعتدال
 در اصل و اندام و عضو
 و تن و کیمیا و معیاش و سایر
 امور و مملکت و ملک و کار
 مسرور و سعادت و خوشی
 و شادمانی

۱۹۵
کتابخانه
دولت
کتابخانه
کتابخانه

و متانت ترکیب اندکی از دوا بسیار ایجناس مقاومت کند چون بختیاری
باعتل اوقات از مساکن مساکن سید نباشد اگر دینا بودی شش وقت
بسلامت عیسای تمیلتی نمود و نفوذ حال مال با اعتبار دخل باشد با اعتبار خطایا
با اعتبار خرج اما دخل بر دو قسم یکی آنکه با سبانی شود که بتدبیر شخص منوط باشد صناعات
دوم آنکه اختیار را در آن دخل نباشد چون عاریت و عطایا و اصول مکاسب است
چنانچه بعضی ائمه دین گفتند زراعت و تجارت و صناعات اما شام فی بعضی غنای
براست که تجارت بهترین سبب است و ماوری از صاحب شامی گفت که زراعت
بهترین بعضی علمای متأخر گفته که چون این مانده اموال بیشتر متعلق به دین
بر مردم غالب تجارت از احتیاط و در با و زراعت احوط باشد چون زبان
اموال حلال شایع بوده امانت دین است بیشتر از محنت حکم بر جان تجارت نمود
و حکما گفته اند که بر تجارت اعتماد باید کرد چه شرط آن این است آن مفضل است
و اگر سبب سه چیز است از باید کرد یکی جو چنانچه بقلت با تفاوت و زن و کین چیز

جمع مکتبہ عربیہ اسلامیہ
الذکر الکریم
مکتبہ عربیہ اسلامیہ
مکتبہ عربیہ اسلامیہ
مکتبہ عربیہ اسلامیہ

برند دوم عارچون سنگی و نزل و است و از آنچه مودی بذلت باشد سوم نمارت
چون کناسی و باغی با گن از صناعات شریفه و صناعات بعضی ضروری دانند
زراعت و بعضی غیر ضروری چون گرمی نقاشی علی الحکله صناعات غیر محبت
شریف حمید و متوسط شریف است که تعلق بقوت انسانی داشته باشد
و این صناعات احراز ارباب بیروت باشد و معظم آن سه نوع است یکی آنکه تعلق بحیوان
دارد چون صنعت زراعت و دوم آنکه بادی و فضل تعلق دارد چون کتابت و باغی و سوم
و طلب استیفا و مساحت سوم آنکه تعلق بقوت و شجاعت دارد چون سواری و
و دفع اعدا و صناعات حمید هم سه نوع است یکی آنکه منافی بصلحت عام مردم باشد
چون احکام و سحر و قیادت و اینها صناعات اشتیاق است دوم آنکه منافی بفضیلت
باشد چون سحر و کرم و غیره و این صناعات سفاهت است و آنکه
مضر طبع باشد چون خماری و باغی و کناسی اینها صناعات فواید و بیکان خاص است
احکام طبع از عقل و انجی نیست صنف اخیر عند العقل بیعی نیست بلکه است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

هست انتظام امور عاقلان باید که جمیع آنان مشغول باشند بخلاف صنف اول که در
 عقل قبیح است هر یک از این صناعت منسوبست بیکه در آن مناعت قصه و کمال طلبیده
 بدناست نهی نشود باند که هیچ رفیت و دنیا نیکوتر از رزق می افراخت بمر آن اسباب
 این صناعتیست که بعد از اشغال بر عدالت بعفت مروت و دین باشد و هر یک از این
 و کار بر عاقل و نارت پست آید اگر چه بسیار نماید قصص و بی کت باشد شرعاً و عقلاً
 چنانچه از آن اجتناب شد و هر یک به جمیل حاصل شود اگر چنین باشد میمون و بک
 بود رعایت اعتدال در بندل مال مخرج آن بی هراف تقصیر و یا در میان است
 و باید که مخرج کمتر از دخل باشد و ملاحظه اوقات ضروری را نماید قسط و نکات در مض
 باید کرد و اولی آنکه بعضی اموال تقو و اتمان باشد و بعضی اجناس و اشیاء
 و نسیاج و شمشیر اگر در یکی خطای واقع شود دیگر چیزی آن حاصل گردد و مصارف مال است
 یکی آنکه حکم الهی وضع شریعت باید و چون کوه و عظمت و تندر و اما که بطریق خدا
 و تیار و اگر اثم هندی چون بایا و مبررات موم آنچه از رزی خضر بخت طلبند یا نعم

[illegible][illegible]

باید و اول چون تحت کجاست انجاء مهات و قضای مطالبین
برند و اتفاق در جوهر ملابسل بل شزل و هم چن لال ظلمها
از جهت بیانت مال عرض در نوع اول چهار چیز عایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بفرط غیبت طیب خاطر و اصل بارش در ظاهر و باطن متاهف باشد چه
سخت بود که الله تعالی از خزانه کرم خود می یکی از زندگان از زانی فرماید او که
که محضی از ان در راه او صرف نماید و او را آن خاطر گران آید و دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجاطا نشود
سوم آنکه معطن آن ریش نهفته حال دیگر حق تعالی در ان نشان میفرماید
انجا بل اغنیاء من التعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا منظره
وضع شد است شاید که سبب انکسار خاطر متحق گردد و حدیث نبویست که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را باری نشاند و حدیث دیگر آنکه بترین صدقات
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خبر بود و حضرت سارا خیا صلی الله علیه و آله

باید و اول چون تحت کجاست انجاء مهات و قضای مطالبین
برند و اتفاق در جوهر ملابسل بل شزل و هم چن لال ظلمها
از جهت بیانت مال عرض در نوع اول چهار چیز عایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بفرط غیبت طیب خاطر و اصل بارش در ظاهر و باطن متاهف باشد چه
سخت بود که الله تعالی از خزانه کرم خود می یکی از زندگان از زانی فرماید او که
که محضی از ان در راه او صرف نماید و او را آن خاطر گران آید و دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجاطا نشود
سوم آنکه معطن آن ریش نهفته حال دیگر حق تعالی در ان نشان میفرماید
انجا بل اغنیاء من التعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا منظره
وضع شد است شاید که سبب انکسار خاطر متحق گردد و حدیث نبویست که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را باری نشاند و حدیث دیگر آنکه بترین صدقات
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خبر بود و حضرت سارا خیا صلی الله علیه و آله

علیه وسلم فرمود که چون حضرت حق تعالی زمین را بیا فرید و اضطرار است
میگفت پس کوه را بیا فرید و زمین را باقی از او ملائک از غیب تعجب و سوال کردند
که باز خدا هیچ مخلوقی از کوه سخت تر باشد فرمود که بل آتش دیگر پرسید که از آتش
سخت تر است فرمود که بل آب دیگر گفتند از آب سخت تر باشد فرمود که بل باد
گفتند از باد سخت تر باشد فرمود که بل صدقه پنهانی که نبی آدم کند چنانچه بدست
و بد دست چپ از ان خبر نباشد چنانچه شیران از بهر شیرین است را که بلامی
دفع میکند و در صنف دوم پنج شرط رعایت باید کرد اول تعبیل چه بعد از نظا
شاید که لذت آن الم انتظار برابر بکتر باشد و کم گمان که از غوا اهل غلورین
باشد سوم آنکه از احتیث شمر و اگر چه بسیار باشد چه این شیوه اهل مروت حکمت
چهارم مصلحت پی پی عطا کردن چنانچه طول عمدت جفا موشی است سبب اعتنا
انعامات سابقه پنجم وضع در وضع لائق تا جمل تخم شود و از کشتن باشد چنانچه
بیت وضع اندکی بی موضع است

باید و اول چون تحت کجاست انجاء مهات و قضای مطالبین
برند و اتفاق در جوهر ملابسل بل شزل و هم چن لال ظلمها
از جهت بیانت مال عرض در نوع اول چهار چیز عایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بفرط غیبت طیب خاطر و اصل بارش در ظاهر و باطن متاهف باشد چه
سخت بود که الله تعالی از خزانه کرم خود می یکی از زندگان از زانی فرماید او که
که محضی از ان در راه او صرف نماید و او را آن خاطر گران آید و دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجاطا نشود
سوم آنکه معطن آن ریش نهفته حال دیگر حق تعالی در ان نشان میفرماید
انجا بل اغنیاء من التعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا منظره
وضع شد است شاید که سبب انکسار خاطر متحق گردد و حدیث نبویست که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را باری نشاند و حدیث دیگر آنکه بترین صدقات
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خبر بود و حضرت سارا خیا صلی الله علیه و آله

باید و اول چون تحت کجاست انجاء مهات و قضای مطالبین
برند و اتفاق در جوهر ملابسل بل شزل و هم چن لال ظلمها
از جهت بیانت مال عرض در نوع اول چهار چیز عایت باید کرد یکی آنکه آنچه
بفرط غیبت طیب خاطر و اصل بارش در ظاهر و باطن متاهف باشد چه
سخت بود که الله تعالی از خزانه کرم خود می یکی از زندگان از زانی فرماید او که
که محضی از ان در راه او صرف نماید و او را آن خاطر گران آید و دیگر آنکه خالصا
صرف کند و اصلا بغرض دیگر مشوب نگرداند تا موجب بطلان اجاطا نشود
سوم آنکه معطن آن ریش نهفته حال دیگر حق تعالی در ان نشان میفرماید
انجا بل اغنیاء من التعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه آفا منظره
وضع شد است شاید که سبب انکسار خاطر متحق گردد و حدیث نبویست که
صدقه نهفته غضب حق تعالی را باری نشاند و حدیث دیگر آنکه بترین صدقات
که بدست راست هر چنانچه دست چپ را خبر بود و حضرت سارا خیا صلی الله علیه و آله

و در صفت سوم چه چیز عاریت باید نمود اول اعتدال کین در آنچه بر می دفع ضرر باشد
انست که میل نیاوردی کند بقدر آنکه از ضرر نفس مال و عرض این که چه انصاف است
و اگر طباع منقوس و طبع حسد و بغض و نفوس کوز پس نای انصاف است
عرف عامه ناس نهادن سلامت عرض و کثرت از بنا بر سیرت اصل میل اکثر
بر تدریست **مع سوم** سیاست این باید که عرض اصلی و مقصود کلیه
تا بل حفظ نفس از وقوع فساد و طلب نسل و حفظ مال باشد داعیه شهوات و
اغراض و بهترین نماند است که بعقل و دیانت عفت و فطانت و حیا و
قلب و ادب و تیار ضامی و هر قارحی باشد و عقیم نباشد بلکه و لو به غیر این حال
اگر گریز باشد آن تو اندر بگو و از قبیل باشد که اناث ایشان عقیم نباشد و اگر شب باشد
بانکه او را فرزند شده با و از او از کثیر تر چه شتمل حصول اتباع و استظهار آگاه
و اهانت اعدا و معاشرت اموعاش و احتراز از ذمارت نسبت اولاد و کبریا
اولی چو ل ادب انقیاد و هر چه بیشتر صورت اگر با وجود این نسبت بیشتر

[illegible][illegible]

بازندست و از مفاخرت بر اقران به پدران و اسباب نبوی اود
منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و کلی از سگند خواهی است و خواهی
نمی کنند چه سگند از همه کس قبیح است و بحسب شرع اگر چه است
باشد مکره است مگر آنکه متضمن مصلحت دینی باشد و اگر مردان بگویند
احتیاج باشد که دوکان را هیچ استیلا نیست و بناموشی قصار
بر جواب و دشمنی رگان استماع بودن سخن نکو عادت که دن بل گردانند
و بزرگ زادگان را هیچ استیلا نیست و باید که معلم دیند
و عاقل باشد و بر ریاضت اخلاق واقف و به طهارت ذیل و وفاداری
و مروت مشهور از خصلت ملوک و آداب محالست مواکلت با ایشان
و محاورت با هر طائفه از طوائف مردم با خبر و باید که دیگر انبای حسن بل که
بزرگ زادگان که آداب کریمه تخی باشند با او دوست باشند تا مملول نشود و آداب
از ایشان و اگر در و بویطه مشابه ایشان تعلیم می بیشتر کند و چون معلم اود

بازندست و از مفاخرت بر اقران به پدران و اسباب نبوی اود
منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و کلی از سگند خواهی است و خواهی
نمی کنند چه سگند از همه کس قبیح است و بحسب شرع اگر چه است
باشد مکره است مگر آنکه متضمن مصلحت دینی باشد و اگر مردان بگویند
احتیاج باشد که دوکان را هیچ استیلا نیست و بناموشی قصار
بر جواب و دشمنی رگان استماع بودن سخن نکو عادت که دن بل گردانند
و بزرگ زادگان را هیچ استیلا نیست و باید که معلم دیند
و عاقل باشد و بر ریاضت اخلاق واقف و به طهارت ذیل و وفاداری
و مروت مشهور از خصلت ملوک و آداب محالست مواکلت با ایشان
و محاورت با هر طائفه از طوائف مردم با خبر و باید که دیگر انبای حسن بل که
بزرگ زادگان که آداب کریمه تخی باشند با او دوست باشند تا مملول نشود و آداب
از ایشان و اگر در و بویطه مشابه ایشان تعلیم می بیشتر کند و چون معلم اود

بازندست و از مفاخرت بر اقران به پدران و اسباب نبوی اود
منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و کلی از سگند خواهی است و خواهی
نمی کنند چه سگند از همه کس قبیح است و بحسب شرع اگر چه است
باشد مکره است مگر آنکه متضمن مصلحت دینی باشد و اگر مردان بگویند
احتیاج باشد که دوکان را هیچ استیلا نیست و بناموشی قصار
بر جواب و دشمنی رگان استماع بودن سخن نکو عادت که دن بل گردانند
و بزرگ زادگان را هیچ استیلا نیست و باید که معلم دیند
و عاقل باشد و بر ریاضت اخلاق واقف و به طهارت ذیل و وفاداری
و مروت مشهور از خصلت ملوک و آداب محالست مواکلت با ایشان
و محاورت با هر طائفه از طوائف مردم با خبر و باید که دیگر انبای حسن بل که
بزرگ زادگان که آداب کریمه تخی باشند با او دوست باشند تا مملول نشود و آداب
از ایشان و اگر در و بویطه مشابه ایشان تعلیم می بیشتر کند و چون معلم اود

بازندست و از مفاخرت بر اقران به پدران و اسباب نبوی اود
منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و کلی از سگند خواهی است و خواهی
نمی کنند چه سگند از همه کس قبیح است و بحسب شرع اگر چه است
باشد مکره است مگر آنکه متضمن مصلحت دینی باشد و اگر مردان بگویند
احتیاج باشد که دوکان را هیچ استیلا نیست و بناموشی قصار
بر جواب و دشمنی رگان استماع بودن سخن نکو عادت که دن بل گردانند
و بزرگ زادگان را هیچ استیلا نیست و باید که معلم دیند
و عاقل باشد و بر ریاضت اخلاق واقف و به طهارت ذیل و وفاداری
و مروت مشهور از خصلت ملوک و آداب محالست مواکلت با ایشان
و محاورت با هر طائفه از طوائف مردم با خبر و باید که دیگر انبای حسن بل که
بزرگ زادگان که آداب کریمه تخی باشند با او دوست باشند تا مملول نشود و آداب
از ایشان و اگر در و بویطه مشابه ایشان تعلیم می بیشتر کند و چون معلم اود

بضرب تا ویب کند از رویا و شفاعت منع کنند چه آن شیهه مالیک و ضعیفات
و معلم باید که تا تقصیری ظاهر از او نشاید بکشد بضر تا اقدام نماید چون
بضر حاجت افتد و اول باید که بشماراند که و لم بسیار باشد تا عبرت
گیرد و بر معاد و تورات نکند و او را بر سخاوت ترغیب کند و خطایم وی
را در چشم او خوار و حقیر سازند چه آفت محبت ز رویم از آفت سموم و افاسم
بیشتر است و امام غزالی تفسیر کرده و آنجایی که نبی آن تعبیر الانصاف
میفرماید که مراد با صنایع ز رویم است آبرایم علیه السلام و عاقل و مود که را
و فرزندان مرا از عبادت ز رویم و دوستی بآن و در ده چه فشا جمیع فشا
محبت نیست و در اوقات عطله ایشان را نصیب بازی کردن و به
بشرط آنکه مشغول بر بعضی زیاده ارتکاب قبیح نباشد این آداب از همه کس
ستحسب باشد و از جوانان نیکو تر و چون قوت تمیز و غالب شود او را بر این
کنند که عرض اصلا از اسباب نبوی حفظ صحت است تا بدن چند آنکه

بازندست و از مفاخرت بر اقران به پدران و اسباب نبوی اود
منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و کلی از سگند خواهی است و خواهی
نمی کنند چه سگند از همه کس قبیح است و بحسب شرع اگر چه است
باشد مکره است مگر آنکه متضمن مصلحت دینی باشد و اگر مردان بگویند
احتیاج باشد که دوکان را هیچ استیلا نیست و بناموشی قصار
بر جواب و دشمنی رگان استماع بودن سخن نکو عادت که دن بل گردانند
و بزرگ زادگان را هیچ استیلا نیست و باید که معلم دیند
و عاقل باشد و بر ریاضت اخلاق واقف و به طهارت ذیل و وفاداری
و مروت مشهور از خصلت ملوک و آداب محالست مواکلت با ایشان
و محاورت با هر طائفه از طوائف مردم با خبر و باید که دیگر انبای حسن بل که
بزرگ زادگان که آداب کریمه تخی باشند با او دوست باشند تا مملول نشود و آداب
از ایشان و اگر در و بویطه مشابه ایشان تعلیم می بیشتر کند و چون معلم اود

بازندست و از مفاخرت بر اقران به پدران و اسباب نبوی اود
منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و کلی از سگند خواهی است و خواهی
نمی کنند چه سگند از همه کس قبیح است و بحسب شرع اگر چه است
باشد مکره است مگر آنکه متضمن مصلحت دینی باشد و اگر مردان بگویند
احتیاج باشد که دوکان را هیچ استیلا نیست و بناموشی قصار
بر جواب و دشمنی رگان استماع بودن سخن نکو عادت که دن بل گردانند
و بزرگ زادگان را هیچ استیلا نیست و باید که معلم دیند
و عاقل باشد و بر ریاضت اخلاق واقف و به طهارت ذیل و وفاداری
و مروت مشهور از خصلت ملوک و آداب محالست مواکلت با ایشان
و محاورت با هر طائفه از طوائف مردم با خبر و باید که دیگر انبای حسن بل که
بزرگ زادگان که آداب کریمه تخی باشند با او دوست باشند تا مملول نشود و آداب
از ایشان و اگر در و بویطه مشابه ایشان تعلیم می بیشتر کند و چون معلم اود

عِبَادَاتُ اللُّغَا
لَا اَتُحِبُّ
مَنْ اَتُحِبُّ
كُلُّهَا فَمِنْ يَزِيْرُ كَلْبًا يَنْدُودًا
مَعَ اَوَّلِ مَنِيْنٍ يَزِيْرُ
مَنْ يَزِيْرُ اَكْرَمَ اَنِيْ اَتُحِبُّ
- حَقِي -

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بعضی از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب

و با لغت جواب عفت و حیا و خصال که در زمان باین وقت مرغیب باید نمود و در
لایق آموخت و از خواندن و نوشتن کلی منع باید کرد چون بعد شوهر سرزند و در این
با کفوی تعجیل باید نمود و در طریق تربیت اولاد و چون در شناسی این سیاحت و
شرح بعضی آداب واقع شده و انجا ضرورت آن آداب اگر مخصوص کودکان
نیست بیابان که در چه وقت و ثوق بر قابلیت ایشان بیشتر آداب
سخن گفتن باید که بسیار گوید چه بسیار گفتن شانه خفت مانع و عاقل
موجب سقوط مقام و قلت وقع باشد و عاقل صحت رضی الله عنه
که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم که طوطی خوش آواز و ناطق عربی
بود علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات سخن با عقل و فرمودی بر کرسی
که تمام شدی کلماتی که زبان حقایق ترجمان آن حضرت جاری شدی و نشانی
ابو ذر که گفت چون کسی را بینی که بی حاجت سخن بسیار بگوید یقین آن که دنیا
است و تا آنچه خواهد گفت در خاطر مقرر نکند و تلفظ نیابد و در حکما گفته اند

بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب

بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب

فکر مراد از آن سخن و سخن مکرر گوید اگر آنکه احتیاجی بآن واقع شود و آن هنگام باید که
از تکرار به تنگ نیاید و هر کس که حکایتی کند اگر چه بر آن اکتف باشد باید که
خود بر آن اظهار نکند تا آنکس سخن تمام کند و سخن که از غیر او پرسند باید که گوید اگر
جماعتی پرسند او اخل ایشان باشد بر دیگران سبقت نگیرد و اگر کسی
بجواب مشغول شود او بهتر از آن قادر باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند
جواب خود بگوید و هر چه که طعن در مقدم باشد تا سخن که با و گویند تمام شود
بجواب اشتغال ننماید و در محاوره مباحثه که در حضور او گذرد چون با و خل باشد
دخل ننماید و اگر سخن از و پوشیده دارند اشتراق سمع نکند و باز اگر آن مجلس سخن
بکثایت بگوید آواز با عدل بر کشد و بست بلند و اگر سخن شکل افتد تبخیر شود
گرداند و بی مصلحتی با طنباب نکوشد بلکه طریقه ایجا سپرد و الفاظ غریبه کنایات
بعیده استعمال نکند و محش و ستم احتراز نماید اگر احتیاج تعبیر از امری باشد
بمعروض کنایت اکتفا کند و از مزاج شیخ که موجب سقوط و در حدیث است

بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب

بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب
بسیار از آن که میگوید که در این کتاب

و جالب حقد و عداوت باشد اجتناب واجب اند و در هر مقامی کلام بر وفق
مقتضای حال راند و در مکالمه بخت چشم و ابرو اشارت نکند مگر اشارتی لطیف
که مقتضای مقام باشد خواه بحق و خوا و باطل اصلاً با اهل مجلس محاسبه
بایزگان و سنیان بجای و خلاف نوزد و کبسی که مبالغه با وی مفید باشد
اصحاح نکند و در مناظره شرط انصاف نگا دارد سخن دقیق کبسی که فهم او بان
نرسد بگوید و با کبسی بخت عقل سخن نکند چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
علیه و سلم فرمود سخن معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم و علی
علیه السلام فرمود لا تضیعوا حکمتکم عند غیر اهلها تطلمونهم و در محاورت طریق
ملاحظت مرعی دارد و حرکات و افعال اقوال بحکس را محاکات نکند و سخن بکسر
نگوید چون پیش بزرگی سخن گوید ابتدا بچیزی کند که بفال مبارک باشد چنان تعالی
دولت و دوام سعادت و نظائر آن و از غیرت و نهامی و بهتان و دروغ گفتن
شنودن کلمی احقر از وجه اند و اهل آن من خلعت نکند و باید که شنیدن او تعالی

[illegible]

بیشتر باشد و از حکیمی پرسیدند که چرغ شفتن تو را گفتن پیش است گفت زیرا که
مراد گوش از او ماند و یک زبان مصرع یعنی که دو بشنو و یکی بشن گو
آداب کت سکون در متن تعجیل نکند که نشاید طیش است آنانی
از حد نکند که علامت است چون تنگبارن خرام و شیون و زنان مختلفان حج و را
نخبه اند و یک رقیه اعتدال نگاه دارد و بسیار باز پس نگر و که آن شیو و بهمان
و پیوسته سر پیش نه ارد که آن دلیل غلبه حزن و فکر است در کوب نیز اعتدال
نگاه دارد و در تن پایی مرا نکند و یک پایی بر دیگری نهند و بر آنوشیند و از
پادشاه و استاد و پدر کسی که مشایخ ایشان باشند و سر برانودست نمند علامت
حزن و کسالت باشد و گردن کج نکند و از حرکات عجب مثل بازی با پیش و دیگر
اعضا احتراز کند و گشت و برینی و دهن نکند و از مخال گشت و غیره و بمان بیرون
و از شاو و بطنی اجتناب کند و آب دهن بینی چنان ننهد از ده که حاضران مشاهده
کنند یا آواز آن بشنوند و رو قبله ننهد از دو جهت و سر استین و دهن کج نکند و چون

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بیشتر باشد و از حکمی پرسیدند که چر شغفتن تو او گفتن پیش است گفت زیرا که
 مراد و گوش او داند و یک زبان مصرع یعنی که دو بشنو و یکی پیش گو
 آداب کت سکون در متن تعجیل کند که نشای طیش است آتانی
 از دهن کند که علامت کست چون شکران خرام و شیون زمان مختان و در
 خجناند طبع قیامه اهل نگاه دار و بسیار باری نگر و که آن شیو و بهما
 و پیوسته سر پیش اند که آن لیل غلبه حزن فکر است در کوب نیز اقبال
 نگار در دو در تن پای می سازند و یک پای بر دیگری نهند و بر آن نشینند و از
 پا و شاه و استاد و پدر کسی که مشایخ ایشان باشند و هر زانو دست نهند علامت
 حزن و کسالت باشد و گردن بکنند و از حرکات عجب مثل بازی باریش و دیگر
 اعضا اتر از کند و گشت و مینی و دهن بکنند و از محال گشت و غیره بکنند و بران
 و از شاو و بطلی اجتناب کند و آب دهن مینی چنان بنیندازد که حاضران مشاهد
 کنند یا آواز آن بشنوند و در قیامه بنیندازد و دست و سر استین و دهن بکنند و چون

Handwritten notes in Persian script, likely a library or archival stamp, located at the bottom of the page.

۲۲۶
کون کے نام
الغیر خاص
ازدادہ و غیر
اور جوئی و شرم
دلائے و شرم
مردی وین و شرم
سازار و کون
امید و شرم

و کوی تا به دنیا نیست و بهرینه بعد از غزل اودلی با نیت توانی انست بل بهتر از بود
 یا بد تر و دل خدمت قرار یابد شست که ایشان اجدائی از موسی و جبرئیل است
 تا هم مروت نزدیک باشد و وفا و کرم لائق تر و هم موجب یزید غیبت ایشان
 شرط هواری جان سپاری بتقدیم رسانند چه هرگاه که دواوم اختلاط و
 مخدوم تصون نماید خود را در مال و حساب شریک او داند نعمت کنت و نعمت
 و کنت خود شناسد چون داند که علاقه ایشان مستحکم است باز که چیزی قابل
 زوال خدمت او را عاریتی شمارد و شطراشفاق بجای آورد بلکه از برای
 مفارقت خیر و جمع کند و اصل در خدمت آنکه باعث بران محبت باشد ضرورت
 تا خدمت عاشقانه کند و فرودان و بعد از آن باعث جا باشد خوف تا چون
 محبانه نباشد باری فرودان باشد نه مظلومانه چه هرگاه کسی را بتجلیف کاری داند
 البته او از دوق باطنی بان کار نباشد بقوت دفع ضرر بران اقدام نماید بایک
 مصالح خدمت را بر مصالح خود محبت هم دارد و نوعی سازد که کار که ایشان متعلق

طوبی مقدم
 غنایا که بافت بر
 بخت بافت بر
 اصل و قدمت آن
 بافت بر این بافت
 زینت و طوری
 بخت بر سر آن
 اهل و عیال آن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۲۲۷

از رنشاط کنند از مرضی ملالت کرد و در اصلاح حال ایشان تا بنگاه بیداشتند و ایشان را بمطاف امیدوار و اقرار خائف بایست ساخت و اگر کسی از ایشان بجز آنکه گناه در اجتناب نماید بقبول است لائقه و اگر گشالی بایند از مجرای این از نو نمیدانیدند اگر تکرار تجارب معلوم شود که قابل اصلاح نیست و از برودی طرح باید کرد و بجا آورد و دیگر خدمت فاشند و بندگان از از او بخدمت اولی است چنانچه بنده با اقیانوس و اطاعت و تأدیب خلاق و آداب سید بیشتر است و هم نفع کثیر و از طبقات خدمت عظیم است و در عقل و منطق و حیاء و جلالت بیشتر باشد برای خدمت نفس تعیین کنند و اگر کفایت کسب و بیشتر باشد برای تجارت و اگر قوی تر و بر اعمال شاقه عبور برای عمارت و انکبیدار تر و بلند آواز تر برای حراست اصناف بندگان اند یکی حرب طبع و دیگر عیب و طبع و سوم عبد شهوت و اول را بنزله و اولاد برین کرد و دوم بنزله و دواب موشی و سوم را بقدر ضرورت بدام شتتیا بنگاه و بایست و در مصلحت کار را فرمود و از اصناف امور عرب منطق و فصاحت و دایم است

من المكنون
ملاك
ليكن
من المكنون
ملاك
من المكنون
ملاك
من المكنون
ملاك

مدد از مری ملالت کرد و در اصلاح حال ایشان استیلا و بیدار شد و
 لطف امیدوار و اقرار خائف بیدار ساخت و اگر کسی از ایشان برون
 نیاید بقتوبات لائقه او اگر گشالی بانداید و بجز این از نو نمیدانید
 رب معلوم شود که قابل اصلاح نیست و از بر روی طرح باید که بجا آید
 شود و بندگان از او بخدمت اوست چیل بن با اقیان و اطاعت
 ق و اداب بیدار شد و هم نطق کثرت و انطباق خدمت و بیدار
 ق و حیاء جلالت بیشتر باشد برای خدمت نفس تعیین کنند اگر
 ب و بیشتر باشد برای تجارت آنکه قوی تر و بر اعمال شایسته صبور
 آنکه بیدار تر و بلند از برای حراست اصناف بندگان اند
 و دیگر عیب و طبع و رسوم عیب بشود اول را بنظر اولاد و تربیت کرد
 و اب و موشی و رسوم را بقدر ضرورت بدام مشتمیات نگاه باید داشت
 کار را فرمود و از اصناف اعم عرب نطق و فصاحت و دما ممتا را

و اما بجای طبع و قوت شهوت موسوم از ایشان چشمه بونا و ثبات قدم معروفند
اما کبر و عدم تحمل توان موصوف و جمیع عقل و سیاست و لطافت و یکاست
اما بحلیت و حرص و نفاق منجاری و م بونا و امانت کفایت موسوم با نخل
و لوم ملوم هند بقوت حدس و و هم چستی و چالاکی موسومند اما بسبب عجب و حقه
و کمزوری و ترک بشجاعت و جودت خدمت حسن منظره که آما بعد و فساد
قنات و بی حفاظی مشهور

لامع سوم تدبیر شدن رسوم پادشاهی در هفت مکّه است
مکّه اول در احتیاج انسان به بدن فضیلت این فن از حکمت پوشیده
که موجودات بحسب کمال و قسمنده اول آنکه کمال ایشان بمقارن وجود ایشان
چون اجرام سماوی دوم آنکه کمال ایشان بتنازل وجود ایشان باشد چون
عنصری این قسم را بر اینیه حرکتی باشد از نقصان کمال آن حرکت بی منت
اسباب موت نبند و آن اسباب کمالات باشند چون صورتی که از مبدع فیاض

[illegible]

بسطه فائز شود تا کمال انسانی رسیده معذات باشند که مادی آنها بقول
صورت میگردد و چون حصول غذا نسبت با بدن کمال نابرده معذات
بر سه مرتبه است اول معذات بالما و آن است که معین آن شود چون معذات
حیوانات را و دوم معذات بالاله و آن اینکه معین آنست فعل آن چیز شود چون آب
قوت غایبه را سوم معین بالخدمه و آن اینکه معین کاری کند که سبب کمالات آن
چیز شود و این دو قسمت یک خدمت بالذات که غایت فعل او کمال آن چیز باشد
و دوم خدمت بالعرض که غایت فعل چیزی دیگر باشد و کمالات تبعیت حاصل شود
اول چنانچه معلم ثانی شیخ ابن نصر فالابی گفته افاعی است که خادم بالذات اند
عناصر را چه ایشان را در سبع حیوانات که موجب فساد و تریب و انحلال عناصر
ست هیچ منفعتی نیست و مثال ثانی سباع که ایشان را در افراس حیوانات عرض
خودست و انحلال بعناصر تبعیت لازم می آید و چون خادم بالذات نخست
از مخدوم پس نشاید که انسان که شرف کمالات است خدمت کی از ایشان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

الله زيارت كنهان مغرب حيات شمعون خلقت الاشياء والاعمال محمد مريم مريم ربه ربه تعظيم محمد مريم شاعرا قتيلا واجب لازم باشد الامور لولي عليه

۲۳۰۶

[illegible]

الابالغرض لکن ایشان بمعونت انسان کنند هم بطریق مادی هم بطریق
 آد هم بطریق خدمت بالذات بالعرض چه عناصر جزو ترکیب انسان
 و نبات و حیوانات خدای او این بمعونت بالما و هست هر یک از عناصر
 آت افعال طبیعی و ارادی می سازد چون آب آتش در طبع غذا و تسخین و تبرید
 و بدرقه غذا و موادرش که سبب ترویج روحست خاک ذرعت مادی و غذا و آب
 مسکن و نظائر آن همچنین در نباتات و حیوانات بعضی را غذا و بعضی را هوا
 می سازد و بعضی را استخدا می نماید لکن اجرام فلکی را استخدا می کند چه فصول که اجرام
 اجرام سماوی حاصل میشود و حسب سیر صواب اسباب فعال خود چون رعد و باران
 می سازد چنانکه لولا که لما خلقت الافلاک بان اشعار می نماید در تورات مکتوبست
 یا ابن آدم خلقتک لاخلی و خلقت الاشیاء لاجلک و اگر فطن لیب در مقام تامل
 نماید بر سجد ملائکه انسان را بر منکشف شود و حکمت و مهیت انکاس در نباتات
 و حیوانات ظاهرست انکه نباتات بر وجه مساجدان حیوانات بر هیئت الکائنات

در این کتاب که به نام "تذکره" است
 از سیر و خاطرات بزرگان و دولتمداران
 و نویسندگان مشهور ایران و هند
 و همچنین از آثار و خدمات آن‌ها
 یاد شده است. این کتاب یکی از مهم‌ترین
 منابع برای شناختن تاریخ و فرهنگ
 ایران و منطقه است.

[illegible]

۲۳۱
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المنيه الطيبين
الذين هم خلائفنا في الارض
والمؤمنون بهم في الآخرة
آمين

بر رویه بصیرت جلو گرفته و افراد انسانی نیز بعضی معنوت بعضی کنند بطریق
خدمت بطریق آلت و نه بطریق ماده بلکه ان بطریق ماده معنوت هیچ سینه
تواند که لطف نبات چه او جوهری مجرد است پس انسان همچنانکه معنوت
و مرکبات محتاج است معنوت افراد نوع خود نیز محتاج باشد هم بقایای شخص و هم
بقایای نوع تا بطریق خدمت یکدیگر را معاونت کنند و دیگر حیوانات بغير
مرکبات محتاجند اما در احتیاج نوع خود مختلف اند چنانچه بولد حادث شود چون
اکثر حیوانات ای نمی در جو شخص و نه بقایای نوع با فرد نوع خود محتاج نیست و آنچه
توالد است چون انعام و غیره با حفظ نوع و حدود شخص تربیت تا کمال احسن
محتاج نوع خود باشند اما بعد از تربیت معاونت نوع خود محتاج نباشند پس اجتماع
ایشان در وقت جماع و ایام ناخوردی باشد و بعد از آن هر یک منفرد تواند
و بعضی دیگر چون نخل و گل و بعضی انواع طیور معاونت محتاج باشند هم حفظ
و هم در حفظ نوع و بیان احتیاج انسان معاونت نوع خود و در بقایای شخص آنکه اگر شخصی

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ووقوف بران جز معرفت قواعد این علم حاصل نشود پس هر کس را علم این علم
 ضروری باشد تا معاملات و معاشرت ایشان بوجه عدالت متحقق گردد
 خصوصاً سلاطین را که چنانچه سبق ذکر یافت طیب مزاج عالم و براسو بی آن
 و این علم عبارتست از قواعد متعلقه به مصلحت عامه ناس آیین و که تعیاد آن
 بکمال حقیقه معلوم و در فضیلت محبت چون معلوم شده کمال
 افراد انسانی منوط با اجتماع و تالف است و آن بی محبت و الفت صورت نیرد
 و با وجود علاقه محبت احتیاج بعدالت نیست چنانچه از پیش رفت پس محبت
 افضل از عدالت باشد چه محبت حدیث شبیه به طبیعی و عدالت شبیه به
 و محققست که طبیعی از صنایع اقدس است چون محبت مقتضی رفع حکام است
 است با وجود آن احتیاج بعدالت نباشد و انصاف در اصل لغت نیست
 کردن است یعنی منصف آنچه متنازع فیه است میان خود صاحب و میسر
 و این معنی فرع کثرت است چون علاقه اتحاد حکم باشد احتیاج باین رفع گردد

و قد می
 بگویند که این علم
 بگویند که این علم
 بگویند که این علم

و قد می چنانکه گفت اند که قوام موجودات محبت است و هیچ موجودی غالی نمی تواند
 چنانچه از وجودی خود غالی نباشد پس از کیفیات جسمانی مثل حرارت و
 انزاع از ضد محسوس شود و در طبایع نباتات و جمادات نفع محسوس می گردد
 و از عناصر میل باجرا طبیعت مشاهد میشود و افلاک خود حرکت دوری را در
 ظاهر است که مبدء آن عشق جوهر است و شوق توجیه آن چنانچه حکمت متعالیه
 و بحسب ظهور انوار محبت و خفای آن اختلاف موجودات در مراتب کمال نقصان
 ظاهر میشود چه محبت که ظل و حدست مقتضی بقا و کمال است و قبله که فرع
 کثرت است موثر نقص و جهت لال و این طایفه را از کمال اهل محبت و غایت
 و دیگر حکما بسیران محبت در جمیع کائنات قائل شده اند چنانچه سابقاً بیان شد
 بعین حباب زلی و همه اشیا است و در نه برگل نزدی طیب میل پیدا
 و با طلاح متاخران محبت در جانی که قوت عقل را مدخل نباشد اطلاق میکنند
 و میل عناصر به خیر طبیعی اومیل مرکبات به دیگر بنا تناسب را می بینیم مثلاً

و قد می
 بگویند که این علم
 بگویند که این علم

و قد می
 بگویند که این علم
 بگویند که این علم

و قد می
 بگویند که این علم
 بگویند که این علم

و بتا به ایشان از هر یک بنا بر تباين مزاجي مثل شگ با غرض الفل پس که نظر از آن
 محبت و محبت خوانند بلکه از اميل و هر بگویند و ملائمت و منافرت و محبت
 عجم الف و نفرت نامند و محبت و نوع انسان و گونه بود که طبیعی چون
 مادر و زنده را و دیگر را و چون محبت متعلم معلم را و محبت ارادی چهار نوع است
 اول آنکه زود حادث شود و زود ازل گردد و دوم آنکه دیر شود و دیر باید سوم آنکه دیر
 و زود و چهارم آنکه زود آید و دیر باید چه غایت این محبت یا لذت است یا نفع
 یا خیر یا مرکب لذت سبب محبتی است که زود شود و زود و دیر که لذت حاصل
 است و سریع تغییر و نفع سبب محبتی است که دیر حادث شود و زود و دیر نفع
 عسیر الحصول باشد و سریع الانتقال و خیر سبب محبتی است که زود شود و دیر و
 زود شدن بنا بر آنست که میان اهل خیر مناسبت روانی و موافقت جانی حاصل
 اما بر وفق جهت اتحاد حقیقی که لازم خیر است اما مرکب علت محبتی است که
 بند و دیر کشاید چه اجتماع نفع و خیر اقتضای هر دو حال کند این سخن برین وجه

و بتا به ایشان از هر یک بنا بر تباين مزاجي مثل شگ با غرض الفل پس که نظر از آن
 محبت و محبت خوانند بلکه از اميل و هر بگویند و ملائمت و منافرت و محبت
 عجم الف و نفرت نامند و محبت و نوع انسان و گونه بود که طبیعی چون
 مادر و زنده را و دیگر را و چون محبت متعلم معلم را و محبت ارادی چهار نوع است
 اول آنکه زود حادث شود و زود ازل گردد و دوم آنکه دیر شود و دیر باید سوم آنکه دیر
 و زود و چهارم آنکه زود آید و دیر باید چه غایت این محبت یا لذت است یا نفع
 یا خیر یا مرکب لذت سبب محبتی است که زود شود و زود و دیر که لذت حاصل
 است و سریع تغییر و نفع سبب محبتی است که دیر حادث شود و زود و دیر نفع
 عسیر الحصول باشد و سریع الانتقال و خیر سبب محبتی است که زود شود و دیر و
 زود شدن بنا بر آنست که میان اهل خیر مناسبت روانی و موافقت جانی حاصل
 اما بر وفق جهت اتحاد حقیقی که لازم خیر است اما مرکب علت محبتی است که
 بند و دیر کشاید چه اجتماع نفع و خیر اقتضای هر دو حال کند این سخن برین وجه

و بتا به ایشان از هر یک بنا بر تباين مزاجي مثل شگ با غرض الفل پس که نظر از آن
 محبت و محبت خوانند بلکه از اميل و هر بگویند و ملائمت و منافرت و محبت
 عجم الف و نفرت نامند و محبت و نوع انسان و گونه بود که طبیعی چون
 مادر و زنده را و دیگر را و چون محبت متعلم معلم را و محبت ارادی چهار نوع است
 اول آنکه زود حادث شود و زود ازل گردد و دوم آنکه دیر شود و دیر باید سوم آنکه دیر
 و زود و چهارم آنکه زود آید و دیر باید چه غایت این محبت یا لذت است یا نفع
 یا خیر یا مرکب لذت سبب محبتی است که زود شود و زود و دیر که لذت حاصل
 است و سریع تغییر و نفع سبب محبتی است که دیر حادث شود و زود و دیر نفع
 عسیر الحصول باشد و سریع الانتقال و خیر سبب محبتی است که زود شود و دیر و
 زود شدن بنا بر آنست که میان اهل خیر مناسبت روانی و موافقت جانی حاصل
 اما بر وفق جهت اتحاد حقیقی که لازم خیر است اما مرکب علت محبتی است که
 بند و دیر کشاید چه اجتماع نفع و خیر اقتضای هر دو حال کند این سخن برین وجه

اخلاق ناصری مذکور است و نظر دقیق اقتضای آن کند که مرکب از لذت و نفع
 اتفاق متوسط باشد و در انحلال سریع و مرکب از لذت و خیر و اتفاق و انحلال
 هر دو متوسط و مرکب از نفع و خیر و اتفاق متوسط و در انحلال بطی و علت این احکام
 بعد از ملاحظه مقتضای هر یک از بساطط ظاهر است و الله اعلم و محبت از صدا
 اعم است چه محبت میان جمعی کثیر تواند بود و صداقت کثر از ان باشد و عشق
 چه در یک لاشق و کس نگنجد و علت عشق یا اوطا طلب لذت باشد یا اوطا
 طلب خیر و اول عشق مذموم است که سابقا تعبیر از ان بعشق بهیمنی است و ثانی
 عشق محمود که تعبیر از ان بعشق نفسانی نموده شد و حکما گفته اند که نفع را با
 و نه به اخلاص و عشق مذموم نیست و ثانی صداقت جو انان بیشتر لذت باشد
 چون لذت سریع الزو است صداقت ایشان نیز در معرض بدل باشد و
 صداقت پیران اهل تجارب نفع باشد و لذت ایشان امتدادی باشد و
 صداقت و انایان محض خیر باشد چون خیر امر ثابت غیر متغیر است و لذت ایشان

و بتا به ایشان از هر یک بنا بر تباين مزاجي مثل شگ با غرض الفل پس که نظر از آن
 محبت و محبت خوانند بلکه از اميل و هر بگویند و ملائمت و منافرت و محبت
 عجم الف و نفرت نامند و محبت و نوع انسان و گونه بود که طبیعی چون
 مادر و زنده را و دیگر را و چون محبت متعلم معلم را و محبت ارادی چهار نوع است
 اول آنکه زود حادث شود و زود ازل گردد و دوم آنکه دیر شود و دیر باید سوم آنکه دیر
 و زود و چهارم آنکه زود آید و دیر باید چه غایت این محبت یا لذت است یا نفع
 یا خیر یا مرکب لذت سبب محبتی است که زود شود و زود و دیر که لذت حاصل
 است و سریع تغییر و نفع سبب محبتی است که دیر حادث شود و زود و دیر نفع
 عسیر الحصول باشد و سریع الانتقال و خیر سبب محبتی است که زود شود و دیر و
 زود شدن بنا بر آنست که میان اهل خیر مناسبت روانی و موافقت جانی حاصل
 اما بر وفق جهت اتحاد حقیقی که لازم خیر است اما مرکب علت محبتی است که
 بند و دیر کشاید چه اجتماع نفع و خیر اقتضای هر دو حال کند این سخن برین وجه

و بتا به ایشان از هر یک بنا بر تباين مزاجي مثل شگ با غرض الفل پس که نظر از آن
 محبت و محبت خوانند بلکه از اميل و هر بگویند و ملائمت و منافرت و محبت
 عجم الف و نفرت نامند و محبت و نوع انسان و گونه بود که طبیعی چون
 مادر و زنده را و دیگر را و چون محبت متعلم معلم را و محبت ارادی چهار نوع است
 اول آنکه زود حادث شود و زود ازل گردد و دوم آنکه دیر شود و دیر باید سوم آنکه دیر
 و زود و چهارم آنکه زود آید و دیر باید چه غایت این محبت یا لذت است یا نفع
 یا خیر یا مرکب لذت سبب محبتی است که زود شود و زود و دیر که لذت حاصل
 است و سریع تغییر و نفع سبب محبتی است که دیر حادث شود و زود و دیر نفع
 عسیر الحصول باشد و سریع الانتقال و خیر سبب محبتی است که زود شود و دیر و
 زود شدن بنا بر آنست که میان اهل خیر مناسبت روانی و موافقت جانی حاصل
 اما بر وفق جهت اتحاد حقیقی که لازم خیر است اما مرکب علت محبتی است که
 بند و دیر کشاید چه اجتماع نفع و خیر اقتضای هر دو حال کند این سخن برین وجه

شعر حجاب چه بر جان می شود و عبا ترنم
 چنین نقش منظر می خشد و چرخش است
 و خوشاد و میکه ازان چه بر پرده غم
 روم بگلشن خنوع که مرغ آن غم

و این محبت نهایت از عشق و کمال مطلق و در مقامات و صلاوات غایت از کمالان
 بهشت عشق چه بر چه گفتند
 عشق بصل است رساند بقریب

و بعد از آن محبت اهل خیرست با هم گیر که چون غایت آن محبت خیرست هرگز از خفا
 بان را و یا بدخلات گیر محبت آنکه عارضه عرض و ال شود و چنانچه مضبوط کرد
 الا خلا کو میزند بفضیلتهم و الا لاشقیق اشعار بان نیاید و اما محبتی که است
 منفعت بالذات باشد هم باشد و هم باخیر تواند بود و سریع الزوال باشد چنانچه
 سابقا باین شد و گاه باشد که موجب این محبت اجتماع در مواضع عربت شده و اندک
 چون کشتیها و اسفار و غیر آن و سر این آنکه انسان بطبع مایل به است و ازین
 او انسان گفتند چون انس طبعی از خواص انسانست و کمال هر چیز در طبیعت
 نوع است پس کمال انسان در انظار این خاصیت باشد با انسانی نوع و این خاصیت

و این خاصیت که در انسانست و کمال هر چیز در طبیعت
 نوع است پس کمال انسان در انظار این خاصیت باشد با انسانی نوع و این خاصیت

مبد و محبت است که مقتضای لفت نمونست با آنکه محبت حکم عقل است
 شرح نیز در باب مبالغه عظمیه فرموده و گفته اند که روزی پنج بار نماز گزار
 جماعت تا اهل محبت بیامین این اجتماع جمعیت شمار بکلیه نمونست متعلق گردید
 امر کرده که در هفته یک نوبت اهل موضع تمام در یک محل جمع شوند و نماز جمعه بجا
 گزارند تا نمونست میان اهل شهر تمام حاصل شود باز فرموده که در سال دو نوبت شهر
 در ایامی و مسجدی جمع شوند و نماز عیدین بگذارند تا میان ایشان
 اجتماع موافقت و نمونست حاصل شود و بعد از آن عموم است او موقوف جم
 در همه عمر یکبار در فرموده از امتیازاتی معین نیست که سبب حرج نشود حکومت
 آنکه میان جمیع افراد امت نمونست حاصل شود و از آن سعادت که اهل محله و
 مملکت اصالت مخطوط گردند تعیین آن موقوف بقوه که مقام صاحب ریاست
 فرموده که مشاهده آن مواطن سبب تذکر شارع و مزید محبت تعظیم او شود و چه هر
 در عزت انقیاد احکام موقوف باشد از ملاحظه این احکام معلوم شود که غرض شارع

و این خاصیت که در انسانست و کمال هر چیز در طبیعت
 نوع است پس کمال انسان در انظار این خاصیت باشد با انسانی نوع و این خاصیت

و این خاصیت که در انسانست و کمال هر چیز در طبیعت
 نوع است پس کمال انسان در انظار این خاصیت باشد با انسانی نوع و این خاصیت

بصورت و این بمنزله کبریت است شیخ ابو علی سینا در مطلع رساله الطیر بالعدو و در جواب
این نوع دوستی نموده چه کسر مردم اطلاع بر حقیقت خیریت محبت ایشان مبنی بر
لذت نیست چه بر چینی بر عوارض باشد هم عوارض ازل شود و محبت کسر سطلین
بار عایا بخت کد ایشان بر عایا منع و مفضلند و آبریه منع هم علمیه است
و محبت پدر فرزند از ان وجه که بر حقوق دارد ازین صلیت اما از وجهی دیگر و با
محبت نیست چه او را بمنزله نفس و داند صورت و انس و اندک طبیعت از صورت او
نقل کرده و مثالی که بر لوح فطرت از هیئت او ثبت نموده و فی الواقع تصور صورت
چه پدر سبب صوری وجود فرزند است ماده بدن او جزو از و در خلق و خلق مشابه
و بخت کد پدر هر کمال که خود را خواهد فرزند را نیز خواهد بکشد خواهد که فرزند از او
و بر همان فرزند بر خود خرم شود و تفضل فرزند بر و از ان قبیل شمرده گویند و خود را
کمالست از آنچه سابقا بود و همچنانکه باین سخن مسرود شود و تفضل فرزند بر خرم شود و
ازین محبت فرزند را سببی دیگرست که خود را منع و مفضل بر و شمارد چنانکه در سلطان

بصورت و این بمنزله کبریت است شیخ ابو علی سینا در مطلع رساله الطیر بالعدو و در جواب
این نوع دوستی نموده چه کسر مردم اطلاع بر حقیقت خیریت محبت ایشان مبنی بر
لذت نیست چه بر چینی بر عوارض باشد هم عوارض ازل شود و محبت کسر سطلین
بار عایا بخت کد ایشان بر عایا منع و مفضلند و آبریه منع هم علمیه است
و محبت پدر فرزند از ان وجه که بر حقوق دارد ازین صلیت اما از وجهی دیگر و با
محبت نیست چه او را بمنزله نفس و داند صورت و انس و اندک طبیعت از صورت او
نقل کرده و مثالی که بر لوح فطرت از هیئت او ثبت نموده و فی الواقع تصور صورت
چه پدر سبب صوری وجود فرزند است ماده بدن او جزو از و در خلق و خلق مشابه
و بخت کد پدر هر کمال که خود را خواهد فرزند را نیز خواهد بکشد خواهد که فرزند از او
و بر همان فرزند بر خود خرم شود و تفضل فرزند بر و از ان قبیل شمرده گویند و خود را
کمالست از آنچه سابقا بود و همچنانکه باین سخن مسرود شود و تفضل فرزند بر خرم شود و
ازین محبت فرزند را سببی دیگرست که خود را منع و مفضل بر و شمارد چنانکه در سلطان

و رعیت گفته شده هر چند تربیت او زیاد کند این محبت زیاد و شود و دیگر آنکه بگوید
او امید مقاصد مطالب دارد و وجود او بعد از خود بقای ثانی میداند و این مبنی بر
تفصیل اکثر پدر از معلوم است ماضوری اجمالی بان از نشیبه بر آنکه صوری
را از واری حجاب بیند و در حدوث محبت غیر آن این نوع از علم کافیت محبت
فرزند پدر را محبت پدر را کسر است چه وجود او سبب وجود پدر است و تا از او
بعد از مدتی برین حال اطلاع یابد که اندک آید از این بیند و مدتی با او شفاعت نماید
حاصل نکند و از بخت در شریعت فرزند ان را محبت الدین عایت ایشان
و صیت بسیار فرموده من خیر الناس اما محبت برادران از مرتبه محبت فرزند
کسر باشد چه ایشان در مرتبه سبب بود و شریک در شرکت مقصود نوعی از انان
تواند بود و از بعضی حکما سوال کردند که برادر بهتر است یا دوست در جواب گفت برادر
گاهی بکار آید که دوست باشد باید که محبت سلطان رعیت را محبت پدر باشد
طایفه شفقت و مهربانی مسلک فرایه رعیت باید که سلطان طاعت اقیانوس

بصورت و این بمنزله کبریت است شیخ ابو علی سینا در مطلع رساله الطیر بالعدو و در جواب
این نوع دوستی نموده چه کسر مردم اطلاع بر حقیقت خیریت محبت ایشان مبنی بر
لذت نیست چه بر چینی بر عوارض باشد هم عوارض ازل شود و محبت کسر سطلین
بار عایا بخت کد ایشان بر عایا منع و مفضلند و آبریه منع هم علمیه است
و محبت پدر فرزند از ان وجه که بر حقوق دارد ازین صلیت اما از وجهی دیگر و با
محبت نیست چه او را بمنزله نفس و داند صورت و انس و اندک طبیعت از صورت او
نقل کرده و مثالی که بر لوح فطرت از هیئت او ثبت نموده و فی الواقع تصور صورت
چه پدر سبب صوری وجود فرزند است ماده بدن او جزو از و در خلق و خلق مشابه
و بخت کد پدر هر کمال که خود را خواهد فرزند را نیز خواهد بکشد خواهد که فرزند از او
و بر همان فرزند بر خود خرم شود و تفضل فرزند بر و از ان قبیل شمرده گویند و خود را
کمالست از آنچه سابقا بود و همچنانکه باین سخن مسرود شود و تفضل فرزند بر خرم شود و
ازین محبت فرزند را سببی دیگرست که خود را منع و مفضل بر و شمارد چنانکه در سلطان

بعد از محبت حق تعالی او گذاریم محبتا باشد و لهذا حضرت حبیب الله
 علیه السلام فرمود و مود لایوم من احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و اولیه و
 و محبت خلفای راشدین ایمه دین که مصایح حجتی و فلاح هدیه اند و اگر کسی
 محبت شارع تواند بود چنانچه در حدیث است من احب اصحابی فحجتی انجم من
 بعض اصحابی فی بعض البعض و در حدیث دیگر من احب العلماء فقد احب حق
 و دیگر من اکرم عالما فقد اکرم منی مرتبه سوم محبت رعایا سلطان را و محبت سلطان
 رعایا را و بعضی محبت رعایا سلطان را و گفته اند که در حدیث است هر که ما را این
 تحقیق دوست چه بدون سیاست سلطان انتفاع از پدرت صورت و چه بی سیاست
 سیاست فرزند میکند سلطان سیاست پدر فرزند هر دو میکند مرتبه چهارم
 معارف شرکایا که هر یک را در مرتبه لائق یا دارد و خطا مرتب محبت
 پرخلاف منخط حقوق مرتب طلبت موجب فساد و خیانت و بدعت از خائن
 در اموال بخش باشد چه آن خیانت باج بصفتان نفسانیت که اشرف ارجا

در معارف شرکایا که هر یک را در مرتبه لائق یا دارد و خطا مرتب محبت
 پرخلاف منخط حقوق مرتب طلبت موجب فساد و خیانت و بدعت از خائن
 در اموال بخش باشد چه آن خیانت باج بصفتان نفسانیت که اشرف ارجا

حسانیت ماسطاطا لیس گفته محبت مشوق و در تفرغ و بچپانکه در پیش
 زود تبا شود پس باید که با خالق خلق طریق عدالت مسلک کرد و با هر که
 حق دوست حاصل کند بمقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب است با
 بطریق قربت با یهیا مبر ان ایمه ملت با فقیه و احکام مراعات تعظیم حجت با
 سلاطین با جلال و مطاعت با والدین با کرام خدمت با هر یک از اعدا
 برقی و مخالفت حکما گفت اند محبت منع منع علیه ایشتر است اگر چه وض
 و احسان کننده و سخاوت و خواهنده دوست دارند و محبت بقای ایشان ضرر
 دارند اما قرض مند چه از جهت تخلص حق خود سلامت و سخاوت و خیریت
 مال خود را دوست داشته باشد بخلاف محسن که محسن را بی توقع منتفی
 دوست دارد بلکه از آن جهت که قابل اثر خیر است و محسن را این نوع محبت
 محسن نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد و محسن را بعضی ایضا
 محسن جدوسی و ایصال نفع محسن الیه نمود پس شبیه کسی است مالی

محبت مشوق و در تفرغ و بچپانکه در پیش
 زود تبا شود پس باید که با خالق خلق طریق عدالت مسلک کرد و با هر که
 حق دوست حاصل کند بمقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب است با
 بطریق قربت با یهیا مبر ان ایمه ملت با فقیه و احکام مراعات تعظیم حجت با
 سلاطین با جلال و مطاعت با والدین با کرام خدمت با هر یک از اعدا
 برقی و مخالفت حکما گفت اند محبت منع منع علیه ایشتر است اگر چه وض
 و احسان کننده و سخاوت و خواهنده دوست دارند و محبت بقای ایشان ضرر
 دارند اما قرض مند چه از جهت تخلص حق خود سلامت و سخاوت و خیریت
 مال خود را دوست داشته باشد بخلاف محسن که محسن را بی توقع منتفی
 دوست دارد بلکه از آن جهت که قابل اثر خیر است و محسن را این نوع محبت
 محسن نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد و محسن را بعضی ایضا
 محسن جدوسی و ایصال نفع محسن الیه نمود پس شبیه کسی است مالی

محبت مشوق و در تفرغ و بچپانکه در پیش
 زود تبا شود پس باید که با خالق خلق طریق عدالت مسلک کرد و با هر که
 حق دوست حاصل کند بمقتضای آن عمل نماید با خالق بطاعت طلب است با
 بطریق قربت با یهیا مبر ان ایمه ملت با فقیه و احکام مراعات تعظیم حجت با
 سلاطین با جلال و مطاعت با والدین با کرام خدمت با هر یک از اعدا
 برقی و مخالفت حکما گفت اند محبت منع منع علیه ایشتر است اگر چه وض
 و احسان کننده و سخاوت و خواهنده دوست دارند و محبت بقای ایشان ضرر
 دارند اما قرض مند چه از جهت تخلص حق خود سلامت و سخاوت و خیریت
 مال خود را دوست داشته باشد بخلاف محسن که محسن را بی توقع منتفی
 دوست دارد بلکه از آن جهت که قابل اثر خیر است و محسن را این نوع محبت
 محسن نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد و محسن را بعضی ایضا
 محسن جدوسی و ایصال نفع محسن الیه نمود پس شبیه کسی است مالی

باشد که رآب در گلو گیرد و در انجراح اویسج حیلست متصوّر باشد و شک
نیست که طائفه اولی اشرفند و این مرتبه ابرار و نبیاست و از نجاست که
حضرت سالت پناه صَلَّوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِ در شان صیب کی یکی از
اکابر صحابه بود فرمود **فَقَسَمُ الْعَبْدُ صَیِّبٌ كَوْكَبٌ يَخْفِىُّ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى لَمْ يَلْغُضْهُ**
نیکننده است صیب که اگر فضا و از ترس الهی بوی چنان بر صورت
لمعه سوم در اقسام مینه حکما گفته اند که تمدن و قسم است کی
آنکه سبب آن از جنس خیرات باشد و آن مینه فاضله است دوم آنکه
سبب آن از جنس شرور باشد و آن مینه غیر فاضله خوانند و مینه
یک نوع بیش نیست چه حق از صمت کثر متعالیست و طریق خیرات
نیست اما مینه غیر فاضله سه نوعست یکی آنکه سبب اجتماع ایشان غیر قوت
لفظی باشد چون قوت غضب و شهوی و از این مینه جاهل خوانند دوم آنکه
استعمال قوت لفظی خالی نباشد لیکن این قوت را خادم دیگر قوی دانند

راجه اساتذہ افتخار
 آق سید بشیر علی
 محقق دانش گاہ
 برہنہ فہرست
 خطیب قادیان
 از قیاس آباد
 مولوی محمد رفیع
 حیدر

وچنین معنی سبب اجتماع ایشان شد باشد از اینست فاسقه خوانند و دوم
سبب اجتماع ایشان توافق در عقاید باطله باشد از اینست ضلاله خوانند
و چون بیامان و ملت حضرت صاحبقرانی مدبر امور مانی جمیع ممالک و
از قبیل مدین فاضله شد و ایضا حال مدین غریبه فاضله بحکم مضادات از
مدین فاضله میتوان دانست صرف عنان غریت تفصیل بدین فاضله
اولی نمودن آن مرینه است که اساس اجتماع اهل آن بر قواعد کسب سعادت
دفع شر و رستگاری باشد و هرگز اینسان را در اعتقادات حق و اعمال صالح
اشتراک باشد و با وجود اختلاف اشخاص و تباین احوال طریق سیر ایشان متوافق
باشد و همه بیک غایت متادی شوند و چون بنا بر حکمتی که سابقاً ایمانی بان
رفت نفوس انسانی در مراتب قوت نطق و تمیز متفاوته و مرتبه اعلی که آن را
نفس فیضیه خوانند بعالم عقول متصل و مرتبه سفلی که بید مناسبت
مربوط به عالم نفس و ادراک این جماعت در امور بسیار معاد که ادق اسرار است و غیر

[illegible]

[illegible]

در یک مرتبه تواند بود پس توافق و عقائد که بان اشارت فرست برین وجه
 صورت بند که همه در امری محل شریک باشند اگر چه غیر محقق باشد بر تفصیل
 آن اطلاع نباشد بیا نش آنکه طبقه عالی که بتبایید الهی مویده اند و از الوات
 تعلقات طبعی مجرد و مبدء حقیقی را بصفت جلال و سمات جمال دانسته
 کیفیت صد سلسله موجودات از مبدء برترتیب واقع مطلع باشند و
 نفس ابروی که مطابق نفس الامر باشد تصور نمایند و چون نفس را درین
 حقیقه تعلقی بقوتی چند هست که بسبب آن ادراک صور معانی جسمانی میکند
 چون حسن مشترک و دو هم و خیال و آن قوی را بحسب اختلاف امرجه و صفات
 مراتب و در هیچ وقت هیچیک ازین قوی نه در خواب نه در بیدار
 معطل مطلق نیست پس در آن حالت که نفس انسان بصورت آن حقایق متعین
 برآید و آینه آن قوی صورتی مثالی ملایم آن معانی منعکس شود چه ادراک معانی
 سازد چنانچه شوب صورتی و وی در نشأه تعلقی بسیار نادرست است و نسبت

پانچویں

۲۶۳
اول و نقص به شش و پنج
فانما سبب حق نقص
موردی موجب نقص
مستحقان حق یکی
چنانچه یکی که عیال هم
و آن حرف تا خود و غیر
که ناقص و کسب و شغل
و عیال و عیال و عیال
و عیال و عیال و عیال

آن حقائق نسبت مثل و خیالات است بایمان آنان باشد اثر و لطیف باشد
باشد که در مانیات تصور شود و بنوع بصیرت و اندک آن حقیقت و ای صورت
معانی موهوم است و این طائفه اعظم اولیا و اساطین حکما باشند و این
طبقه است که اهل آن تعقل صرف عاجز باشند غایت سیر ایشان منتهی بجائی شود
شود لیکن نه آن حقائق و نفس خرد از آن قیود منزه اند و بمنزله حجاب
طبقه اولی معترف باشند این طائفه اهل ایمانند و فرد ازین مرتبه طائفه
که بر تصورات همی نیز قادر نباشند و سیر ایشان در معرفت مبدا و معاد از تصور
گذرد و اما بر همان طبقه ای عجز و معترف باشند این طائفه اهل تسلیم اند و فرد
ازین طائفه قاصر نظرانند که اصلا و رای مرتبه محسوسات مرتبه غیر تصور کنند
و بر بلند و تصویریه قاصر کنند ایشان را متضعان است و چون یک طبقه
شع خود را تفراغ جهد نماید و بنهایت استعداد خود وصل شود و تقصیر مرسوم
بلکه هر ارادی و قله حقیقت باشد و چون صاحب شریعت علیه افضل الصلوات

[Handwritten Persian text, likely a continuation of the previous page's content.]

بسیار از اینهاست که در این کتاب مذکور است و بعضی از آنهاست که در این کتاب مذکور است و بعضی از آنهاست که در این کتاب مذکور است

بیا و شاهی دیگر کند بر همه کس فی این طالع شرعاً و عقلاً و حسب چهارم طالع
که سبب تصور فرستادن اغراض قواعدت مطالب حکمت و قوت نشوند و آن
برسانی دیگر حل کنند از جاده استقامت منحرف باشند و اگر این انحراف است
نباشد و اقیقت و عنا و خالی باشند امید بر شاد ایشان توان شد
مغالطان که بمحقق نرسیده باشند و از جهت طلب مال و جاه عیوی کاو
اقدام نمایند با غالیط مومنه بازار قاحت و کان خود فروشی نمایند و خود را
و ایمان بمرام نمایند حال آنکه خود تبحر باشند است آنچه از اصناف نوابت مشهور
لمعه چهارم سیاست ملک آداب ملوک اولاً سبیل تمهید نموده شود
که مرتبه سلطنت از جلایل نعم الهیست که از خزانه الطاف استجابی از
افراد امجاد عباد را از زانی شده چه مرتبه باین رسد که حضرت مالک الملوک
یکی از خواص عباد خود را در سبب خلافت خاصه ممکن داشته از انوار حق
بر توی بر احوال او اندازد و تعیین مراتب حقوق کاغذی نوع برای حکم او

بسیار از اینهاست که در این کتاب مذکور است و بعضی از آنهاست که در این کتاب مذکور است و بعضی از آنهاست که در این کتاب مذکور است

بسیار از اینهاست که در این کتاب مذکور است و بعضی از آنهاست که در این کتاب مذکور است و بعضی از آنهاست که در این کتاب مذکور است

بسیار از اینهاست که در این کتاب مذکور است و بعضی از آنهاست که در این کتاب مذکور است و بعضی از آنهاست که در این کتاب مذکور است

سازد تا همه را علی اختلاف المراتب و حی حاجت بقبله بارگاه روشن تیار
باشد و در حدیث واردست که پادشاه ظل الله است در زمین که هر مظلومی
آسیب نوا و حوادث زمان پناه و آوای و شکر این نعمت عظمی عظیمی
رحایت عدل است میان اعدا و برابرا و افراد عیایا چنانچه خواهی کرد یا داد
جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس یعنی اشراف بان تواند بود
و بعد از تمهید این مقدمه نکاشته میشود که همچنانکه بدین حسب قسمت
منقسم فاضله و غیر فاضله میشود سیاست ملک نیز منقسم بر دو قسمت
سیاست فاضله که آنرا امامت خوانند و آن نظم مصالح عبادت است
معاش و معاد تا هر یک بکمالی که لائق است برسد هر این سعادت حق
لازم او تواند بود و صاحب این سیاست بحقیقت خلیفه الله و ظل الله باشد
تکمیل سیاست مقتدی صاحب شریعت لاجرم سایر آثار و لوازم آن را نیز عباد
در ملا و اصل خود را بر توفیق سیاسی

خدا را راه دفع شایسته سمعت

بسیار از اینهاست که در این کتاب مذکور است و بعضی از آنهاست که در این کتاب مذکور است و بعضی از آنهاست که در این کتاب مذکور است

از خاکی که این نگردد در یوزه گردد	بر در سیکه و زندان قلند رهند
که تانست و نهند افشرا هشتا	خشت زیر سر و تبارک نبشتا
دست قدرت گز و منصب صاحبجا	جنیبت کشان سعادت از لی بها

نگون خوشخام و شبیدیز گام شمشیر صبح و دهم شام بر طریقه صاحبقرانی
 بند که منصف با و پای متعش بجانب صلاح مال و فراغ مال عاجز انکس بال
 باشد عنایت لم یزلی بعوض کیت با دپای و منند جهان چا ابرش آفتاب و خنک
 ما و در بقعه نسیم و قوت و دلیل گیتی ستانی کشید و رسید ان سعادت و رفت قصب
 از خرد ان عالی مقدار ربوده با و تنوع احوال سلاطین گشته و شایسته و دولت
 حشر خازمانی ظل ز دانی شاید عدست تحقیق این عی تصدیق این عی
 دید و اعتبار کشود و رنگ غفلت از این بصیرت زود و باشد صاحب فاضله
 بقانون عدل تمسک بود و عیایا را بجا فرزندان دوستمان اند و حرم حلال
 مقهور قوت حق گردانند و صاحب است ناقصه تمسک بقوا عظم نماید رعایا را

بسیار است
 از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب

بسیار است
 از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب

بجای بندگان بلکه بشا به ستوران اند و خوبست جوهرش موا باشد چون قضای
 الناس جز ما نهم شنبه منعم با ما نهم و الناس علی ذین کونهم مردمان
 قبیح سلاطین مان کنند چون نام و انست پادشاهی عادل باشد همه کس که
 در عدالت و کسب فضیلت باشد اگر بخلاف ازین بود مردم امیل بر روغ چو
 و سایر ذایل باشد از نجاست و حدیث مصطفوی و رویه که اگر سلطان
 عادل باشد او را از هر حسنه که از عیایا صادر شود نصیبی باشد و اگر ظالم باشد هر
 که از ایشان ظالم شود و شریک باشد حکما گفته اند که پادشاه باید که در حقیت
 باشد اول علوم هست آن تهذیب اخلاق حاصل شود دوم اصابت رای و فکر
 و آن بجزوت فطرت کثرت تجربه و سوم قوت عزمیت آن اعی صاحب
 قوت ثبات حاصل شود و از اعوام الملوک و عزم الرجال و اصل کتبات
 خیرات و فضائل مینست حکایت کرده اند که مامون خلیفه اشتهای کل خود
 پیدا شد بود و بدین اسطه فساد عظیم بمرج او راه یافته و چند انکه اهلای عالم را

عظیم است
 از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب

بسیار است
 از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب

بسیار است
 از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب
 در این کتاب از کارهای عظیم و عظام که در این کتاب

۲۸۲
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید

و رضا و طائفه اولی و این طبقه جمعی را که این صلح ایشان باشد تا در صلح
 باید نمود جمعی را که این صلح ایشان نباشد اگر شریک ایشان نباشد باید نمود
 بمقتضای اسی صحیح با ایشان ارات فرماید و اگر شریک ایشان عمومی باشد
 از ارات شریک ایشان شرعاً و عقلاً واجب باشد بطریق صلح و اولی بود و در دفع
 شریکی حبس است آن منع از غلطت با اهل مدینه است دوم قید آن منع
 منفی است سوم نفی آن منع است از دخول در تمدن اگر باین امور منع نشود
 راجعاً و قتل و خلافت و اظهار احوال ایشان آنکه بقطع عضو که ارات شرعاً
 مثل است پادشاهان یا ابطال حسی از حواس انگشتانیند و حق آنکه درین منع
 شریعت حقه باید نمود و خود و شریعی از قطع قتل و محمل خود اقدام باید نمود
 از زیاده بر آن قهرز باید بود چه فرموده **وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ** و بر
 شغوف نباید بود اگر کسی شرعاً مستحق باشد حرم بر او نباید کرد چنانچه
وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ چنانکه طیب اسی سلامت باقی اعضا قطع

اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید

۲۸۳
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید

اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید

عضو جاز بلکه واجب اند پادشاه نیز که طیب است بکلمه در اول تعالی شان
 و اگر باشد که محسب مصلحت عامه نبی نوع قتل کی از افراد ایشان نماید و بعد از آن
 حکم فو تعین مراتب تعدیل میان ایشان قسمت خیرات باید کرد و هر یک از
 استحقاق مخلوط داشت و خیرات قسمت سلامت و اموال و کرامات و شخص
 استحقاق نصیبی است ازین امور که تقیض از آن هر یک از آن شخص باید بر آن است
 بر اهل مدینه چه شخص را بی مرتبت استحقاق بر دیگر اکفان فائق گردانید و غلام باشد
 و گاه باشد که تقیض نیز جواز باشد بر اهل مدینه چه هر گاه که مستحق را بر غیر اهل مدینه
 فرود آورند بر این موجب نکسا خاطر او و دیگر مستحقان گردد و دیگری غلام
 شود و بعد از قسمت خیرات بعد از استحقاق حفظ آن بر ایشان باید نمود و آنکه
 که آنچه حق هر یک است ازین خیرات از و زائل شود و بعد از و زائل عوض از محل استحقاق
 با و رساند و هر چه که تقیض بر اهل مدینه نباشد و منع جو یعقوبات اهل آن باید کرد
 بهر جوری عقوبتی لائق بان مرتب اند چنانکه در مقابل جواز که صورت بسیار

اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید

اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید
 اگر کسی را بکشد یا بزند یا برباید یا بکشد یا بزند یا برباید

در آن تشریف تواند بود و بعضی مخصوص بشخص احد است از غیر سراسر نمیکند چون
قدت پس هر آینه منوط بطلب عنوان شخص باشد بعضی که در آن حال است
و عدم آن هر دو قائم است منوط به نظر برای سلطان اند و تا آنچه محاسب
صاحب اولی و اصلح دانند اعمال فرماید و اینجا است که اگر مقتول را وارث
نباشد و درشت او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط بصلحت سلطان است
اگر خواه قصاص فرماید اگر خواه عفو نماید و رعایت عدالت قبیح منظم گردد
که سلطان بنفس خود تعقیق احوال رعایا فرماید هر یک را بحق خود از زیر قی
و کرامات فائز گردانند تحقیق بمنحی آن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت حاجت
را به سلطان باشد و اگر همه وقت میسر نشود روزی مین ارباب حوائج را با هم
تا بی و هله عرض حوائج و رفع سوانح بر حضرت سلطان نمایند و او که عجب راقمی
معین بوده که طوائف عوام را بارعام بوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و آله و سلم فرمود که هر کس که اسد قلا و لایت امری از امور مسلمانان را بقتضی

۲۸۵
بسیار باشد و اگر بازای جو بسیار عقوبت اندک کند ظلم بر اهل حدت باشد و بعضی
از حکما بر آنند که جو بر هر یک از اشخاص جو را اهل حدت است پس عنوان شخص که
بر وجود فرست عقوبت ساقط نشود و با وجود عفو و سلطان را که ولی و بر کل است
عقوبت او جاز باشد و بعضی دیگر برخلاف این فرست اند و چون خص این عیب
بر حکم حکم حدل شریعت سید الانام علیهم السلام است که لم یسروا برین وجه
فیصل میابد که هر چه از خص حدود امد است چون حد سرقه و زنا و قطع طریق و غیر
ساقط نمیشود بلکه بر سلطان قاست عقوبت چیست آنچه از خص حق است
اگر قصاص یا حد قدت است بعفو مستحق ساقط نمیشود اگر تغیر است بجهان
صورت ضرب اید و امانت بسیاری از محققان آینه مذمب شافعی بر آنند
که با وجود عفو مستحق سلطان از اجرت تادیب تغیر را و میرسد و همانا حکمت دین
احکام آنکه بعضی شر و از آن قبلیست که ضرر آن اهل بله مسری است مثل زنا
سرقه و نظائر آن و سماعت و مثل آن موجب اختلال نظام است لاجرم عفو

در آن تشریف تواند بود و بعضی مخصوص بشخص احد است از غیر سراسر نمیکند چون
قدت پس هر آینه منوط بطلب عنوان شخص باشد بعضی که در آن حال است
و عدم آن هر دو قائم است منوط به نظر برای سلطان اند و تا آنچه محاسب
صاحب اولی و اصلح دانند اعمال فرماید و اینجا است که اگر مقتول را وارث
نباشد و درشت او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط بصلحت سلطان است
اگر خواه قصاص فرماید اگر خواه عفو نماید و رعایت عدالت قبیح منظم گردد
که سلطان بنفس خود تعقیق احوال رعایا فرماید هر یک را بحق خود از زیر قی
و کرامات فائز گردانند تحقیق بمنحی آن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت حاجت
را به سلطان باشد و اگر همه وقت میسر نشود روزی مین ارباب حوائج را با هم
تا بی و هله عرض حوائج و رفع سوانح بر حضرت سلطان نمایند و او که عجب راقمی
معین بوده که طوائف عوام را بارعام بوده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و آله و سلم فرمود که هر کس که اسد قلا و لایت امری از امور مسلمانان را بقتضی

رایج است که از آن
السلطان
مستغنی باشد
فراستاد باشد
بشماره اول
انصاف و دین

بسیار باشد و اگر بازای جو بسیار عقوبت اندک کند ظلم بر اهل حدت باشد و بعضی
از حکما بر آنند که جو بر هر یک از اشخاص جو را اهل حدت است پس عنوان شخص که
بر وجود فرست عقوبت ساقط نشود و با وجود عفو و سلطان را که ولی و بر کل است
عقوبت او جاز باشد و بعضی دیگر برخلاف این فرست اند و چون خص این عیب
بر حکم حکم حدل شریعت سید الانام علیهم السلام است که لم یسروا برین وجه
فیصل میابد که هر چه از خص حدود امد است چون حد سرقه و زنا و قطع طریق و غیر
ساقط نمیشود بلکه بر سلطان قاست عقوبت چیست آنچه از خص حق است
اگر قصاص یا حد قدت است بعفو مستحق ساقط نمیشود اگر تغیر است بجهان
صورت ضرب اید و امانت بسیاری از محققان آینه مذمب شافعی بر آنند
که با وجود عفو مستحق سلطان از اجرت تادیب تغیر را و میرسد و همانا حکمت دین
احکام آنکه بعضی شر و از آن قبلیست که ضرر آن اهل بله مسری است مثل زنا
سرقه و نظائر آن و سماعت و مثل آن موجب اختلال نظام است لاجرم عفو

بسیار باشد و اگر بازای جو بسیار عقوبت اندک کند ظلم بر اهل حدت باشد و بعضی
از حکما بر آنند که جو بر هر یک از اشخاص جو را اهل حدت است پس عنوان شخص که
بر وجود فرست عقوبت ساقط نشود و با وجود عفو و سلطان را که ولی و بر کل است
عقوبت او جاز باشد و بعضی دیگر برخلاف این فرست اند و چون خص این عیب
بر حکم حکم حدل شریعت سید الانام علیهم السلام است که لم یسروا برین وجه
فیصل میابد که هر چه از خص حدود امد است چون حد سرقه و زنا و قطع طریق و غیر
ساقط نمیشود بلکه بر سلطان قاست عقوبت چیست آنچه از خص حق است
اگر قصاص یا حد قدت است بعفو مستحق ساقط نمیشود اگر تغیر است بجهان
صورت ضرب اید و امانت بسیاری از محققان آینه مذمب شافعی بر آنند
که با وجود عفو مستحق سلطان از اجرت تادیب تغیر را و میرسد و همانا حکمت دین
احکام آنکه بعضی شر و از آن قبلیست که ضرر آن اهل بله مسری است مثل زنا
سرقه و نظائر آن و سماعت و مثل آن موجب اختلال نظام است لاجرم عفو

و او در بروی ارباب حاجات و مظلومان بنده حق تعالی در وقت حاجت فرست
 در رحمت بگوید ای بوند داور از لطف و عنایت خود محبوب اردو امیر المومنین علی
 بن الخطاب رضی الله عنه چه کن کسی را تقویض و لایقی فرمودی او را دوست
 کردی که از ارباب حاجت محبوب نشود و در بروی ایشان بنده و حضرت سید المرسلین
 علیه افضل صلوات المسلمین عافو و الله من ولی من امر امتی شیخا و رفیق
 فاروق به من ولی من امر امتی شیخا فشق علیهم فاشقق علیهم و در امارت
 که فرعون با آن طغیان و کفران در حاکمیت و حاکمیت نیکو بود و گوی آنکه سهل
 بود و در باب حاجت ابا اسانی و حصول با و متصور و دیگر آنکه بحلیه جود و کرم متعلی خود
 و طواف انام را از مواجد انعام عام احتفاظ مینمود و مبالغه او در کرم بمرتبه بود که
 روایت کرده اند که زنی از بنی اسرائیل را وضع حمل شده و اغذیه که مناسب آنجا
 باشد در مطبخ معذب و چون آن معنی خبر یافت تشرش و شتمش اشتعال پذیرفت
 و بطغیان را در غرور غصب عرصه ناکره هلاک ساخت و بعد از آن متضرر کرد

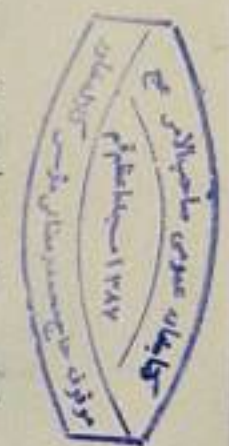
مجموعه کتب و نسخ و خط و کتابخانه
تعداد زیاد و در باره کتابخانه
عوضه انجم و کتابخانه
افاقه ششم و کتابخانه
نقش ششم و کتابخانه
نقش عیش و کتابخانه
الکتاب و کتابخانه
کتابخانه

که هر روز آنواع خدمتید که لائق طبقات نام از اصحاب مرضی تواند بود و از
و هر کس آنچه مناسب حال او باشد برساند چنان با حق عوصفت جلال الهی از
نرمتهنهای دوزیدن گرفت و شیت نافذ و از لیعت مع تمع و متعلق شد مقتضا
این الله لا یغیر ما یقوم حتی یغیر ما یا با نفسیوم هر دو حصلت البصائر تبدیل کرد
و بخش مرتبه رسید در روز شنبان شب تاری در حجاب توری انداخت
عقایی مغرب در مغرب انزوا و اختفا بلکه چون خفاش مبرد کنج ابر و انقضا
گرفته و بغیر از بلبل و جنود و آپوس لاجال ملاقات او و چنانچه حضرت موسی علیه
چون بشارتین تکلم مشرف شد در همان شب نام الهی بدر قصر او آمد و یک سال
بران در گاه میبود و مجال ملاقات نییافت تا روزی یکی از ندای مجلس او قصه
عرض کرد که صورتی غریب ساخته شد کسی باین صفت بردار استاده و میگوید که
فرستاده خدام و پیغامی چند دارم فرعون گفت اول باید طلبید که او تصاکن سخن
کنیم چون طلب نمود بعد از مناظر و طرح که کلام حقائق اعلام از آن اخبار نامی

(Faint handwritten Persian script)

این کتاب در سال ۱۲۸۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۷

علما و اهل طباب درین باب ازین فقیر حقیقی بضاعت که باین مجلس
 اهل بلاغت و تامل کلام رب براعت تواند بود از قانون عدل و منج او بود
 نماید چه سکیمان منطق لطیف آموختن و لقمان را قانون حکمت نمودن خود را
 تعبیر عقل و توحید از کیمیا سخن باشد اگر فی مثل بنابر استظهار استحضار
 از دقایق غیبت و مابین ملاحظه سیرت کریمه حضرت خاقانی صاحب زمانی
 اسکندرنانی کافیت چندی شایسته کلفت تعیضت تا قضا وین کتاب ایجاد
 و تکوین نمود و صنفی احوال قابلیت انسانی را بر قوم کمالات انفسانی توشیح
 مجموعه که بجامعیت نوادر لطائف الطاف الهی و مظهریت عجائب تالیفات
 بذات قدسی صفات ملکی ملکاتش دشمار کاسره کامگار و قیاسر نوادر معده
 تواند شد ارقم صنایع و خامه ایجاد و ابداع در وجود نیامده تا خسر خود
 سند نشین چهارشس چهارم فلکست هر چند سازان اجرام سپهر پدیدین چراغ
 گرد جهان گردیده اند جهان داری باین شوکت و بهت ندیده و حسیت جلالت



این کتاب در سال ۱۲۸۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۷

این کتاب در سال ۱۲۸۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۷

این کتاب در سال ۱۲۸۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۷

عظمت صاحبقرانی باین فرو شکو بشنیده اند تعالی این وزیر ملک محکم
 و خدین سپهر معدلت و رافت را که بمن انظار عنایت فیض انوار
 ایشان مین زمان روشن و بیض جهان گشت گشته در اوج قبال چرخ
 جلال فیض بال و مبوط زوال مصون و اباد و دود سعادت و جنود و دولت
 چون سلسله زان انی با اول متصل مقرون بحق الحق و کلماته و انوار فیض
 ملتخب **مجموعه** در ادب خدمت و رسوم مقربان سلطین ارباب است
 طریق عامه مردم در معاشرت با سلطین و حکام انکه بدل با ایشان محبت
 و رزند و بریان شنا و مدحت گویند و بارکان بر طریق طاعت و خدمت
 و در اعتدال و امر و نوای چون خلاف امر الهی نباشد بقدرت مقدس
 نمایند و حقوق ایشان از اجتناب و غیره بر وجه رضا و انانیت و ارباب
 انقباض و انحطاط را ندهند و تعظیم و تجلیل ایشان ظاهر و باطنی است
 اهل نمایند و در وقت ضرورت جان و مال فدای ایشان کنند چه در حفظ

این کتاب در سال ۱۲۸۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۷

این کتاب در سال ۱۲۸۷
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۷

[illegible]

وہاں مناسبت مشا محبت است و کتاب آن از حیطہ مقدرات خارج پس
خود را بدین سبب منعصن نماید ساخت و نیز شاید کہ اور اسلوب حقوق باشند و دیگری
بران اطلاع نباشد و منافقت با سبب انحراف خاطر پادشا شود بلکہ باید کہ
مطلقاً از رغبت خود خالی شود و ارادت خود را تابع ارادہ پادشا دارد و چنانکہ
سابق بان ایامی رفت تا دو کس یکی نمیشوند رابطہ مودت تا کہ نمیکرد و چون
یکی از خطا گویند میانہ ایشان مخالفت بل مغایرت مرفوع شود و بسیار حد
تمام امور ایشان منظم گردد و **مشہد** فضیلت صداقت و وفائ
معاشرت با صدقہا چون سبق تمیز یافت کہ انسان در بلوغ کمال خاص
باستعداد از دیگر بنی نوع است و قواعد استمداد بنی علامہ الفت محبت مشید گردد
پس ہر چند شخص را دوستان بیشتر باشند وصول کمال اور اسهل تواند بود
و چون مرتبہ صداقت علی مراتب محبت پس رابطہ صداقت انتظام تکمال
بیشتر باشد و صدیق حقیقی بعد و بسیار تواند بود و چون نفاس اہل ہر را ہر

بسیار گشتند
استند که بعضی کامل در دست نام
چنین طرز ثانی بر عرض این نصف
بیا جانب ملاقات و صورت گردانید
و بعضی ای قیامت و غرض نیست
نقش از این ملک گشتند و آن
در میان حال افتاد و ایشانند و دور
و ایشان این توان گشتند و دور
بسیار می گردانیدند و غرض گشتند
عن

[illegible]

عزت لازمست اکثر مردم طالع است حیوانی و شتهیات نفسانی اند و
بایشان بعت در ضرورت باید نمود و حکما این طالع شریعیه قبول کرده اند که
در اطمینان بعت در حاجت بکار باید داشت و قلت و کثرت آن هر دو موجب فساد شود
و در اصطلاح این گفت که مردم بدوست و بی حال تمایزند و حال غایت بخت
استند و بحضور ایشان و دوست و در حال شدت بخت امداد و معاونت و
احتیاج اعظم سلاطین که بی نیازترین مردم تواند بود و بختان بیت بل
بفقر و سواکین که احوالشان اند هم چون احتیاج فقر و سواکینست بل مسا
و ثروت و فقر طریقی گفته که اگر همه دنیا و غائب انگار باشد و از فائد و بخت
محروم حیات بر و بال بود بلکه بقای او متعین و اگر گمان بر و گیل این خصلت است
کمانی خطاست چه هر صداقت صادق که در معیار اعتبار تمام عیار آید از نو افکار
عالم و در وقت وقوع مصیبت یا هجوم فتنه هیچ از کوز و فلان بلکه دنیا
و اینها نافع نیاید و بجای دوستی که در مصلحت مساعدت نماید یا در حصول سعادت

غیاث اللغات
مختار الکلمات
والمعنی و غیره
و کتابی از لغت عرب
و فارسی است

اعانت کند باشد جدا سعادتمندی که ازین نعمت عظیمه خطی وافی داشته باشد
 و اگر چه او را از دنیا هیچ نباشد از وسیع آنکه با موجودیت سلطنت ازین سعادت محظوظ
 باشد چه پادشاه را اطلاع بر کلیات جزئیات مملکت مصباح طوائف عیون است
 و دین امور متکثره چشم و گوش یک لایک بانی نیست چون یکم صد
 چشم و گوش دل زبان گیران ملک او شود چشم همه بیند و گوش همه شنود زبان
 گوید و ضبط امور مملکت بر آسان گردد گفته اند که چون ابد که شخصی ابدیت
 اختیار کند اول استخبار احوال او نماید باید در حال صبی چگونه سلوک نموده اگر چه
 حقوق موسوم باشد اصلا بر اعتماد نباید کرد و او را بدستی نشاید گرفت چه هر کس که
 حقوق الدین را به حقوق مقابل در آرد از هیچ طمع خیر توان داشت بعد از آن که
 معاشرت او با دستان معامله ایشان تفحص باید کرد بعد از آن اختیار احوال او در
 و کفران نعمت اولیای نعم باید نمود اگر بصفت کفران موصوفت با رغبت و استیلا
 نباید کرد چه اوصاف استیلا هیچ خصلت از کفران نعمت نمود نیست و صفات

بهری که ازین نعمت عظیمه خطی وافی داشته باشد
 و اگر چه او را از دنیا هیچ نباشد از وسیع آنکه با موجودیت سلطنت ازین سعادت محظوظ
 باشد چه پادشاه را اطلاع بر کلیات جزئیات مملکت مصباح طوائف عیون است
 و دین امور متکثره چشم و گوش یک لایک بانی نیست چون یکم صد
 چشم و گوش دل زبان گیران ملک او شود چشم همه بیند و گوش همه شنود زبان
 گوید و ضبط امور مملکت بر آسان گردد گفته اند که چون ابد که شخصی ابدیت
 اختیار کند اول استخبار احوال او نماید باید در حال صبی چگونه سلوک نموده اگر چه
 حقوق موسوم باشد اصلا بر اعتماد نباید کرد و او را بدستی نشاید گرفت چه هر کس که
 حقوق الدین را به حقوق مقابل در آرد از هیچ طمع خیر توان داشت بعد از آن که
 معاشرت او با دستان معامله ایشان تفحص باید کرد بعد از آن اختیار احوال او در
 و کفران نعمت اولیای نعم باید نمود اگر بصفت کفران موصوفت با رغبت و استیلا
 نباید کرد چه اوصاف استیلا هیچ خصلت از کفران نعمت نمود نیست و صفات

بهری که ازین نعمت عظیمه خطی وافی داشته باشد
 و اگر چه او را از دنیا هیچ نباشد از وسیع آنکه با موجودیت سلطنت ازین سعادت محظوظ
 باشد چه پادشاه را اطلاع بر کلیات جزئیات مملکت مصباح طوائف عیون است
 و دین امور متکثره چشم و گوش یک لایک بانی نیست چون یکم صد
 چشم و گوش دل زبان گیران ملک او شود چشم همه بیند و گوش همه شنود زبان
 گوید و ضبط امور مملکت بر آسان گردد گفته اند که چون ابد که شخصی ابدیت
 اختیار کند اول استخبار احوال او نماید باید در حال صبی چگونه سلوک نموده اگر چه
 حقوق موسوم باشد اصلا بر اعتماد نباید کرد و او را بدستی نشاید گرفت چه هر کس که
 حقوق الدین را به حقوق مقابل در آرد از هیچ طمع خیر توان داشت بعد از آن که
 معاشرت او با دستان معامله ایشان تفحص باید کرد بعد از آن اختیار احوال او در
 و کفران نعمت اولیای نعم باید نمود اگر بصفت کفران موصوفت با رغبت و استیلا
 نباید کرد چه اوصاف استیلا هیچ خصلت از کفران نعمت نمود نیست و صفات

هیچ فضیلت از شکر نعمت ممدوح تر نباشد و اگر چه شکر نعمت چنانچه باشد که
 بسبب فقر از قیام بکافات عاجز آید باید لا محبت و روزی از آن و در هر روز
 که مقصود باشد پس تامل نماید در حال میل و بلذات جمع اموال مستغنیات و اگر چه
 برو غالب باشد صدقت را نشاید پس نظر کند در میل او ترغیب و تغلب اگر چه
 منوط باشد هم مردود و بود چه با داعیه تغلب انصاف منسوب شد زیاد از حد
 و آخر الامر مودی برال مودت گردد و دیگر ملاحظه باید کرد که شغف با انواع لعب
 و استماع باغانی و معاشرت با غوانی او را از رعایت جانب دستان حقیقی باز دارد
 رغبت نباید کرد چون در هیچ این صفات از بوی امتحان کام عیار و نالیده
 صدیقی کامل و شفیقه فاضل باید نیست و جوهر محبت او با نقد جان گنیمت دل
 محکم و باید داشت چه لا فائده الا بالصدق الكامل و بعضی حکما گفته اند که اگر
 از من محزون و کینه صدیق فاضل لیکن چنین کس از کبریت امر است اگر چه
 بیک دست حقیقی اختصاص اولی باشد چه قیام بر سر هم حقوق شخاص متعدد نماید

بهری که ازین نعمت عظیمه خطی وافی داشته باشد
 و اگر چه او را از دنیا هیچ نباشد از وسیع آنکه با موجودیت سلطنت ازین سعادت محظوظ
 باشد چه پادشاه را اطلاع بر کلیات جزئیات مملکت مصباح طوائف عیون است
 و دین امور متکثره چشم و گوش یک لایک بانی نیست چون یکم صد
 چشم و گوش دل زبان گیران ملک او شود چشم همه بیند و گوش همه شنود زبان
 گوید و ضبط امور مملکت بر آسان گردد گفته اند که چون ابد که شخصی ابدیت
 اختیار کند اول استخبار احوال او نماید باید در حال صبی چگونه سلوک نموده اگر چه
 حقوق موسوم باشد اصلا بر اعتماد نباید کرد و او را بدستی نشاید گرفت چه هر کس که
 حقوق الدین را به حقوق مقابل در آرد از هیچ طمع خیر توان داشت بعد از آن که
 معاشرت او با دستان معامله ایشان تفحص باید کرد بعد از آن اختیار احوال او در
 و کفران نعمت اولیای نعم باید نمود اگر بصفت کفران موصوفت با رغبت و استیلا
 نباید کرد چه اوصاف استیلا هیچ خصلت از کفران نعمت نمود نیست و صفات

بهری که ازین نعمت عظیمه خطی وافی داشته باشد
 و اگر چه او را از دنیا هیچ نباشد از وسیع آنکه با موجودیت سلطنت ازین سعادت محظوظ
 باشد چه پادشاه را اطلاع بر کلیات جزئیات مملکت مصباح طوائف عیون است
 و دین امور متکثره چشم و گوش یک لایک بانی نیست چون یکم صد
 چشم و گوش دل زبان گیران ملک او شود چشم همه بیند و گوش همه شنود زبان
 گوید و ضبط امور مملکت بر آسان گردد گفته اند که چون ابد که شخصی ابدیت
 اختیار کند اول استخبار احوال او نماید باید در حال صبی چگونه سلوک نموده اگر چه
 حقوق موسوم باشد اصلا بر اعتماد نباید کرد و او را بدستی نشاید گرفت چه هر کس که
 حقوق الدین را به حقوق مقابل در آرد از هیچ طمع خیر توان داشت بعد از آن که
 معاشرت او با دستان معامله ایشان تفحص باید کرد بعد از آن اختیار احوال او در
 و کفران نعمت اولیای نعم باید نمود اگر بصفت کفران موصوفت با رغبت و استیلا
 نباید کرد چه اوصاف استیلا هیچ خصلت از کفران نعمت نمود نیست و صفات

۳۱۶
 در بیان این که هر کس که در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است

قبول نیست و در احوال نسبت با او تتم گردند باید که بر عادات و شوم هر صنفی از ایشان
 مطلع شود تا از این مقابل دفع کند از آنچه موجب عاقبت و اضطراب ایشان بود و هم
 باشد در وقت حود استعمال نماید اطلاعون گفته بهترین طریقی در دفع عادی و بی است
 که خود را فضائل که میان ایشان مشترک باشد بر ایشان را جمع گرداند چه بگوید چه بگوید
 رسیده با تعرض عادی از خود دفع نموده ایشان را با دلال تسفل فرسود و بلفظ نام
 و نفرین و لعنت نیست شیم زنان ناقصانست از عادات ارباب عقل و کیم است
 چه با آنکه خود مرکب اخلاق سفیه شده باشد و از این هیچ مضرتی بخصم نرسد ایشان را
 تعرض عرض خود باعث شده باشد و حکایت کرده اند که شخصی پیش ابو مسلم مروزی
 ندی و او رساوی نصری را که از قبل مروانیان الی خراسان بوجوه نمود ابو مسلم
 خوش نیامد و او را حربه بیخ فرمود اگر بجهت عرض است بخون ایشان آلوده کنیم
 مار و آن که زبان تعرض عرض ایشان نایم چه عرض و چون دشمن را افی رسد که
 از این زمین باشد شامت نکند زبان اظهار فرج نماید چه تحقیق چنان آفت کیم است

در بیان این که هر کس که در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است

۳۱۷
 در بیان این که هر کس که در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است

با خود نیز شامت کرده باشد و شادی	ای دوست جنازه و شوم بگذری
شادی کن که با حوسم این جوار	و اگر دشمن با و پنا آور و دایر و عطا نماید

باید که از غدر و خیانت محترز بود و شرط کرم و مروت بجای آورد چنان کند که حسرت
 و عداوت به کس معلوم شود و زایل و نام دشمن باز گردد و دشمنی بقتضای تقدیر
 کان لکم فی رسول الله تسویه حسنه مانی بسیرت مطهر و حضرت تمام کارم خلا
 صلوات الله علیه و علی آله و سلم واجب از چنانچه نقله آثار ثبت کرده اند که گفتند
 رضی الله عنه که از جماعی بوی قبل از آنکه بشرف اسلام فاضل گرد و چون به بعضی از
 خدمت قدس سالت عاکفان کعبه جلالت طوشت کرده بود و حضرت سالت پنا و چون او را
 در ساخته چون کعبه از معنی خبر یافت نسبت که از سبب قمران حضرت بظلال
 بیدیع او که حکم ما را سلناک الا رحمة الله العالمین فترات و عالم را شامت پنا و چون او را
 قصیده فرستاد که بر یونعت کمال حضرت خیمت شاعر محلی است تزیین نمود و هم
 اعراب بر شتر می سوار شده ملی فیانی کرده و در آستان ملائک ایشان سار

در بیان این که هر کس که در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است

در بیان این که هر کس که در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است

[illegible]

که ترا آواز دهند و از آلت استماع و نطق محروم باشی شنونی و نگونی توانی
یا در یقین آن که متوجه بجائی شده که آنجا نه دوست شناسی نه دشمن پس
اینجا کسی بنقصان موسوم از چائی خواهی شد که خداوندگار بندگی کن
باشند پس اینجا تکبر مکن توشه همیا کن که چه دانی که حیل کی خواهد شد بدانکه از
عطای الهی هیچ چیز بهتر از حکمت نیست و حکیم کسی است که فکر قبول عمل او
متوافق باشند چنانکه از مسکافات کن بدی را دور گذارد هیچ کار از کارهای
بزرگ آن عالم ملالت منهای و در هیچ وقت تهاون مکن و آخرات تجاوز
جائز ندارد هیچ سیه را در کتاب حسنه بلیه مساز و ک اولی بخت سرور
زائل مکن که از سروری دائم اعراض کرد و باشی حکمت را دوست دار و سخن حکما
شنود و امی نیاز خود و در کن آزاداب ستود و آمناع مکن در هیچ کاری از
شرع مکن چون کاری مشغول شوی از زرقع و بصیرت شتغال
کن تواضعی معجب مباش از مصائب شکستگی و خواری بخود را رانده

[illegible][illegible]

معامله چنان مکن که حکام محتاج شوی بآشوب من معامله چنان کن که اگر کسی کم
عرض و دظفر تر باشد بآپس سفاقت مکن و بآپس تواضع کن و هیچ
متواضع تر شمر در آنچه خود میسرند و دراری برادر خود را ملاست مکن بر طاعت
شادمان باش و بخت اعتماد مکن و از عمل نیک پشیمان شو بهیچ وجه مکن
بیشتر ملازم میرت عدل و مواظبت خیرات باش سمت و در هر صراطی
مترجم کتاب سراسر که با ما مومن خلیفه کتاب مذکور از لغت یونانی بر ما
نقل کرده و صد مرتبه میگوید که چون بر صراطی که فریاد کند و دستاورد
بواسطه پیری ضعیف از ملازمت او تخلف نمود اسکندر بلا عجز استیلا یافت
و در میان ایشان ارباب عقل و کیاست اصحاب نبوت شجاعت بسیار بودند و بر اعدا
ایشان خوف و خلل ملک و دست یصال ایشان از قانون عدالت مروت و میروم
در امر ایشان تمحیر شد و کتابی با بر صراطی که نوشت مشحون بلفظ لطیف
و عطف و در آن شان این معنی درج کرد که بواسطه عدل از دولت محاد و

[illegible][illegible]

عشق و محبت
خواب بر کوهی خوشایند است
سوزش اندک که از ناراحتان
چهارپایه دستان
که در لب جود
کرشمه خورشید
نیم خورشید
تا فواید شود
بهر که دوست
خوشی بود و ناله
مسالم

حیرت در امور بخاطر راه میابد آرد جمله دین صورت و ظلمات مضائق بنی نور بر
خاطر شرف حکیم روشن من متعذرت بروج که میسر شد سعی نظم اسباب
ملاقات و نه اسطاطالیس جوابی شت که همانا را می فرزند جلیل سلطان
نبیل را معلوم باشد که تخلف از خدمت بنا بر عدم رغبت صحبت است بلکه
بنابر پیری و ضعف بنیه فتور قوی است چون مصاحبت میسر نیست دین سال
و ستوری بیان کنم که در جزئیات بان رجوع کنی بان از صحبت من مستغنی
اما امرای عجم و فضلا می ایشان آنکه اگر توانی که ایشان را مالک کنی تغییر
ایشان نمیتوان کرد و بر آینه شبیه با ایشان پیدا شود پس عهد کن ایشان را
با حسن بند خو و سازگی تا همه مخلص شوند و از همه بندگان متطیع گردانند
بعد از آن میگویی پادشاهان چهار صنف اند یکی آنکه با خود عیست و بر خنمی باشد
دوم آنکه با خود خنمی باشد و با رعیت لئیم سوم آنکه با رعیت سخی باشد و با خود لئیم چهارم
با خود عیست و با رعیت لئیم باشد و اول با اتفاق محمود است و دوم و چهارم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تخلص
بقید کا شوق و اطمینان
کونکر خضم و شکر بکشت
کند و دلش را آگاه کرد
دشمنان بدست و بن
آویزان صانع عالم
بانتظار

باتفاق مذموم و قسم سوم خلافت حکمای هند برانند که محمود است حکمای
 و سن انند که محمود نیست بلکه مذموم است و سخاوت نیست که بقدر سخاوت
 اهل استحقاق برانی و هر که ازین مرتبه تجاوز نماید مجدافا طرک اید از سخاوت
 اخواف یافته باشد بر پادشاه که زیادت از آنچه بکنت او باشد بخشندگی نماید
 البته سبب فساد ملک او شود آری اسکندر باز توبه را گفته ام که اصل در سخاوت و
 بقای ملک نیست که طمع و مال مردم کنی و از جمله سخاوت و کرم آنکه تمام جائز را
 و از عیب پوشید و مردم را شکر کنی و از آنعامی که با کسی بی ادب کنی و آنرا فضل
 و احسان نیست که یکبار اگر امانی واری و بآورد و مژگانی و باشی و جواب
 بحسب دم گویی و از خطای جان بمان و گذری آری اسکندر عقل از تدبیر است
 کمالات و نقائص است و اصل همه فضائل و اول آل عقل محبت نام است
 چه از سلطنت یا است لذت یا مقصود نیست بلکه مقصود از آن نام نیست چه پادشاه
 که دین تابع خود دارد و استخفاف ناموس الهی کند ناموس الهی او را بکشد

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

انکار ذات و کلیا
 آنرا از شکل نیست
 شام و کدو اغلب
 این است ای پری
 محمد انصاری
 الرب شکو
 و بعد

ع
نصیب لیل
مکرمات
بسم
فانست
والتوب
ولیل
مکرمات



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

[illegible]

بکبر ۱۱ **ع** که نزال شد و او بی پروا
چون خالان صاحب کردی
باز ضیاء رب او را **ع**
الفن یقین و نعم فاعلم اراهم
و افق کرمی این معنی
کنار دهنست مجازا
عالمی نام **ع** الف خنجر
ببیند خنجر اول کرم
و شمشیر ای خنجر
عالم را **ع**

[illegible]

مجلس اول در بیان فضائل حضرت علی علیه السلام
 و در بیان مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان فضائل ائمه اربعین علیهم السلام
 و در بیان مناقب حضرت زین العابدین علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت باقر علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت محمد باقر علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت سید الشهدا علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام حسین علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت امام رضا علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام محمد تقی علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت امام جواد علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام مهدی علیه السلام

همچنان بی نور و بهادار تحقیق و تفحص بی رفق و دنیا مانند منشی مقام مدح
 موصوف را بسکه تشوق نصیح و تحسین کتاب مسطور و من ل گرفته بود و خوشنود
 چندین محنت و مشقت جناب عوم ضائع و تلفت نمودند این پیمبر را سیرایا قصود
 عبد الغفور را که خدمت جناب مغفور را و ابطاف و امت خیریت دارد و نور قدرا
 برانی کمیل بقیه بخشی مهور فرمودند و هر چند عذر نمایان کردم گوش با منداش
 نکشوند اگر چه این بجز روان ناکرده لیاقت همچو موزندار و مگر حکم الله انکونوا
 بمت باقتال مرعالمین برگاشت با استعانت روح پر فتوح جناب عوم و تحریر
 خامه برداشت و بعبون حمایت حضرت فضال لایزال بسن اسامات
 فراغت دست بهم داد و بجز الله که با سیرع الزمان اتفاق کمیلین افتاد و از انجا
 ناز و جمال بن محیفه اقبال از زخر بر ملک گوهر بار خطاط جوانه کار جفا طبع قادی
 منشی کلک پر شاد و که درامی حسن خط ناخن فکر ساین عقده بایزور علم را که کشا
 ست و ماشطه طبع و الایسن عرائس معانی را از در جمال نظم و شعر چه نما ایشانی

مجلس دوم در بیان فضائل حضرت علی علیه السلام
 و در بیان مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان فضائل ائمه اربعین علیهم السلام
 و در بیان مناقب حضرت زین العابدین علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت باقر علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت محمد باقر علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت سید الشهدا علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام حسین علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت امام رضا علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام محمد تقی علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت امام جواد علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام مهدی علیه السلام

مجلس سوم در بیان فضائل حضرت علی علیه السلام
 و در بیان مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان فضائل ائمه اربعین علیهم السلام
 و در بیان مناقب حضرت زین العابدین علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت باقر علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت محمد باقر علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت سید الشهدا علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام حسین علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت امام رضا علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام محمد تقی علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت امام جواد علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام مهدی علیه السلام

مجلس اول در بیان فضائل حضرت علی علیه السلام
 و در بیان مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان فضائل ائمه اربعین علیهم السلام
 و در بیان مناقب حضرت زین العابدین علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت باقر علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت محمد باقر علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت سید الشهدا علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام حسین علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت امام رضا علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام محمد تقی علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت امام جواد علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام مهدی علیه السلام

و از بقیش اول ثلوثی شعه صحت مجمع فضائل منبع فضل و آفت فنون عقلی هر	
علوم نقلی حقیقت گاه مولوی محمد عابد الله که نسبت کمالش بپس پیمان	
فوق زمین آسمانست یافته تعیین اثنی که اگر سهوی خطائی از خامه این سر خطا	
سر کشید باشد با صلاح این باب کمال تسبیح بحسن و مقیم بصحت مقبل گردد	
این قطعه	قطعه تاریخ
حسن اخلاق جلای را صحیح کمال	بسکه طبع لکشتن با بیغور و آبی
سال طبعش بی سز زینش ل موزون	چشمه آجیات آمد بین پروین سنگ
تمام شد	
قطعه تاریخ طبع از نظم نازیه نایشمال نشی نفع اعلی تخلص	
طبع اخلاق جلالی گردید	گشت مشهور بحمله آفاق
عیش تاریخ زروسی اجلال	گفت مطبوع کتاب اخلاق

مجلس دوم در بیان فضائل حضرت علی علیه السلام
 و در بیان مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و در بیان فضائل ائمه اربعین علیهم السلام
 و در بیان مناقب حضرت زین العابدین علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت باقر علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت محمد باقر علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت سید الشهدا علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام حسین علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت امام رضا علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام محمد تقی علیه السلام
 و در بیان فضائل حضرت امام جواد علیه السلام
 و در بیان مناقب حضرت امام مهدی علیه السلام

چنانکه در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب را بخواند...

از آن سران بر کرد و به شایسته سپاس کرد و کاشانه افروزد و مصداق است آن سر و دلش است...

از خانه خط پای کاغذی چو نقش است صد رخ کرد گل بل از پایی است پیش...

فصل ششم در کشف کرم شب تاب تافت و بدالد جلی بر دست سبیل...

تمام یافت یا خالق الاخلاق و اوسع الاشراق و اعوان کمال را شرفی میگشفت...

این کتاب را در این شهر در این روز در این مکان در این وقت در این شهر...

وله قطعه ترنایح صبر بی کم و بیش متغیر نام اخلاق جلای تو طبع با طبع شعری

آن فشی پیش که مثلش نتوان یافت در عالم ازل و در اجسام مشالی...

موجده بی تاریخ بصده حسن یا گفت اخلاق جلای شده با طبع جمالی

این کتاب را در این شهر در این روز در این مکان در این وقت در این شهر...

این کتاب را در این شهر در این روز در این مکان در این وقت در این شهر...

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۷۸	معجم سوم در تدبیر من رسوم بادشاہی در وقت حکومت	۱۷۸	علاج افراط شہوت
"	معجم اول در احتیاج انسان تمدن	۱۷۹	علاج حزن
۲۳۸	معجم دوم در فضیلت محبت	۱۸۹	علاج حسد
۲۶۰	معجم سوم در اقسام مدنیہ	۱۹۱	معجم دوم در تدبیر منزل در دین و دنیا
۲۶۸	معجم چهارم در سیاست ملک آداب ملوک -	"	معجم اول در سبب احتیاج منزل -
۲۹۹	معجم پنجم در آداب خدمت -	۱۹۲	معجم دوم در سیاست اقوات و اموال
۳۰۶	معجم ششم در فضیلت صداقت	۲۰۰	معجم سوم در سیاست اہل -
۲۱۳	معجم ہفتم در آداب معاشرت	۲۰۶	معجم چهارم در سیاست اولاد -
۳۲۱	مغرب در بعضی لواحق	۲۱۳	آداب سخن گفتن
۳۲۲	سمت اولی در وصایای افلاطون	۲۱۷	آداب حرکت و سکون
۳۲۵	سمت دوم در وصایای ارسطاطالیس	۲۱۸	آداب طعام خوردن
۳۳۹	خاتمہ الطبع	۲۲۰	معجم پنجم در رعایت حقوق پدران و مادران -
۳۴۲	خاتمہ الکتاب	۱۲۳	معجم ششم در سیاست خدمت -
		خاتمہ الطبع	
<p>بفضلہ تعالیٰ بارششم نسخہ اخلاق جلالی با وجود الہی ششم مطابقت ماہ رجب المرجب ۱۲۹۶ ہجری قمریہ در مطبعہ نوری نول کشور علیہ طبع و نشر بمقتول عالم گردید</p>			

تصنیف ماہر فن مولوی مفتی غلام سرور صاحب لاہوری	مین تصنیف غلام سرور لاہوری
مختصر الجواہر - از غلام لاہوری اخلاق مین	گلہ ستمہ ادب - اطلاق و تہذیب و تہذیب
گلشن سروری - اردو نظم ہے تہذیب و اخلاق	معاشر کا بیان ہے اردو مین ہے
کتب علم ادب	
مقامات حریری - فن ادب مین مع تہذیب	ادبی شرح کماں محمدی سے مولوی فیض محمد
عمرہ جہانی گئی	صاحب مدرس نے فرمائی ہے بقیع معنی
شرح حماسہ - قصائد حماسہ جو علم ادب مین	طبع ہوئی
کتب علم و معطیت و تصوف	
گلستان حضرت سعدی شیرازی تجنیس لائق	مطالب رشیدی - مصنفہ حضرت شاہ قزلباش
ایضاً متوسط قلم	در طریقہ سجادات بالطنیہ
ایضاً چوب قلم کا تذکرہ ولایتی	مصباح الہدایت - ترجمہ فارسی خوار شہ
ایضاً پر قلم و واقع و خوش خط و خوش نگار	کتاب ہے
گلستان ہرسم منقول تجنیس مولوی ہادی علی شاہ	مصباح التہذیب - کتاب تہذیب و آداب
مرحوم یادگار ہیں	آموزی کی تعلیم کے لیے از بس مفید ہے تصنیف
گلستان ترجمہ تہذیب لفظ بلفظ ہوا ہر اردو	شیخ کمال الدین صاحب
شرح گلستان - مصنفہ مولوی محمد اکرام ملتانی	رسالہ ہدایت المؤمنین - الی سلسلہ اعتبار
ریاض رضوان - شرح گلستان از مولوی	مطالب رشیدی - مصنفہ شاہ قزلباش علی درشت
ریاض علی مرحوم	در روزات فقر
خیابان شرح گلستان از سران الدین علی خان	پند نامہ - مصنفہ حضرت فرید الدین عطار نقوی
گلستان حکیم - قافیہ جواب گلستان شیخ	کیمیای سعادت - از امام محمد غزالی
قابل دید ہے	گلشن اسرار - تصنیف مولوی نور علی صاحب
بہارستان جامی - بحوالہ گلستان سعدی	در تصوف
اسرار الاولیا - از حضرت شیخ فرید الدین گنج شمس	مکتوبات امام ربانی - ہر سہ جلد بہت نادر کتاب ہے

آئینہ ہدای باطن اہل حق ہے از ارشادات حضرت
مجدد العت ثانی بہستونی کے ساتھ ایکہ کلیات
مکاتیب جمع ہو کر طبع ہوا ہے طالبین خواہش ملی
سے خرید فرماتے ہیں۔
گنجینہ عرفان مصنفہ ذوالفقار علی شاہ
رسالہ غوثیہ سے بہ نشاط عشق از ارشادات
حضرت غوث الاعظم رح۔
بوستان جلی قلم۔ مانند اوسط قطعہ لایق دیدن
بوستان دو مصرعہ خوشخط تصنیف شیخ سعید قلم
بوستان مترجم بترجمہ نظم ہوزن بوستان سعدی
شعر شاعر و حق تالیف ترجمہ اس طبع کا ہے
مطبوعہ طبع کا پور۔
بوستان سہ مصرعہ۔ متن و معانی میں ہر مصرعہ میں
ثنوی شاہ شرف۔ از شاہ بوللی قلندر عارف
مفتون ہے۔
ثنوی معنوی۔ مولوی روم چار مصرعہ شش ذوق
شہور باحق و فہم۔
شرح ثنوی بحر العلوم۔ جدید طبع از تصنیف
حضرت مولانا عبدالعلی بحر العلوم مرحوم یہ شہر
حامل المتن ہے۔
لطائف معنوی۔ شرح ثنوی مولوی روم۔
مکاشفات رضوی۔ شرح ثنوی مولوی روم از
مولوی محمد رضا۔

مجموعہ ثنویات یہ کلیات حضرت فرید الدین
عطار ہے اسکا شامل وس رسالے ہیں۔
ثنوی سلسیل۔ مصنفہ حکیم منور حسین ملک کلکتہ
مجالس العشاق بالقصور تصنیف میر سادھان
نیرہ شہنشاہ امیر تیمور گوکان ہے نظم و نثر
مطبوعہ سابق۔
مجالس العشاق۔ بالقصور مطبوعہ جدید۔
منطق الطیر۔ از حضرت فرید الدین عطار۔
نظم اللالی شرح قصیدہ ثانی فصاحج میں۔
ثنوی بزم وصال۔ عرفانین مصنف شاعر
اہل زبان ہے۔
ثنوی حضرت شیخ بہاول۔ تصنیف حضرت بہاول
حدیقہ حکیم سنائی درسی مشور مذاق لغت
میں نمایاب کتاب ہے۔
تحفہ محمدی مولفہ خواجہ امیر الدین عرف بکلی ال
بحر الحقیقت۔ مع کلیات ثنویہ۔
انوار العارفین۔ مصنفہ مولوی محمد حسین جہا
مرید حضرت سید امانت علی حسینی ختی صابری۔
مجموعہ رسائل۔ یعنی رموز العارفین وغیرہ۔
اکسیر ہدایت۔ ترجمہ کیمیائے سعادت۔
مجموعہ رسائل الہامی مفید سے بہرہ حق از حاج
محمد زودا خان صاحب مرحوم میں وجاہت و ادب و ادب
مولوی محمد رضا۔



